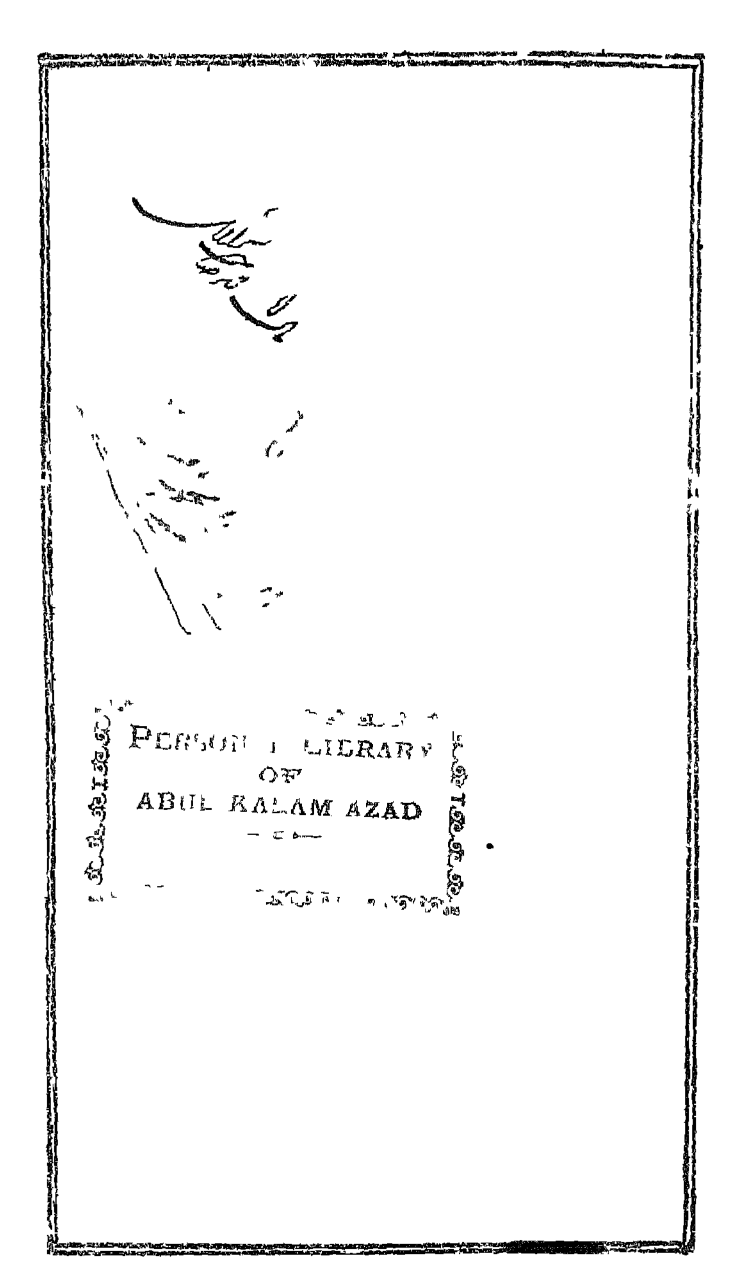
١



اما بعد چنین گوید فقیر بی بضاعت و غریب مهجور بی استطاعت
ابراهیم استرابادی الملقب بکرکی که چون این ذره بمقدار از تاریخ سنه
ثمان و خمسین و تسعمائة شرایط طواف بیت الله الحرام و مراسم
زیارت حضرت سید الانام و ائمه معصومین علیهم صلوات الله
الملک العلام بتقدیم رسانیده مراجعت نموده بدار الخلافه دمشق
رسیدم با بعضی از مومنان و شیعیان و معتمدان آن دیار مخالطت
و مصاحبت نمودم رساله حسنیه را که در زمان هارون الرشید با علما و فقها
مخالفین بحث کرده بود و اثبات حقیقت مذهب اهل بیت بدلایل و براهین نموده
نزد سیدی که به تشیع و تورع شهرت یافته بود من اوله الی اخره مطالعه
نمودم و بالتماس تمام آن رساله را گرفتم و در قید کتابت در آوردم
و چون متوجه بلاد عجم شدم آن رساله شریفه را به تحفه شیعیان و
محبان خاندان ساخته مناظره و مباحثه حسنیه با علمای اهل سنت و
جماعت بسامع ارباب محبت و مودت رسانیدم و چون
رساله مذکور عربی بود و اکثر محبان عجم را از آن حظی نبود بنا بر
التماس بعضی از احبا رساله حسنیه را بفارسی ترجمه نمودم و در

بسم الله الرحمن الرحيم

وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه انيب الحمد لله
الذي من علينا بمعرفة الانبياء والائمة المعصومين بالدلائل
والبراهين ونجانا برحمته من مضلات الاهواء الفاسدة
والمذاهب الباطلة بالصدق واليقين والصلوة
والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد وعترته
امناء الدين وائمة المسلمين اولهم علي ابن ابيطالب واخرهم
محمد بن الحسن المهدي صاحب الزمان صلوات الله عليهم

اما بعد

فرومانده متعهدان گردد اما این بنده فرمان بردار سعادت

دارین را در قبول وامتثال امر واجب الاذعان القبله ایمان

میداند وقصیده مشهورة المامور معذور نیز بوضوح پیوسته بنابرین

قلم شکسته رقم را متوجه این امر گردانید ورساله حسینیه را بحسن

القاب شاهنشاهی تشریف وتزئین داد که بشرف سیادت

وپاکی طینت ومتانت اعتقاد وصلاح نفس وطهارت ذیل

وعلو حسب وکمال نسب وکثرت عزت واحسان ووفور ایمان

وحسن معاش ولطف گفتار ونیکوئی کردار از جمیع سلاطین

کشورگشای وخواقین فرمان روای در روی زمین متفرد وممتاز

وحضرت مالک الملک بجانب عنایت از جمیع حوادث

زمان وآفات آخر الزمان حارس وحامی علم ودین متین وشرع

مبین روایت مذهب اثنی عشریه بدستیاری دولت قاهره

القبله سلاطین من المشرق والمغرب مرفع ومعلی وباوجود

اسباب بیحساب سلطنت وخلافت وجهانبانی واوایل

عبارت بطریق تکلف مرعی نداشتم تا همه کس را از خواص و عوام
از خواندن و نوشتن آن محظوظ گردند و به برکات توجه حضرت امیر
المومنین و امام المتقین صلوات الله علیه و اولاده رسالهٔ
مذکوره را نوشتن و همه کس را از روی شنیدن آن می شد در
اندک زمانی اشتهار نمود مقبول و مستحسن جمیع خاندان گردید
تا آنکه یکی از اعیان و ارکان حضرت دولت قاهره حفظ الله
تعالی به تقریبی حکایت حسنیه و مناظرهٔ او را با مخالفان
دین در مجلس بهشت آیین حضرت شاه ملایک سپاه تقریر
نمود و خاطر اشرف ایشان از میل تمام به شنیدن حکایت حسنیه
شده با حضار این بنده کمترین اشاره فرمودند و کیفیت مناظرهٔ
حسنیه را با علمای زمان استفسار نمودند این ذره بمقدار
رسالهٔ مذکوره را بنظر شرف آن ظل الله در آوردم
نهایت شگفته خاطر گردید و با ستکملیه آن اشاره نمود که تو
رسالهٔ حسنیه را بفارسی ترجمه کردم فرمودند مسم را در رساله
درج نمودی اگرچه رتبه این اشاره از آن بزرگ و عالی نهمت که عبارت

برداشته‌ای مرا تو از خاک | از نیست سرم چو مه بر افلاک

تا در قدم تو سر نهادم شد قدرت مهر و مه زیادم یارب به نبی و عترت او

یارب بعلی و عترت او یارب بدعای صبح خیزان یارب بصفای اهل ایمان

شه را بهمه مدعا برآری در حفظ امان خویش داری یارب که مباد بیشانیش گرد

از فرق سوالیان عالم نبیدار همیشه کامرانش با یکجهتان و دوستانش

این دولت و تخت جاودان باد پیوسته بصاحب الزمان باد

حضرت سلطان الاعظم خاقان المعظم مولی ملوک العرب والعجم

سلطان سلاطین الزمان باسط اجنحة الامن والامان ناصر الدین المبین

حافظ الشرع المتین مجدد قوانین المعصومین خلاصه اولاد سید المرسلین

سلاله احفاد امیر المؤمنین محی مراسم اجداده الطاهرین قاهر الظلمه

والمتمردین ماحی بدع المنافقین والمخالفین ملاذ الخلایق اجمعین

ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین آمر العباد باقامة الفرض

ذو الفضل الموصوف و به تشریف هو الذی جعلکم خلائف فی الارض

المؤید بالتائیدات الربانیه المخصوص بآیات الرحمانیه صاعدا

شباب وعنفوان جوانی یک لحظه اوقات با برکاتش بملاعب وملاهی
نگذشته وپیوسته تربیت ارباب فضل وعلم وکمال رعایت شعار
فرخنده مآب وتعظیم وتوقیر صلحا ورعایا ومتابع جمیع اوامر ونواهی
نموده در دفع ورفع مناهی وملاهی بمرتبه کوشیده که در جمیع ممالک
محروسه هیچکس را یارای آن نبوده که نام مسکرات ومنکرات بزبان
تواند ساخت وجمیع سلاطین روی زمین طوق بندگی در گردن
وسر بر خط فرمان او نهاده اند نظم سلطان موالیان عالم
در مذهب جد خویش محکم فرزند نبی وهادی دین
تاج سر وقبله سلاطین خاک ره اوست تاج قیصر

حال دل هر ضعیف مظلوم | در خاطر پاک اوست معلوم
عیسی نفسی دم فصاحت | آفاق ز عدل او براحت
الصاحب کشور معانی | تائب شده موسم جوانی
زان گشته بنای شرع محکم | او داده رواج دین بعالم
هر کس که ز امر او کشد سر | با خاک سیه شود برابر

الطبع که بار تو میزان سخن ❊ تو سنبل تو تازه از جان سخن
حقا که نثار بارگاه تو سزد ❊ هر جا گهری برای ارکان سخن

و چون مناقب و معالی این خاندان عظیم الشان از آن اعلی و
ارفع است که این فقیر حقیر شمه از آن بیان تواند نمود هر اینه کف سخن از این
صوب جانب مقصود اولی میناید بیت شاها اساس ملک تو استوار باد
عمر تو بیحد و در فلک بیشمار باد فاانا نشرع فی المقصود لعون الکریم
المعبود روایت کند محقق فاضل و مدقق عالم و عامل جامع معانی
معلم ثانی شیخ ابو الفتح رازی رحمه الله علیه باسانید صحیحه روایت کرده
که در زمان روزگار هارون الرشید که از جمله جبابره عباسیه بود و
پیوسته طریق عداوت اهلبیت علیهم السلام رامی پیمود متکبر و جبار بود
و چهار صد غلام زر خرید داشت با کمرهای مرصع که همیشه در خدمت ان
معاند متکبر حاضر می بودند و مجلس از سلاطین زمان را در مجلس او
بار نبود و هیچ آفریده را زهره گفتار نه در او ابل حال ظاهر کننده منشور
اشرف حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب ع ا

الصاعد السلطنة الباهرة عارج المعارج الايالة القاهرة سلطان
السلاطين في الافاق المتمكن علي سرير الخلافة بالارث والاستحقاق
شهنشاه مالک رقاب سپهر قدرت خورشید رکاب قطب
فلک داوري مرکز دایره جهان پروري خورشید روشن راي
جمشید ممالک اراي افتاب فلک اقتدار سایه عاطفت کردکار
مهر برج سیادت و ولایت ماه اوج سلطنت و خلافت سکندر جاه
سلطنت پناه کیخسرو سپاه خلافت دستگاه داراي جمشید فر
فریدون سپاه خورشید منظر جم جاه خلافت پناه صاحب قران
سلیمان مکان ظل سبحاني شاهي که یافت ملک بشمشیر او قرار
خورشید ماه طلعت و جمشید روزکار المستعین من الله ا
لمستعان الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن سلطان ابو المظفر
سلطان شاه طهماسب الحسیني الصفوي بهادر خان خلد الله ملکه و
سلطانه وافاض علي کافة البرایا بره و احسانه و به تشریف این نام
با احترام اتمام داده بموقف عرض اقدس والا رسانیدم قطعه

که در پنج سالگی وی را خریده بود و بمکتب داده بود و در مدت ده سال

در حرم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نزد وی بودی و

قریب بیست سال بمطالعه علوم دینیه و معارف یقینیه مشغول

بودی و در حسن و ملاحت خود نظیر نداشت و چون مشقت

فقر و فاقه بر خواجه بازرگان اشتداد یافت روزی با کنیزک خود

اظهار شکایت روزگار نمود و گفت تو میدانی که فرزندی و مرا بغیر از

تو کسی نیست دیگر و از برای تو زحمت بسیار کشیده ام و ترا باین

مرتبه رسانیده ام امروز تو بانواع فضایل و کمالات آراسته

باید که از روی فراست چارهٔ کار من کنی که حالت بفقر و پریشانی

کشیده حسنیه گفت ای خواجه هزار جان من فدای تو باد و لیکن

تو بدین مرتبه رسیده ام و در زر خرید توام و ترا بر من حق بسیار است

اگر مصلحت باشد سخنی بعرض رسانم خواجه گفت اجازت است

بگو آنچه دانی حسنیه گفت ای خواجه صلاح در آنست که مرا امروز

بازار بری و عرض فروختن من کنی اگر بهای من پرسد بگوی

صلوات الله علیه او بود و محل قبر مبارک ان حضرت را حضرت
امام عالیمقام جعفر ابن محمد ابن الصادق علیهما السلام تعیین نمود
و بفرموده هارون قبه عظیمی بر سر قبر مطهر منور انحضرت ساختند و همه وقت
اظهار محبت اهل بیت کردی اما در اخر کار از رجس طینت کار
بدان انجامید که بواسطه خلافت بیمداران غدار امام هفتم حضرت
موسی ابن جعفر صلوات الله علیهما را شهید کرد و چندین از سادات
بنی هاشم و شیعیان اهل بیت را بجای سنگ و خشت در دیوارها
میگذاشت فاما در زمان خلافت و ایام دولت ان مردود مردی
بود بازرگان با مال و نعمت فراوان و از مشاهیر بغداد بود و بدل
محبت خاندان اهل بیت شهرت تمام داشت و در ملازمت
حضرت امام معصوم جعفر ابن محمد علیهما السلام بودی و شرایط
و شرایط بندگی و خدمتکاری بجا اوردی بعد از شهادت
انحضرت بواسطه ظلم اعدای دین اموال و اسباب تمام از
دست وی برفت و درویش گردید و هیچ چیز او را نماند الا کنیزی

که در هیچ

از بلاغت حسنیه را بدیده تحیر بماند و در ساعت متوجه دار الخلافه شد
و قصه حسنیه را بعرض هارون رسانید هارون فرمود تا حسنیه
را حاضر کردند چون حسنیه بمجلس درآمد برقع بر روی کشیده و دعای
هارون بجا آورد و شعری چند در مدح وی بخواند هارون را بسیار خوش آمد
امر فرمود برقع از روی وی برداشتند هارون چون صورت وی
بدید بی اختیار از جای برخاست و گفت خواجه وی را حاضر کردند
هارون گفت بگو بهای کنیز تو چند است و نام وی چیست خواجه گفت
گفت که نام وی حسنیه است و بهای وی صد هزار دینار زر سرخ است
هارون بر آشفت و گفت بچه سبب او را اینچنین قیمت میکنی خواجه گفت
از آن جهت که اگر جمیع علمای زمان تو جمع شوند و در علوم دینیه و مسائل
شرعیه او را منقطع و ملزم کردن نتوانند هارون گفت اگر منقطع
و ملزم کردند بفرمایم که ترا گردن بزنند و کنیز مرا باشد خواجه گفت اگر
وی را ملزم نتوانند کرد چه کنی هارون گفت امر فرمایم تا صد هزار دینار
زر سرخ بتو بدهند و کنیز هم تو را باشد خواجه گفت مرا مهلت ده تا یکبار

که صد هزار دینار زر حنفی اگر گوید که وی چه هنر دارد بگو که ان
هنر دارد که اگر تمام علمای زمان حاضر شوند و در علوم دینیه و
معارف یقینیه با وی بحث کنند بر همه فایق اید خواجه چون این
سخن بشنید گفت حاشا که من اینکار نکنم مبادا که ان ظالم
بعد از انکه بر کیفیت فضیلت و حسن سیرت و صورت تو اگاه
شود بهر طریقی که باشد ترا از من بگیرد و من از مفارقت تو صبر
نتوانم کرد و مرا خورسندی به تو است حسنیه گفت ای خواجه
مترس که به برکت محبت اهل بیت نامراد نیست هست کسی
مرا از تو جدا نتواند کرد و بر خیز و توکل کن که انچه خیر است انجا ان
خواهد شد و درین امر مبالغه تمام نمود و خواجه بنا بر مبالغه بر خواست
و نزد یحیی ابن برمکی که یکی از وزرای هارون بود رفت و کیفیت
حال را عرض کرد یحیی گفت برو و کنیز را بیار خواجه ازین واقعه
خایف و هراسان و متفکر و پریشان نزد حسنیه امد و اورا
برداشته نزد یحیی برد یحیی چون صورت و سیرت و فصاحت

و بلاغت

واگرچنانچه علما از وی مغلوب وملزم نشوند درین صورت غلبت
وی بر خلیفه زمان لازم گردد چراکه کنیزی بر جمیع علما و فضلا
فایق امده باشد کشتن وی لایق نبود هارون را ازین گفتگو بسیار
خوش امد و بغایت پسندیده افتاد بفرمود تا علما را حاضر کردند و سر
وسرکرده علما و فقها دران وقت ابو یوسف شافعی که در بغداد قاضی
بود و بعداوت اهل بیت علیهم السلام شهرت تمام داشت با جمله علما
حاضر کردند حسنیه برقع بر روی کشیده بود و در برابر ایشان نشست
از مذهب وی سؤال کردند حسنیه اظهار مذهب اهل بیت ع
کرده اصلا اندیشه نمود و با ایشان مباحثه مجادله بطریقی نمود که
هیچ کدام را مجال جواب دبارای خطاب نبود و بیان تفسیرات قرآن
و تاویلات قرقانی واحادیث صحیحه نبوی میکرد که هارون متعجب شد
متحیر مانده بود بفرمود تا شخصی را حاضر کردند و فرمانی نوشته
در ساعت او را ببصره روانه نمود که ابراهیم بن خالد عوفی را که اعلم
علماء بصره بود و در کلام و فقه و تفسیرات قرانی واخبار سر امد

و مابرنا آنکه حکایت کنم هارون گفت البته خواجه نزد کنیز آمد و ماجرا بازوی
بگفت کنیز در جواب گفت ای خواجه اندوه مدار که از برکت حضرت رسالت
پناه و اهل بیت علیهم السلام ملزم و مغلوب بکردم خواجه مراجعت
نمود و با هارون شرط کرد هارون بفرمود که حسنیه را حاضر کنند
حسنیه بمجلس درآمد و شرایط دعا بتقدیم رسانید هارون گفت ای
حسنیه چه مذهب داری و بکدام دینی گفت بر طریق دین مبین حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت ای حسنیه خلیفه و وصی حضرت
رسول که بود بعد از او حسنیه گفت ای خلیفه زمان بفرما که علما را حاضر کنند
تا آنچه حق باشد بگویم اگر کسی را در مذهب من سخنی باشد جواب وی بطریق
صواب بگویم هارون دریافت که مذهب طریقه اهل بیت علیهم السلام
را دارد و هارون وزیر خود یحیی را طلبید و گفت این کنیز نظر مذهب ما نیست
بگو تا که وزیرا کشند یحیی گفت که وی دعوی بزرگی کرده اگر چنانچه
از علما مغلوب و ملزم شود و حقیقت مذهب خود را ثابت
نتواند کرد و صدق دعوی وی ظاهر نکردد وی را بقتل باید رسانید

واکم

که صاحب چهل کتاب از تصانیف بود در میان علما و مردم مشهور است و تفاخر
میکرد بعداوت علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه و اولاده ابراهیم سر از شغف
و گفت سخریت میکنی و رو بجانب اهل مجلس کرد و گفت مرا با کنیزی مباحثه
کردن چه مناسب این موجب استخفاف علم و اهانت علمای شود
یحیی برمکی گفت انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال یعنی نظر کنید بسخن
و مکنید نظر بر گوینده آن حسنیه گفت ای ابراهیم بتوفیق الله تعالی این بار
ترا از کرسی بزیر فرود می آرم و شروع نمود بمباحثه ابراهیم گفت سبقت
مراست که از راه دور آمده ام گفت بپرس از آنچه خواهی ابراهیم
سؤال کرد و حسنیه جوابهای فصیحانه گفت تا آنکه هشتاد و سه مسئله جواب
ابراهیم داد چنانچه هارون و جمیع ارکان دولت و علما و فضلا از تحقیق
و مواقع از لغز برا و حیران ماندند و محبت او سر جمیع دلها متمکن شد انگاه
حسنیه گفت ای ابراهیم مناظره دراز شد اگر رخصت باشد من نیز
سؤال کنم ابراهیم گفت ای حسنیه سه مسئله دیگر بپرسم اگر جواب گفتی
منقطع شوم حسنیه گفت بپرس ابراهیم گفت بگو که بعد از محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله خلیفه و قایم مقام که بود گفت آنکه سابق الاسلام بود

ایشان بود و چهار صد کس از علما و فقها در دار العماره بصره حاضر
میشدند درس میگفت چون فرمان بوالی بصره رسید و بر مضمون
مطلع شد در ساعت بفرمود تا ناقه بادپای دشت پیما حاضر کردند
و ابراهیم خالد عوفی را بر وی نشانیدند و باستصواب رسولی که نامه
ورده بود بدار الخلافه بغداد فرستاد چون ابراهیم به بغداد آورد
بهارون عرض کردند بفرمود تا مجلس بیارا ستند و جمیع
علمای بغداد حاضر کردند و ارکان دولت و اعیان مملکت
و سلاطین که از اطراف و اکناف در انجا بودند باستماع
خلیفه بدار الخلافه حاضر گشتند که امروز روز مناظره ابراهیم
هارون بفرمود که از برای ابراهیم کرسی زرین نهادند
نشستند بعد از آن هارون با ابراهیم شرایط پرسش
فرمود که حنیفه را حاضر کردند چون بیامد شاهی هارون
ابراهیم خالد عوفی بنشست هارون بگوشه چشم
حنیفه در ساعت متوجه ابراهیم شد و گفت ابراهیم خالد عوفی

ابو الطفیل گفت من ابو الطفیل باستحقاق بود با خضر علیه السلام ظالم بود نشاید که
خداوند عالم مدح ظالمان را گوید و الله تعالی مدح خضر علیه السلام در قرآن
فرموده و عم بزرگوار است ابراهیم پسر در زیر افگند حنیفه گفت چرا چون
میگوئی پسر در زیر افگنده و عناد پیشه خود کرده با نخدا فی که خدای
است با ... که راست بگو این نقل که کردم بتحقیق رسیده و از ابتدا
شنیده ام و از جمیع علما که حاضر بشهادت ... ای ... امیر ...
دیگر ... با ... و مقداد ... شنوی ... [illegible]
گفتند از ابو ... و از ابو عمر و از ... گفتند ... رحمة
رسول خدا صلی الله علیه و آله که سلمان فارسی در آمد و با ...
و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن یمان و الهیثم بن التیهان و
ابو الطفیل عامر بن واثله باوی بودند جمله در خدمت سید کائنات صلی الله
علیه و آله حاضر آمدند و اثر اندوه از ایشان ظاهر بود شنیدیم که گفتند یا
رسول الله صلی الله علیه و آله بعضی حکایات می شنویم در حق برادر و ابن
عم تو که از ان اندوهگین میشویم رسول صلی الله علیه و آله گفت چه میگویند
در حق برادر من علی ابن ابی طالب علیه السلام جمع خاندان عرض کردند که میگویند

گفت سابق الاسلام که بود گفت آنکه داماد و ابن عم و برادرش بود هارون

ازین سخن بغایت متغیر شد چون ابراهیم آثار تغیر یافت ولیم گفت

بچه دلیل گفتی که علی علیه السلام سابق الاسلام است من میگویم که

که ابوبکر سابق الاسلام است از برای آنکه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله

دعوت نمود ابوبکر چهل ساله بود و علی علیه السلام کودک ایمان وعقل

و کفر و معصیت او را اعتباری نبود حسنیه گفت اگر من ثابت کنم که ایمان و

طاعت و کفر و معصیت او را اعتبار هست اقرار کنی بامامت و بیشنا

علی علیه السلام ابراهیم گفت اگر حجت و دلیل گوئی بلی حسنیه گفت میگویم

نص قرآنی را که صریح واقع شده در حق حضرت موسی علیه السلام و آن کودکی

که و را حضرت خضر علیه السلام کشت و قرآن بران ناطق است آیه

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا

زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا و بعد ازان که حضرت

موسی علیه السلام بر خضر اعتراض کرد بسبب قتل کودک خضر علیه السلام

در جواب حضرت موسی علیه السلام گفت آیه وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ

أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ای ابراهیم

تا موسی علیه السلام کشته شود تا آنکه مادرش موسی علیه السلام را
بزاد و ساعت تولد بمادرش گفت ای مادر مرا در تابوتی بنه و در دریا انداز
مادرش بترسید از سخن گفتن او و گفت ای پسر میترسم که در دریا غرق شوی
و هلاک گردی موسی علیه السلام گفت ای مادر مترس که خدای تعالی مرا نگاه
دارد و باز بسلامت بتو رساند مادرش وی را در تابوتی نهاد و در آب
انداخت و آب او را محافظت میکرد تا آنکه خدای تعالی وی را بمادرش
بسلامت رسانید تا بدست مادرش از طعام و شیر هیچ نخورد و
خود را از حال او واقف [illegible] وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ
فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ
كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ تا آخر و دیگر بدانید ای یاران که خدا عز و جل و علا
در حق حضرت عیسی علیه السلام فرموده که فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا
تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا و در جای دیگر میفرماید
وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا یعنی با مادر خویش سخن گفت و در آنحال که مریم
آمد و در آنحال که مادرش بدو اشاره کرد فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا
كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ

به فضیلت و ارو صاحب شما علی ابن ابیطالب بر دیگران در حفظ
اسلام که وی در انحال طفل بود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
شما را بیرون اوردم از بن اندو چنانکه روشن شود دلهای شما بانجه
که مرا براستی بخلقان فرستاده که من شما را حکایتی گویم که خدا تعالی
خبر داده است ازان و در کتابهای پیشین خوانده و دیده باشید که
پدر من حضرت ابراهیم علیه السلام را که برانید مدار از املک عاصی طاغی چون
درانحال که مادرش وی را زاد و در میان اغلاب نهاد و وی را در کنار جوی
اب بر و درحالتی که غروب افتاب بود چون دید انجا گذاشت حضرت
ابراهیم علیه السلام برخواست و دست بر روی خود مالید و کلمه توحید بر
زبان جاری نمود و انگه جامه برگرفت و خویشتن را پاک کرد چون ماه
انحال دید نهایت سر بسجده خدا تعالی در قران مجید فرماید
وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا
قَالَ هَٰذَا رَبِّي الی اخره ای یاران بدانید که حضرت موسی بن عمران
که فرعون در طلب او بود و شکم زنان را میشکافت و اطفال را می کشت

نامو سی

بنور اسلام بر ما نده تهنیت سید به نور ابولادت علی ابن ابیطالب
علیه السلام و میگوید که اکنون وقت ظاهر شدن نبوت تو است
و آشکار کردن وحی تو و نور را پدید کردانیدم به برادر تو و همتای تو
و خلیفه تو و کمر تو بلند کردد و نسل او تو بهاقی ماند و چون علی علیه السلام
پا نهاد در شکم بر دست من نهاد و من دیر ایدامن خود نهادم علی علیه السلام
انگشت راست بگوش خود نهاد و بر رسالت من اقرار کرد و گفت یا رسول الله
بخوانم گفتم بخوان بدانخدائی که جان من بید قدرت اوست که علی علیه السلام
شروع کرد به خواندن صحف که خدا تعالی بحضرت آدم علیه السلام فرستاد
و شیث بد و تمام نموده بود چنانکه اگر شیث علیه السلام حاضر بودی
اقرار کردی که علی علیه السلام بهتر از ان میداند است وانکه بر خواند زبور
حضرت داود و کتاب انجیل حضرت عیسی علیه السلام که اگر هر دو می بودند اقرا
ر و انصاف میکردند که علی علیه السلام و اناتر است انکاه بر خواند قرآنرا
که خدا تعالی بر من فرستاد و بیجان حافظ بود ان را که من اکنون حافظم
انکه علی علیه السلام با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم بحرفهای که
انبیا و اوصیا به وی سخن گویند انگاه علی بحال طفولیت شد و من

الله اتانی الکتاب وجعلنی مبارکا اینما
کنت بالصلوات والزکوات ما دمت حیا
خداوند تو زبان معجز بیانش جاری میساخته
یعنی سخن گفت در حال طفولیت و خداوند جل و علا مرا در ان حال
طفولیت کتاب جدید ارزانی داشت و در ان حال مرا وصیت کرد
باقامت صلوات و دادن زکوات و وی سه روزه بود که سخن گفت
و شما هم بدانید که خدا تعالی پیغمبر مرا و علی را از نور واحد و در صلب
حضرت ادم علیه السلام بودیم و خدا را تسبیح میگفتیم تا انکه ما را نقل کرد
از اصلاب طاهره بارحام زاکیه چنانچه تسبیح ما را میشنیدند در شکمها
شکمهای مادران در هر عصری و زمانی تا انکه بعبد المطلب رسیدیم و نور ما
در روی پدران ما ظاهر بود و انگاه دو نیم شدیم یک نیم بعبد الله منتقل
شد و یک نیم بابوطالب پدر و عم من هرگاه در میان مردمان به
نشستندی نور ما از ایشان ظاهر بود تا انکه از شکمهای مادران
امدیم و پدر رسیدیم و دست من جبرئیل علیه السلام گرفت و امده بود که
علی علیه السلام از مادر متولد شد گفت یا حبیب الله خدا تعالی

وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین

اگر در این باب سخنی داری بگو که در حضور جمیع مفسرین نادمی بدین تو ثابت
کنم ابراهیم گفت حاشا که من انکار کنم قرآن را حسینه گفت ای دشمن دین
و ای معاند خاندان طیبین و طاهرین بعد از آنکه قایل شدی بقرآن و
حدیث به آنکه علی نفس رسول است و برادر وی حضرت رسول افضل
انبیا و رسل است پس چرا اعتبار نمیکنی که علی علیه السلام سابق الاسلام
و معترف نمیشوی که علی افضل اوصیاست چون حضرت ابراهیم
که جد بزرگوار او بود و حضرت موسی و عیسی علیه السلام در حال ولادت تکلم
نمودند و ایمان آوردند بخدا و همچنین خدا تعالی نبوت داد بعیسی در حالتی که
طفل بود پس چرا دانذاری اسلام او در طفولیت علی برادر رسول در
و این خصوص دین رسول آمد و اسلام بوی قوی شد و خدا تعالی وی را
نفس رسول خوانده و چندین از آیات قرآنی در حق وی نازل شده و
خدا تعالی خوانده وی را باسم ولی و رسول الله صلی الله علیه و اله گفت برادر وی
خندق برابر کرد با اعمال جن و انس و نا قال حدیث شما بند و این حدیث نیز در
طریق شما وارد است و در کتب شما مذکور است من اراد فلینظر الیه

و برا فاطمه بنت اسد داده ای یاران شما بسبب گفتند دشمنان چرا
اند و ملکین میشوید و اقوال اهل شرک را اعتباری نیست بدانید که
من فاضلترین انبیا و رسلم و وصی من علی علیه السلام فاضلترین
جمیع اوصیاست آنگاه سلمان و باقی اصحاب خوشدل و خندان
برخواستند و صلوات بر حضرت رسول فرستادند و میگفتند نحن الفائزون
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شما شید رستگاران بهشت از برای
شما و دوزخ از برای دشمنان مولای شما علی علیه السلام است
چون این سخن بدانجا رسید هارون و اکثر علما بگریستند و ابراهیم مجال سخن
نداشت آنگه حسنیه گفت ای مردمان بحق خدا که راست بگوئید که آنچه من
روایت کردم صحیح است و بنظر شما رسیده و شنیده اید یا نه اکثر علما
گفتند الحسنیه این حدیث از آن قبیل است که انکار آن توان کرد حسنیه
گفت ای ابراهیم معترف هستی بفضلیت پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله از سایر انبیا گفت بلی حسنیه گفت ای ابراهیم قایل هستی یا نه که حق تعالی
علی علیه السلام را نفس رسول خود خوانده و در قران مجید فرموده
که قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا

وانم

عباسیان طاهر بن ابراهیم بن خالد بمرض قولنج مبتلا گشته بود در زمان فلان
گفت از این مسئله در گذشتم تا چه میگویی در حق عباس و علی که ایشان
منازعت کردند بسبب میراث پیغمبر و هر یک دعوی کردند که میراث
حق منست و بداوری نزد ابی بکر رفتند و چون دو خصم بحاکم روند
یکی بر حق و دیگری باطل بود و غرض ابراهیم از پرسیدن این مسئله
آن بود که اگر حسنیه گوید عباس باطل بود بیم شنعه شدن باشد بجهت
هارون عباسی بود و اگر گوید علی باطل بود ابطال مذهب خود نموده حسنیه
گفت ای ابراهیم این سؤال تو را از قرآن مجید حاصل است
حسنیه گفت که حضرت باری تعالی با محمد مصطفی صلعم خطاب کرد که هل
اتیک نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود
ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض
فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا الی سواء
الصراط ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة واحدة
فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب و در تفسیر آمده که آن دو خصم
جبرئیل و دیگری میکائیل علیهم السلام بودند یکی بر حق و دیگری

نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيبته
والى عيسى في عبادته فلينظر الى ناصر

علي ابن ابيطالب چون رسول الله صلی الله علیه وآله برابر کرده
اولو العزم شما ودر طريق اهل بيت وافضل بر انبيا ازهمه پیغمبرها
مرسل شد بعد از رسول صلی الله علیه وآله افضل عالمیان است
اعتقاد دارند دربکه ایمان طفل معتبر نیست ومعروف شود
ایمان علی علیه السلام در حال طفولیت نامست یافت ووصی حضرت
بود وحافظ نسخ توراة وانجیل وفرقان بود وجمیع اهل اسلام
علی لم یشرک بالله والی بکر بعد از چهل سال ترک عبادت لات
وعزی کرده بزبان اسلام را ظاهر کرد وهم کر چسلی اعتقاد موفق نشد و
در جمیع اوقات مخالفت خدا ورسول نموده وطریق مخادراعی
وکوشت ولیست چون او ... کرده ... نشد و
با وجود این قبایح او را مومن دانید واعتقاد کنید ایمان او را
انکه نیدایمان خاندان معصوم را که خداتعالی گواهی داده بر عصمت
وطهارت ایشان زهی بغض وعداوت که شمار است نداندان ؛

طبیعیں

بود که حمزه فاضل تر بود یا محمد صلی الله علیه و آله توجه در میان علی و عباس
فتاده اگر عباس فاضل تر بود فخر علی راست که چنین عمی دارد و اگر علی
علیه السلام افضل بود فخر عباس راکه چون او برادرزاده دارد چون
هارون فصاحت و بلاغت حسنیه را دید متحیر ماند و با ابراهیم کرد و گفت
چیزی از آن علوم که بدانی بپرس حسنیه گفت که استاد و مسئله
تو را جواب گفتم اگر رخصت باشد منهم سؤال کنم اگر جواب گوئی منقطع و ملزم گردم
هارون گفت بپرس حسنیه گفت ای ابراهیم چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از
دنیا رحلت فرمود وصی تعیین کرد یا نه ابراهیم گفت نکرد حسنیه گفت خطا کرد
یا صواب ابراهیم گفت خطا کرد حسنیه گفت پیغمبر را بخطا نسبت میکنی یا اصحاب را
ابراهیم فرو ماند از آنچه که اگر میگفت خدا خطا کرد مدعای حسنیه ثابت می شد
و بطلان مذهب او و هم کشته شدن لازم بود و اگر میگفت پیغمبر خطا کرد و اقتصا
شرع و دین بود با آنکه تغییر رفت بر جمیع خلایق ظاهر شد که ابراهیم لعابی شینا
و در مقام اضطرار است خلایق همه یکبار بخندیدند و سرزنشها کردند
که چنین عالم فاضلی از کبری عاجز شده هارون الرشید چون ابراهیم را مضطر دید
و دریافت که موجب فضیحت او میشود رو به کنیزکی کرد و گفت ای کنی

باطل بودند باهم و و باطل بودند ابراهیم گفت هر دو بر حق بودند سپهر
حضرت داود در اول بود برای تنبیه نزد او آمدند حسینیه گفت الله اکبر
علی علیه السلام و عباس هر دو بر حق بودند سپهر ابی بکر را بود برای تنبیه نزد
او آمدند چرا که عباس گفت میراث مراست که عم پیغمبرم و علی علیه السلام
گفت میراث مراست که ابن عم و برادر و داماد و وصی پیغمبرم و قرة العین
او در خانه منست و حسن و حسین علیهم السلام سیدان جوانان بهشت‌اند
و فرزندان من‌اند و نفس رسول بحکم آیه انفسنا وانفسکم چون
ابی بکر حکایت ایشان بشنید گفت والله که از پیغمبر شنیدم که فرمود
علی وصی و وارث و قاضی دین من است چون عباس این سخن را
از ابی بکر شنید بطاقت شد و گفت ای ابی بکر اگر این سخن را
از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدی و میدانی که چنان است چرا
بخلاف گفتی و حق او را ضایع نمودی و مخالفت قول رسول خدا کردی
چون ابی بکر شنید دانست که ایشان برای الزام من آمده اند
از مجلس برخواست چون ابراهیم این را شنید گفت از این مسئله
در گذشتیم اکنون بگو که عباس فاضل تر بود یا علی علیه السلام حسینیه گفت

وکافر و مسلمان اوست و همه بقضا و قدر است از خیر و شر اما
اما شر بقضا و قدر اوست لایق رضای او نیست این جهلا از اشتباه
بیطاقت گشته گفت از خدا شرم نداری ای ابراهیم که این کفر و زندقه
را بر خود و جمیع مسلمانان روا میداری و از ابلیس اقامت حجت
و دلیل میخواهی بدانکه الزام کرد و اینها نیک قبل از تو برین اعتقاد بوده اند
با سهل وجوه تسلیم است ولی انکه گفتی که شر و عصیان و کفر و فسق بقضا
و قدر اوست فاما برضای او نیست بدانکه در یک سخن دو محال بیان
کردی برای انکه چون کسی حکم کند و راضی نباشد از عجز و بیم بود و ذات
مقدس باری تعالی ازین صفات منزه است بدان ای ابراهیم
که این سخن را ازین جهت وضع کرده اند اینها که قبل از تو برین اعتقاد
بوده اند که شما بکفر و زندقه را از خود دور کنند بدانکه اعتقاد شما انست
که شر و عصیان و کفر جمله بقضا و قدر و رضای خداوند است و خود هم
ازین شرمنده اید ابراهیم گفت مگر اقرار بکلام خدا نداری جنید گفت
اقرار دارم و تفسیر کلام و مشکلات و مؤولات انرا فهم کرده ام از کسانی
که قران در حق ایشان و جد بزرگوار ایشان نازل شده ابراهیم گفت

بر ملی کرد و گفت ای یحیی شنیده ام که مدتی در میان علمای بنی هاشم
و فقهای حله و بغداد در مسئله قضا و قدر و افعال عباد از خیر و شر و مناظره
بوده از ابراهیم سؤال کن که چه میگوید و هارون دران مسئله متردد
بود و هرچند علما دلایل میگفتند او را اطمینان حاصل نمیشد و غرض
اوان بود که ببیند چه میگوید بنا بر اشاره هارون از ابراهیم سؤال
کرد که چه میگوئی در باب خیر و شر و نفع و ضر که از بندگان صادر میشود
و معاصی و ظلم و کفر ایشان را به الله تعالی اسناد میکنی یا بقضا و
قدر یا بنده را فعلی و اختیاری هست چنانچه معتقد بنی هاشم و اتباع
ایشانست و مطیع مستحق ثواب و عاصی مستوجب عقاب است یا نه
ابراهیم گفت اعتقاد ما درین مسئله چنان است که نفع و ضر و خیر و شر
بقضا و قدر خدا و نداست پیدا کننده آدم و هابیل و محمد شاه ابلیس
و قابیل اوست و پیدا کننده بهشت و دوزخ و حیات و ممات و مرض
و صحت و ایمان و کفر و طاعت و عصیان اوست و مبدع محبت
و عداوت ابراهیم و نمرود و حضرت موسی علیه السلام و فرعون و
قارون و هامان و محمد صلی الله علیه و آله و ابوجهل و کافر و مسلمان

اوست

که این جبل کوه الوند که در دماوند است بوده و کوه قاف انجا بوده و
همچنین در قصه بلقیس میفرماید که واوتیت من کل شیئ ولها
عرش عظیم جمیع عقلا قایلند که پادشاهان در زرد کسانی بوده پس کل
معنی ان باشد که هرچه نقصان باشد البته او نکند و از افعال حسن
چون خلق اسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و جن و انس
و ملایکه و اصول و فروع و سایر نعمتها همه را خالق و موجد او بود
تبارک و تعالی او پاک و منزه است از خلق و از فعل کفر و از فسا
و ظلم و معاصی و مانند ان و معنی یضل من یشاء و یهدی من یشاء و
هدایت را معنی بسیار است و مرجع همه بدو معنی است یکی معنی ارشا
و ایمان و دیگری بمعنی لطف و این هر دو عام است جمله کافر
و بدان ای ابراهیم که هرچه خدای تعالی در حق مومنان کرده است
از الطاف و ارسال و رسل و ارشاد و قدرت و قوت و تمکین
و عقل و نصب دلیل همه در حق کافران نیز کرده است و اگر نکرده
است کافران را خدای تعالی حجت بودی که تو مهر بر دل و چشم و
و گوش ما نهادی و ما را از قوت شنیدن و دیدن بی بهره

چه گوئی قول خدا را که فرموده قل کل من عند الله والله خالق کل شیء و همچنین در بیرون این آیه یضل من یشاء و یهدی او درجای دیگر فرموده ولو شئنا لآتینا الآیه معنی آیه اول آنکه همه از نزد خدا است و معنی آیه دوم آنکه گمراه کند هر کرا خواهد و معنی آیه سوم آنکه همه از نزد خدا تعالی است اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنیم و همچنین میفرماید ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم تا آخر یعنی مهر نهاد خدا تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوائی ایشان و بر بینائی ایشان پوششی و غطائی که نشنوانند ایمان آورد ای حسنه چگونه در بیان همه آیات قرآنی وجه اعتقاد کنی در این احکام فرقانی حسنه گفت ای ابراهیم بدانکه اکثر آیات قرآنی محمول و مأول است بر وجهی که مطابق و موافق قضای عقل است متناقض نگردد و آیات قرآن متفاوت نگردد اول آنجا که فرمود قل کل من عند الله بدانکه چون ظاهر این حکم کنی لازم شود که جمیع اشیا را خالق او باشد و این هیچ اهل اسلام نیست بدان که در قرآن کل بمعنی بعض آمده چنانچه در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام که ثم اجعل علی کل جبل الآیه و این خود بر جمیع عقلا ثابت است

قوم خود را از راه شان نمود پس اگر خدا تعالی بندگان را گمراه

کرده اند است تعالی خود نگر ای ابراهیم یعنی که تو میگوئی که خدا تعالی

همه کافرانرا گمراه میگرداند افترا و دروغ است و این کفر محض بود

و خدا تعالی میفرماید که اِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ

پس بدانکه لازم بود تاویل نمودن ابائی که در آنجا اضافه اضلال

بحق تعالی است و معنی یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِیْ مَنْ یَشَاءُ یعنی

خذلان کند خدا آنرا که خواهد چون لطف را از وی اقرار نساید

و چون خدا تعالی بنده را بواسطه اصرار بر کفر و عصیان خذلان

کند و بر البته نجو دست و انگذارد چنانچه گوئی اضلال کرده است

و ضلالت خود از بنده باشد بدان ای ابراهیم بدعا از آیه تعبیر

خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ

آنست که اضافه مهر بر دلها و گوشها و چشمها بجحود کردند بسبیل

یعنی ایشان که مقام کردند بر کفر مهر کسی باید که گوئی خدا تعالی با

ایشان این معنی کرد تا نشوانند که ایمان آورند و اگر خدا تعالی از ایشان

مانع بودی کفر نبودی که بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ بِکُفْرِهِمْ فَلَا یُؤْمِنُوْنَ اِلَّا قَلِیْلًا

کردی پس خدا تعالی از کفار ملزم کردد و خدا تعالی در قران مجید
فرموده لئلا یکون للناس علی الله حجة یعنی تا ایشان را از برای ان
کردیم تا مردمان را بر ما حجتی نباشد چنانچه فرموده قل فلله الحجة البالغة
بدان ای ابراهیم پس هر جا ذکر هدایت کرده مقید بمشیت اوست از ان
زیادتی الطافی است که واجب نباشد بهشت بکسانی که از ایشان
طاعت و معصیت بوجود آمده است اگر خواهد بفضل خود از سر گناه
ایشان درگذرد و در راه بهشتیان نماید ای ابراهیم اضلال را در معنیها
بسیار است و استعمال بسیار کرده اند و معنی اصلی در اینجا گم کردن است
و اضلال را بخدا تعالی چون نسبت میدهی بمعنی هلاک و عذاب بوده
یضل من یشاء و یضل الله الظالمین یعنی عذاب و عقاب کند خدا تعالی ظالمانرا
و کافران را که گمراه اند و اگر بمعنی گمراهی بودی ای ابراهیم گمراه کردن ایشان
تحصیل حاصل است و این محال است بدان ای ابراهیم این معنی را
که تو بخدا نسبت میکنی خداوند بغیر خود حواله کرده است چنانچه خود
میفرماید و لقد اضل منکم جبلا یعنی شیطان گمراه کند از شما بسیار را
و به فرعون نیز اسناد کرده و اضل فرعون قومه یعنی گمراه کرد فرعون

الوتیلی

کثیرا

و ما هدی

قومه

دستگیر عنت و الله که شما را اعتقاد و لقران بسبب این تاویل که مذهب شافعی
میکنند کلام الهی را ابراهیم گفت اکثر از مفسرین و تابعین بر اینند که ما
ما ی مصدریست فی تقدیر کلام الهی اینست که الله خلقکم وعملکم
یعنی خلق کرد شما را و عمل شما را حسنه گفت ای ابراهیم و دلیل بطلان
کلام شما را بیاورم گفت بگو حجت اتعبدون ما تنحتون بدانکه
مورد این ملامت صریح است یعنی میپرستید بجز اکه خود بدست خود
میتراشید و حضرت حق سبحانه و تعالی افریده است شما را و انچه
شما میتراشید یعنی چوب را و اگر مراد ان بودی که فعل و عمل شما را حق
و تعالی افریده است این به عذر کافران بودی و خداوند تعالی را عذر
گفتی و کافران بدان عمل میکردند و مناقضه بودی چنانکه اول کلام
ملامت ایشان بود و اخر کلام عذر ایشان و جمع بین النقیضین شدی
مجرای آیه مقتضی اینست که ایشان بت پرست و بت تراش بودند
و درین خلافی نیست و خداوند رحمن فرموده که شما را و انچه میتراشید
از بتان و اصنام که خود میتراشید خدا افریده است بدانکه ما و
تنحتون میتوانند بود که موصوله باشند و ما ی و ما تعملون موصوله است

ای ابراهیم شما را اعتقاد و قول لازم می اید که دعوت ابلیا قبیح بود و بر
خدا لازم بودی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را اعلام
نمودی که فلان و فلان را دعوت مکن که ایشان ایمان نخواهند
اورد از ان سبب که من ایمان از ایشان نخواهم و مهر بر دلهای
ایشان نهاده ام تا دعوت رسول عبث نباشد بدان ای ابراهیم
که ان هدایت که حضرت پروردگار مومنان را کرده کافران را نیز
حاصل است و قران مجید برین ناطق است که انا هدینٰه
السبیل اما شاکرا و اما کفورا این پروردگار هدایت نمودیم شاکر که مومن
است و کفور که کافر است و چون خدای تعالی چنین فرموده
چون توان گفتن که خدای تعالی کافران را هدایت نکرده بار دیگر
اگرچه بطریق مخالف بود اما درین مسئله او را یقین حاصل نشده
بود بحث حنفیه او را خوش امد ابراهیم گفت ای حنفیه چگونه درین
ایات که حضرت ابراهیم علیه السلام گفت با مشرکان و در قران صریح
واقع است اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم یعنی می پرستید حجر را که
که خود میتراشید و حال انکه خدای تعالی خلق کرده است شما را

وما تعملون

چون نبی بکافر گوید ایمان بیار بخدا که مرا فرستاده است که ترا
دعوت کنم کافر در جواب گوید ایمان بیارم بخدا که ترا فرستاده است
تا مرا دلالت الهی باید که در من ایمان را خلق کند یا مرا قوت و موافقه
عطا کند و تمکین دهد تا من ایمان بیاورم و الا چگونه مرا تکلیف
میکنی با ایمان چون مرا قدرت نیست و در من خلقت کفر کرده و من
متمکن نیستم نبی منقطع گردد و او را جواب نتواند گفت و ما جز این نی
ابراهیم اگر کفر در کافر خداوند خلق کرده باشد و باز او را تکلیف با ایمان
نماید تکلیف ما لا یطاق باشد و این عقلا و شرعا قبیح بود و این بدان
ماند که آدمی را گوید بطیران کن در هوا و در قرآن مجید فرموده لا یکلف الله
نفسا الا وسعها جای دیگر میفرماید یرید الله ان یخفف عنکم و خلق
الانسان ضعیفا و میفرماید یرید الله بکم الیسر و لا یرید
بکم العسر و امثال این آیه بسیار است ای ابراهیم خدا اگر کفر در کافر بیافریند
و گوید کیف تکفرون و خود خالق حق و باطل باشد لم تلبسون الحق
بالباطل و ایشان را از خود دور کند و گوید لم تصدون عن سبیل الله
ای ابراهیم اگر خلق کفر در کافر خدا تعالی کرده باشد لازم آید که کافر

بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بانچه مراد شما است مناقضه باشد و دیگر
حضرت باریتعالی نسبت و اضافه عمل باشیا نکرد اگر فعل خدا بودی
اضافه بایشان نکردی فعل بنده باشد فعل خدا جهه انکه عقلا و شرعا
اضافه فعل و نسبت بفاعلش کنند ای ابراهیم اعتقاد شما انست
که خدا میخواهد که کافر معصیت کند و نمیخواهد که طاعت نماید و این
اعتقاد شما موجب اسناد شنیعه است چرا که الله تعالی را فاعل
قبایح و کفر و معاصی و هر فسادی که در عالم واقع میشود و میکویند
که بقضا و قدر اوست و ازین سخن شما لازم می اید که خدا تعالی از همه ظالمان
ظالمتر باشد چرا که عقاب کند کافران را جهه کفری که خود دران تقدیر
کرده و چون خداوند تعالی کفر در کافر خلق کرده باشد و در دل خلق قدرت
بر ایمان نکرده باشد این بدان ماند که حبشی سیاه را عقوبت کنند که رنگ
تو سیاه است یا بسبی که سفید بودی یا شخص بلند قامت را تعذیب کنند که
چرا قد تو بلند است یا بسبی که کوتاه بودی این ظلم صریح بود و امثال این ظلم
ای ابراهیم اگر خلق فسق در فاسق و خلق کفر در کافر و ظلم در ظالم خدا تعالی
خلق کرده باشد اسقاط حجت انبیا و الزام رسل باشد از برای

نعوذ بالله من قضاء السوء یعنی پناه میگیرم بخدا از قضای بد عبد الله
عباس آشفت و گفت که قولک اعظم من سرقته یعنی گناه تو اعظم
تر است از دزدی او و آن شخص را از مجلس بدر رانید و لقمر شود که وی
ایزار رساند و توبه داد چون هارون این سخن را از حسنیه شنید [illegible]
تعجب خوش آمد که عبد الله عباس جد وی بود و حسنیه گفت ای امیر
اگر خالق کفر و معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد میان
آنکس که در جمیع عمر خود با ما انواع نیکوئیها کرده باشد و میان
آنکس که با ما ظلم کرده خود و انصاف باید داد و باین تقدیر آنکه نیکوئی
کند شکر نکو کننده و مدح وی و نیکو شود بلکه جایز باشد مذمت وی
کننده بواسطه آنکه اگر نیک کننده فاعل مختار نباشد ملایک

که ملک [illegible]

مدح و ذم ایشان نباشد و بفعل زید عمر را مدح نگویند چون مدح
و ذم که وصف فعل است کار راجح باید که نفس فعل با نیز تمام راجح
باشد و باین تقدیر ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ
جمله بیفایده و عبث باشد ای امیر بدانکه این مذهب ابلیس
است که رب بما اغویتنی بدانکه شما اهل بی خرد باید که برای اهل اقامت

مطیع الله تعالی باشد از برای آنکه خدا تعالی خلق کفر در او کرده
و اراده کفر میخواهد پس بجهه مراد الله تعالی بوده کرده است و مطیع
بوده و نبی عاجز مانده برین تقدیر که کافر را بایمان دعوت میکند و خدا
در او کفر خلق کرده و ایمان نمیخواهد پس نبی عاصی و کافر مطیع بوده ای
ابراهیم بنا بر قول شما لازم آید عدم رضا بقضا و قدر از برای آنکه به
اجماع رضای کفر حرام است ای ابراهیم ازین اعتقاد شما لازم می آید
تعطیل حدود و قصاص و زواجر شرعی از معاصی از برای آنکه زنا
و لواطه و شرب خمر و خون ناحق و قمار و طنبور و شطرنج و غیر اینها واقع
میشود بارادهٔ قضا و قدر خدا تعالی باشد و دیگر لازم می آید که ابا
حاکم شرع را که زجر و منع نکند بجهت آنکه آنچه مراد خداست بعمل آرد
و امر نماید یا بجهه غیر مراد الهی باشد و دیگر لازم می آید که الله تعالی راضی
بمعاصی باشد از برای آنکه معصیت مراد اوست و خود تقدیر کرده
امر و نهی و زجر و منع نیز از معاصی مراد اوست پس لازم آید جمیع
این قبیحها ای ابراهیم ابو الشعثا روایت میکند که دزدی را
بمجلس حجاج حاضر کردند و امر کرد بقطع ید او یکی از حاضران مجلس گفت

میان حرکات اختیاری و اضطراری و هر که عاقل بود حکم میکند
بر آنکه ما قادریم بر حرکات اختیاری و قادر نیستیم بر پریدن بر آسمان
رفتن چنانچه شیخ بهلول علیه الرحمه با ابوحنیفه در مسئله قضا و
قدر بحث کرده الزام وی نمود و گفت بدلیل ثابت میکنم که خر از
تو عاقل تر است و از آنجائی که بنده را مسلوب الاختیار میگوئی
از برای آنکه اگر خر را یکبار جوئی کوچک بری و بر پی که بگذرد
البته میگذرد و اگر یکبار جوئی بزرگ بری که در گذشتن قادر نباشد
اگر آنجه را بکشی که از آنجا نمیگذرد و پس خر فرق کند میان آنچه
قدرت دارد و میان آنچه قادر نیست و تو ای ابوحنیفه فرق نمیکنی
که هرچه خر قادری و هرچه خر قادر نیستی چون حنیفه این بگفت بار رو
و یحیی و ارکان دولت نه یکبار بخندیدند ابراهیم از خجالت
هر دو راضی بود و دیگر بار حنیفه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل
فعل خود نباشد و فعل فعل الله بود آنکه گوئی خدا تعالی غفور
و رحیم است از برای آنکه غفور و رحیم است گاهی که بنده گناهی کرده و
بسبب گناه مستحق عذاب شده باشد و عذاب نکند و بیامرزد

دلیل مینمائید و این معتقدات را بنی امیه و اتباع او از علما و اصحاب
حدیث که تابع ایشان بودند از طلب فر اکرفته اند و دین دنیا
فروختند و سایر متابعت مینمایند آن گروه را چون حسنیه سخن
بدانجا رسانید ابراهیم خالد عوفی و علماء بغداد و اتباع ایشان
متحیر و خجل ماندند و قریب بود که بر اذر دند که ای کنیز چند در مذهب اسلام
طعن کنی و نزدیک بود که قصد حسنیه نمایند هارون بر آشفت و رو
به ابراهیم کرد و گفت شرم نداری از خدای تعالی که از کنیزکی
بدلایل و براهین عاجز شده و سرها در پیش افکنده اید و با وجود
این بادی خشونت میکنید حسنیه گفت اکثر مناظره و مباحثه باعث و موجب
ملال خلیفه زمان می شود و الا تا بکماه دلیل و حجت بر این گوئیم
هارون گفت بگو و بنمای هر آنچه داری حسنیه گفت ای ابراهیم اگر
بنده فاعل مختار خود نباشد لازم آید که افعال اختیاری که صادر
می شود از ما حسب قصد ما و داعیه ما و چون رفتن و نشستن
و خوردن و آشامیدن و حرکت دست و پا مثل افعال اضطراری
باشند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم بدیهیست که فرق

ایضاً ان الله قال الذین یعملون فی المعاصی

کتبها علیهم

یعنی قدریه مجوس این امت اند اگر بیمار شوند به پرسیدن ایشان مروید
و اگر بمیرند بنماز بر ایشان حاضر نشوید اگر ملاقات کنند سلام بر ایشان
مکنید جمعی از اصحاب کبار عرض کردند که رسول الله صلی الله علیه و
آله قدریه چه طایفه اند و ایشان کیانند حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که ایشان گروهی هستند که گناه
آورند و زعم ایشان باشد که آن عمل از جانب حق سبحانه و تعالی
باشد و خالق ارض و سما در روز ازل نوشته که ایشان چنین کنند و
و تقدیر فرموده و همچنین فرموده است حضرت باری تعالی جل شانه

ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة

فمن نفسک یعنی هر چه میرسد ترا از حسنه پس مر ترا از خدا دانید هم
و آنچه میرسد ترا از سیئه اثر از نفس خود و دانید و امر الخیر
[illegible] و امثال این در کلام الله مجید بسیار است و از عبد الله
[illegible] الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلق العباد

وعفو کند پس چون گناه فعل بنده نباشد چگونه صحیح بود که تو
خدا امرزنده و عفو کننده و رحیم است ای ابراهیم حقیقت انها
آن باشد که متکلف در سرای تکلیف نظر و دلیل حاصل
کند بفعل خویشتن تا به تحصیل در دنیا مستحق مدح و در اخرت
مستحق ثواب شود پس اگر خدا تعالی خواهد که بکند میتواند
کرد ولیکن خداوند حکیم خواهد که بنده به کسب خویش و فعل اختیار
خود مومن و مطیع باشد و تارک کفر و معاصی و اگر بنده با
آلالت و قدرت و تمکین ایمان اختیار نکند خدا ایرا الجی
ای ابراهیم اگر از دلایل عقلی زیاده برین خواهی چندان بگویم
سامعین را ملالت شود و در طریق مشایخ واقع است که
عبد الله عمر روایت از رسول صلی الله علیه و اله که فرمودند
القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوا
وان ماتوا فلا تصلوا وان لقیتموهم فلا تسلموا
علیهم قیل من هم یا رسول الله قال الذین
یعملون بالمعاصی ثم یزعمون

یعنی هر دو یک باشند که بگویند تا آنکه مشترک شوند که الزم صحیح است چه خدای
تعالی ما شرک نمی آوردیم و نه پدران ما و حرام نمیکردیم حسبه گفت ای
ایشان اسم الرجم این آیه تسخر ایشان کفار است تا فی الحقیقه تسخر ایشان شما
و شما با کفار شریک میباشید در این اعتقاد و نیز فرموده است که
مَن یَعمَل سُوءً یُجزَ بِهِ و در جای دیگر میفرماید الیَومَ تُجزی کُلُّ نَفسٍ بِما
کَسَبَت و در جای دیگر میفرماید وَلا یَظلِمُ رَبُّکَ اَحَداً و همچنین نیز
وَما ظَلَمناهُم وَلکِن کانُوا اَنفُسَهُم و در جای دیگر میفرماید اَن لَیسَ لِلاِنسانِ
اِلّا ما سَعی [illegible] و در جای دیگر واقع است که وَیلٌ
لِلَّذینَ کَفَروا و در جای دیگر فرموده است وَادخُلُوا الجَنَّةَ بِما کُنتُم
تَعمَلُونَ و در جای دیگر باز میفرماید مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ
اَمثالِها وَمَن جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجزی اِلّا مِثلَها وَهُم
لا یُظلَمُونَ و همچنین مذکور است لَها ما کَسَبَت وَعَلَیها ما
اکتَسَبَت و در جای دیگر میفرماید کُلُّ امرِءٍ بِما کَسَبَ رَهینٌ
و در جای دیگر فرموده است مَن عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفسِهِ وَمَن اَساءَ
فَعَلَیها و در جای دیگر واقع است اِنَّ اللهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبید

[illegible]

قوله

بلغ العبد به الاعظم من الاشراك بالله وان
يعمل بمعصية ثم يزعم انها من الله عز وجل یعنی ملاقات نماید
بنده بسرور دگار خود را بگناهی که ان اعظم تر بود از شرک بخداوند
عالم از انکه معصیتی را بعمل اورد و پس گمان برد که فعل معاصی از حق
تعالی است روی عن انس بن مالک عن حضرت ختمی مآب صلوات
الله وسلامه علیه سیاتی قوم یعملون بالمعاصی ویقولون
هی من عند الله فاذا رایتموهم فکذبوهم قال بالات مرتبه کلمه
و همچنین احادیث کثیر از اهل بیت علیهم السلام منقول است حسبة لفقه
الهی مرا بسبیم بواسطه چند ایات قول که در قران است بهمه کفر و زنادقه
وضع نموده اید وچندین از ایات قرانی را که خدا تعالی در قران
صریح فرموده و اسناد فعل شر به بندگان نموده غافلید از انچه
خدا تعالی سرزنش میکند کسانی را که گفته اند که اگر خدا تعالی
میخواست که شرک نشویم نمیشدیم وشرکت بانچه است خدا نسبت
چنانچه میفرماید سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا
ولا اباؤنا ولا حرمنا من شیء الی اخره

جبر را الپستی نمایند ابراهیم قدر ثابت است و افنای حسینیه تو که
ابطال مذهب جبر کردی چرا که باعتقاد تو جمله انبیا علیهم السلام
معصوم‌اند چگونه معصیت از ایشان صادر گردد پس یحیی ابن خالد
متبسم شد و گفت ای ابراهیم مقدمه اول را اثبات کن و مدعی
و دلایل و حجج کردی و حال آنکه در عصمت و عدم عصمت انبیا
علیهم السلام میکنی اکثر خلایق تشکیک کرده‌اند از کلام ابراهیم حسینیه
ای ابراهیم این بحث موافق آداب نیست و درین مسئله جواب
خود بخواهی شنید بعد از اتمام سخن قضا و قدر بدان ای ابراهیم
که مذهب اکابر قریش جبری بود و چون اسلام ظاهر شد طریق جبری
برطرف شد بعد از وفات سید کاینات محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و شهادت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
معاویه و یزید و باقی بنی امیه در زمان خود احیای آن مذهب کردند
در اسلام و جبریان تابع ایشان شدند و شما نیز متابعت ایشان
روزی عمر ابن خطاب در میان خطبه گفت لا هادی لما
ضللت و لا مضل لمن هدیت کرمی جاء

و در جای دیگر میفرماید وَمَا اللّٰهُ یُرِیدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ و همچنین
نص صریح فرموده مَا اَصَابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا
اَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ یعنی هر چه میرسد بشما از حسنه از الله
خواهید و آنچه میرسد بشما از سیئه از نفس خود خواهید و بدانید که حق جل
واجب الوجود نسبت بدهید و امثال این در قرآن بسیار است الحاصل
گناه و معاصی و کفر را به بندگان واده خدا چه شیطان لعین گفت
فَبِعِزَّتِکَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعِینَ اگر فاعل حضرت کبریائی
بودی در حکومه نحو نسبت میداد خداوند جل جلاله در جواب مردود
فرموده است اِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ
و ابوالبشر حضرت آدم بود گفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ
اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ
و اگر حضرت موسی بن عمران بود گفت رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَا غفر
و اگر حضرت یونس علیه السلام بود گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ خلاصه گفتار همه انبیا
علیهم السلام که به هر چه کرده اند و اگر فعل وجودی عصیان و معاصی

وا اعتراض کردی در باب عصمت انبیا علیهم السلام و اوصیا بدانکه
اعتقاد من چنان است که جمله معصومند از جمیع معاصی
واجب است که جمیع انبیا و اوصیای ایشان معصوم باشند
از خطا و گناه و فسق و معصیت از ابتدای طفولیت تا زمان ثبوت
و وصایت زیرا که انبیا و امنای خدا اند ای ابراهیم احکام
الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و
جمیع دلایل عقلی را معطل و ضایع میگذاری و نادیده می انگاری
که بعضی تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم اعتراض کردی
در باب عصمت انبیا علیهم السلام بدانکه اعتقاد من در انبیاء
و اوصیا آن است که جمله معصوم و مطهر اند چگونه جایز بود که در
مقام اقتدا و شیطان که از رذل موجودات و ابعد مخلوقات
است شود یعنی شیطان را انبا شد و در ایشان نسبتی و اگر
از ایشان افعال شیطانی صادر شود طبایع از اقتداء
و متابعت ایشان متنفر و متفرق گردد و پس فایده بعثت که
متابعت رغبت مختل گردد باید که نبی و وصی و ولی باشند از

قریاد برآورد و گفت والله عَلیٰ لَا دُلَّا عَبدِکَ اضربت
عُنُقِکَ وشما مخالفت قرآن وحدیث نموده اید و ما بعث
او نموده اید حسنیه گفت ای ابراهیم سخن خدا اسمع کنید که حضرت پیغمبر
و اهل بیت عظام و اصحاب کرام صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین بر این اعتقاد نبوده اند چون حسنیه سخن باینجا رسانید نعره
از جمیع خلایق برخواست و جمله تحسین حسنیه کردند ابراهیم
گفت ای حسنیه این همه مسلم واشنیدم از آیات قرآنی و غیر آن چون ائمه
و تابعین بر این بوده اند و چنین اعتقاد کرده اند که بنده مسلوب الاختیار
است و مجبور نکرده اند که بنده شریک حضرت علّام الغیوب است
و از این شریک لازم آید حسنیه گفت ای ابراهیم چگونه لازم آید و حال
آنکه قادر متعال قادر است بر قهر بنده و اعدام او و مثل اگر سلطان
والی کرده اند شخصی را در بعضی بلاد و آن والی ظلم کند و غارت نماید
مال مسلمانان را و سلطان متمکن باشد که آنچه بغیر حق از مردم گرفته
باشد بازستاند و او را بقتل رساند چگونه لازم آید شرکت و با سلطان
و چون توان گفت که او شریک سلطان است ای ابراهیم

۱۶۱ الف

و هرگاه انبیا و اولیا مرتکب معاصی شوند پس فرق میان نبی و و
صی نبی و امت نباشد و از جمله معاصی کذب بود و دلیل احتمال
دارد که هرچه نبی و امام گویند دروغ بود پس نماند امت را اعتماد
بر قول نبی و امام و ثابت است عصمت نبی به نقل یا بطریق احتجاج
و باید که نبی و امام را آبا و امهات پاک باشند و متصف بدنائت
و رذالت نباشند و بصفات ذمیمه مثل حقد و جهل و حسد
و غلظت و بخل و جبن و جنون و حرص و معلول بعلتهای بکر
نباشند و ناقص و مبتلا نباشند و کذاب و عاشق پیشه نباشند
و بدانکه از جمیع نقایص منزه باید باشند و این افعال قبیح بود
و حضرت حدیث در قرآن میفرماید که یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
بارحسیه گفت ای ابراهیم بدانکه واجب است که امام افضل و اورع
و اتقی و اسخی و اشجع و اقدم اهل زمان باشد عقلا و شرعا و
سمعا چرا که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است عقلا و سمعا
و امام باید که از جمیع خلق مستغنی بود در علم و منصوص علیه بوده

انبیا بر امت در بدیهیات و سایر کمالات و از صفات ذمیمه صوری
و معنوی منزّه و معرّی باشند و در آبا و امّهات ایشان شقی
که سبب قدح فرزند باشد نباشد باید که نبی و امام را آبا و امّهات
باشند از دنائت و رذالت و طریق علم به نبوّت و ولایت
نسبت باشخاص امت مختلف باشند و بعضی از کمال صفات
و صفای فطرت محتاج بمعجزه نشوند لیکن جمهور ناس احتیاج
بمعجزه دارند و معجزه امری را گویند که بیرون باشد از قدرت
جمیع مخلوقات و مقارن دعوی نبوت بوده باشد ای اثر
که کمال نشاه الثنا در علم مبدأ و معاد است بمقتضای
دلایل عقلی و نقلی است و علم معاد حاصل نشود مگر به
اهل والسر تعلیما بواسطه آنکه احتمال تاویل دارد افاده
یقین نکند پس عنایت الهی اقتضا نمود که شخصی باشد معصوم
در اقوال و افعال و اعتماد بود تا مقصود الهی از قول
شارع و مقصود شارع با علام وصی و نایب ظاهر گردد
چه اگر اسم از غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود

و هم لما

نشنید چنانکه گفته شد ای ابراهیم بدانکه خدای تعالی حضرت آدم علیه
السلام را نهی تحریمی نفرمود بلکه نهی تنزیهی بود زیرا که نهی تحریمی آن باشد
که بارتکاب آن مستحق ملامت و عذاب آخرت گردد و نهی تنزیهی
آن باشد که بارتکاب آن فایده و مصلحتی که دران باشد از
خود فایده دور کرده باشد امّا بدان مستحق عذاب آخرت و ملامت
دنیا نباشد پس اگر حضرت آدم علیه السلام ترک تناول آن درخت
کردی مستحق زیادتی ثواب و الطاف شدی و چون نکرد مستحق
عقاب نشد ابراهیم گفت اگر چنین بودی وی از ظالمان نبودی
و حضرت رب العالمین میفرماید فتکونا من الظالمین چنین گفت
ای ابراهیم بدانکه ظلم وضع شیء بود در غیر موضع خود یعنی نهادن
چیزی در جای خود پس نا کردن چیزی و چیز نا کردن وضع شیء در
غیر محل خود باشد پس سنتی را که ترک کنند وضع شیء در غیر موضع
باشد یا مرتکب مکروهی شوند و از آن اجتناب نکردن همین حکم دارد
پس ظلم باشد چنانچه در حق ایشان فرموده است و لم تظلم
منه شیئا یعنی از آن میوه که هر سال می آورد هیچ کم نکرد

من عند الله و عند الرسول تعیین شده باشد و بدانکه هر امامی را
که رعیت و امت او را نصب کنند و عزل نمایند او را امامت نشاید و باید
که منصوب از جانب پروردگار عالمیان و حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله بوده باشد تا خلق از متابعت و مکدر نباشند
و باید که معصوم بود چرا که غیر معصوم ممنوا ند بود که ظالم بود و
حضرت قاضی الحاجات میفرماید که و لا ینال عهدی الظالمین
چون حشیه سخن بدانجا رسانید لرزه بر اندام هارون افتاد چرا که دعوی
خلافت میکرد بغیر حق و از این صفات یکی در وجود او موجود نبود یحیی
دریافت و روا بابراهیم خالد کرد و گفت ای ابراهیم کو با حیات از تو
مفارقت کرده چرا از بالای کرسی بر زمین سرنگون نمی افتی و مذهب حسنیه را
نمیکنی چون ابراهیم از اطراف و جوانب کنایها شنید گفت ای
حسنیه چگونه در این آیه که خدای دو امر کرد حضرت آدم علیه السلام
و حوا را فرمود یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة
و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة
فتکونا من الظالمین ای حسنیه بلا شک از آن خوردند و ستمکاران

از ایشان هیچ گناهی در وجود نیامده باشد از برای تذلل و مسکنت
خود را مجرم و خاطی خوانند پس اعتراف ایشان بظلم و اقرار
ایشان بگناه و استغفار ایشان دلیل نبود بر گناه ابراهیم
گفت ای حنیفه چون چنان است حضرت آدم را عاصی و غاوی نباید
خواند حضرت صمدیت میفرماید عصی آدم ربه فغوی
حنیفه گفت ای ابراهیم اکثر آیات قرآنی مطابق قول حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اصحاب بمعاد بیان کتاب
ماول است و ظاهر آن حکم نتوانند کرد بدانکه عصیان مخالفت
است چنانچه در واجبات بوده و در مندوبات نیز باشد و در
آداب نیز باشد اما مخالفت مندوبات مستحق ملامت و عقاب
نباشند و غوایت بمعنی گمراهی نباشد بلکه بمعنی بی بهره ماندنست
بسبب صدور فعل از ثوابی که باو عطا کرده بودیم بی بهره
بود و ضایع کرد و غوایت در اشعار عرب بسیار آمده است
ابراهیم گفت ای حنیفه حضرت آدم و حوا علیهم السلام معصیت
که دند چرا ایشان را برهنه کرده از بهشت بیرون کردند

پس معنی من الظالمین این باشد که از آن کسان باشید که
در حفظ نکردن نفس خود ثواب کم کردانیدند امر اهیم گفت
حضرت آدم و حوا آخر گفتند ربنا ظلمنا انفسنا وان لم
تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
چون تو میگوئی که ایشان ترک مندوبی کردند و گناه نبود پس معنی
این سخن ایشان اعتراف دروند ظلم بر نفس خود ببخشش و امرزش
طلبیدند از خداوند رحیم و دلیل نکند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی نقصان
است و فوت منفعت که از ایشان شده بر رحمت و غفران
طلب کردند عبادتی است که بدان مستحق ثواب فراوان کردند
و این دلیل نبود بر آنکه ایشان گناه کردند حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرموده انا استغفر الله فی کل یوم سبعین
مرة یعنی من در هر روزی هفتاد بار استغفار میکنم
حضرت رسول خدا را هیچ گناه نبود و دیگر طاعت اولیا و
انبیا آن است که طاعت بسیار خود را اندک دانند و اندک
ترک سنتی را گناه عظیم شمرند و جرم بزرگ شمارند و اگر چه

شد تا آنکه گفتی حضرت نوح علیه السلام پشیمان شد از دعا کردن تا
حال پیروان نیست ولا آنکه قوم حضرت نوح مسلمان نبودند
آنحضرت دعا کرد تا ایشان غرق شدند این چه کفر عظیم است که
شیخ المسلمین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد و باعث هلاک چندین
هزار نفر مسلمان گردد و اگر کافر بودند نشاید که نوح ندامت
خورد بر هلاک دشمنان خدا و رسول خدا و حضرت رسالت پناه
در حق او فرموده إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرٰهِيمَ
حنیفه گفت ای ابراهیم حقیقت مذهب ما این طور مزخرفات ثابت نمیشود
من این مهملات را بسیار شنیده ام بدانکه بنی امیه و اتباع ایشان
بلکه اینها قبل از ایشان متصدی امر خلافت و امامت بظلم بودند
با آنکه ایشان را از هیچ امر استحقاق آن نبوده و اکثر اوقات از
ایشان ظلمها و فسقها بظهور آمده و بر مسایل دینی جاهل و از
احکام فرقانی عاجز بودند و بعضی از اوقات جنب امامت
خلایق میکردند و بار قطع شراب کرده اظهار جنابت میکردند و
و بعضی اوقات مست و مدهوش امامت کرده نماز صبح را چهار

و بر زمین فرستاد و بد جنیه گفت ای ابراهیم حضرت آدم را
برای خلافت زمین آفریده بود چنانچه میفرماید حق تعالی که
انی جاعل فی الارض خلیفة و اگر حضرت آدم علیه السلام از آن
درخت تناول نکردی از بهشت بیرون نکردی و بر زمین نفرستادی
پس بیرون کردن وی از بهشت برهنه کردن عقوبت گناه نباشد
زیرا که عقاب رنج باشد که بعزت رساند بر سبیل استخفاف
و اهانت و بیرون کردن حضرت آدم علیه السلام را از بهشت
بنا بر مصلحتی بود ای ابراهیم گفت ای جنیه چگویی در باب حضرت نوح
علیه السلام که وی دعا کرد تا خدای تعالی قوم او را هلاک کرد
بغرق و طوفان نوح پشیمان شد و مدت پانصد سال حزین
و غمگین نشست بعد از گریه و زاری بسیار نام او را نوح گذاردند
و از قبل از این نام او عبد الاعلی بود جنیه تبسم کرد و گفت
این حکایت بر خلاف قرآن است و حکیم علی الاطلاق میفرماید
ولقد نادینا فاکثرت جدالنا و قوم بعد از پانصد سال غرق
شدند و قبل از آن نام او نوح بود و کذب قول تو در اول تا

دین و ملت بر گشتوو نما نهاده و بر طریق انصاف در تتبع و طلب
حق سعی ننمودند و بدین قدر قناعت کردند که اِنَّا وَجَدْنَا
اٰبَائَنَا عَلٰی اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلٰی اٰثَارِهِمْ مُهْتَدُوْنَ تا حق تعالی در
جواب ایشان نیز فرموده وَ اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُکُمْ فِیْ ضَلَالٍ مُبِیْنٍ
و بعضی به علم معلم قناعت کردند و از روی انصاف تفحص حق نکردند
که مذهب معلم چیست و چه میگوید تا موازنه کنند میان اقوال و نظر
شافی و عقل کافی طریق حق اختیار کنند و معهذا هر یکی دعوی الحق
میکنند قوله تعالی کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ بدان که
ای ابراهیم حق جز یکی نباشد از این مذاهب و دلیل بر این بشارت
است از صاحب شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
سَتَفْتَرِقُ اُمَّتِیْ عَلٰی سَبْعِیْنَ فِرْقَةً وَاحِدَةٌ مِنْهَا نَاجِیَةٌ
وَالْبَاقِیْ فِی النَّارِ یعنی پیغمبر آخر الزمان صلعم پیغمبر باید که زود باشد که امتان
من متفرق شوند به هفتاد و سه فرقه یکی از آن ناجی باشد و باقی در
آتش جهنم جمعی از اصحاب نجباء عرض کردند یا رسول الله صلی
الله علیه و آله طائفه ناجیه کدام اند حضرت فرمود که الجمع من سرا کم

رجعت میکردند و مثل این افعالها که اکثر جمیع قبایح ایشان را
تعداد نمایم موجب ملالت خلایق گردد و چون بعضی از اهل بیت
علیه السلام با جمعی از اصحاب کبار که بصفت ایمان متصف بودند
ایشان را نصیحت میکردند و ملامت میگفتند و اکثر خفایای اسرار ایشان
میفرمودند از برای دفع ملامت از خود و اتباع خود ایشان را زندیق و کافر
بخدای تعالی و رسول او نسبت کردند و جمیع انبیا که معصوم و
مطهر اند هر یکی را بمعصیتی و ذلتی متهم گردانیدند و بظاهر قرآن
عمل کرده و بر صحت تأویل فاسد خود حدیث وضع کردند و عقل
را میزان نقلها دانند و جمیع آیات قرآنی بر طبق احادیث
موضوعه تأویل کردند و چون مردم مهارت در دفع شبهه نداشتند
و طلب علم نمیکردند و بتقلیدی قناعت میکردند و قوت تمیز نداشتند
میان طمع و هوا و میان عقل و رضای خدای عز و جل به ترغیب
جاه بسیار از حکومت و اعتبار بخبر وزه ثواب بدنیا و عقاب بسر
بدیر اینطور در دنیا آوردند و بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
بصد و چهل سال مذاهب وضع کردند و مقلدان بنای دین

وبلت

واولاد و اصحاب آنحضرت و بار کردن حمل اولاد حضرت حبیب الله ص
و محاربات با ابن عم و برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و
اخراج اباذر غفاری و ایذای عبدالله مسعود و سوختن مصحف وی
و قتل عمار یاسر و چندین از اصحاب سعادت مآب و منجنیق در خانه کعبه
معظمه انداختن و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان در مدینه طیبه حضرت
ختمی مآب صلی الله علیه و آله کردن و چندین از اولاد و احفاد آنحضرت را بقتل
رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم وضع نمودند و گفتند ما
فاعل فعل خود نیستیم و جمله فعل حضرت جلیل است و چنین بعد کرده
از ایشان بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد آن اختصاص قاصر است از ین
است جهة اصحاب کبار و محبان و شیعیان اهل بیت رسول مختار صلی الله علیه
و آله و مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که بصفت ایمان متصف
بودند لعن جفی و جلی میکردند طعن و سرزنشها کرده و مخول لعن خدای
رحمن و پیغمبر آخر الزمان بر افعال قبیحه ایشان و عذاب و نکال اخروی
مینمودند و ایشان از برای دفع ملامت از اصحاب ضلالت فی بعد
منزه از افعال شنیعه و بانی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و

واهل بیت من بر اشند دران اثنا فرمودند مثل اهل بیتی کمثل
سفینة النوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها
غرق تا آخر بدان ای ابراهیم جمیع امت بر صحت این حدیث
متفق اند و بلاشک که فرقهٔ واحدهٔ ناجیه این طایفه اند که پی رو حضرت
رسول واهل بیت علیهم السلام اویند و هیچ فرقه ازین جز منسوب اند کرد
که هم واهل بیت علیهم السلام اند بدان ای ابراهیم که مرا از قلع وقمع
شما باکی نیست و خائف نیستم و سبحات تا بدار سحر و زه ودنیا در عین چشمم
و همیشه طلب شهادت میکنم خلاصه امروز صریح و روشن بیان میکنم
که بر خلیفه زمان ظاهر گردد که از اینکه شما میگوئید و قبل از شما میگفتند
که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و جبر و شر مقدر پروردگار است وا در مطلق
است و بنده را اختیاری نیست میخواهند که اصلاح قبایح اصحاب
ضلالت شعار که جور و ظلم بر اهل بیت اطهار حضرت احمد مختار کردند
و چون غصب امامت و خلافت و غصب فدک و ایذای حضرت سیده
النساء العالمین و اذیت اصحاب کبار و زهر دادن جگر گوشه حضرت
انبیا حضرت امام حسن مجتبی و قتل مظلوم کربلا جناب امام حسین علیه السلام

إنّ الشرک لظلم عظیم مشرک توبه نکرده لایق منصب
و مرتبه امامت نباشد اگر کسی برین اعتقاد بود و بر آن اصرار نماید
و قتل وی واجب باشد و پیروی مینمایند سنت معاویه را و خود را
به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشتباه داده و بعضی جمیع اخیار را در
مقام درجه فساق و فجور جای دهند و تکفیر ایشان میکنند چون سینه از
آتش محبت اهل بیت مشتعل شده بود سر رشته فصاحت و بلاغت
نشسته لاینقطع در پیش مخالفان و عصمت و طهارت اهل بیت
اقامت دلیل مینمود و هارون الرشید و اتباع وی بر الفرزه سرانجام
افتاده از قبایح و اعمال ناشایسته خود شرمنده گشته سرها در زیر افکنده
متحیر بودند و عمار از قوت ناطقه و یارای سؤال و جواب هیچ و ابرام
کفتا الخصیصان اختیار از دست داده ترک تشنیع و اعتراض در
میدان مبرا لی و صحابه و تابعین را طعن و قدح و تکفیر میکنی اگرچه
محبت و مودت اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر همه کس
لازم و مستحب است در این باب حد مرا با تو نزاعی نیست اما محبت
و مودت اصحاب کبار و خلفای عالیمقدار که جانشین سید مختار

تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه کفر و بدبختیها معتقدات و بدعتها وضع
نمودند و گفتند که بنده فاعل فعل خود نیست و جمله فعل خداوند عالم
است و حق سبحانه و تعالی چنین خواسته است و همچنین مقدر کرده است
در روز ازل این معصیتها را اسناد به حضرات انبیا علیهم السلام میدادند
و معصومانرا العلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند شما
پیروی نموده و مینمائید و اگر کسی گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط
بدلایل عقلی و نقلی بمقتضای آیه شریفه وَاِذِ ابْتَلَی اِبْراهیمَ رَبُّهُ
بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَ مِنْ
ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ خداوند جلیل به ابراهیم خلیل خطاب
فرمود که من ترا امام کردانیدم حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد
و گفت از ذریت من هر که لایق بامامت باشد امام کردان الله تعالی
فرمود که قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ یعنی عهد من که امامت است بظالمان
نمیرسد پس پروردگار غفور از امام نفی ظلم نمود و ظالم بر دو قسم
است ظالم نفس خود و ظالم غیر هر که این دو ظلم از و منتفی باشد
او معصوم بود پس عصمت در امامت شرط بود و بمقتضای این آیه

ابو هاشم ایشان را که رخصت داد که دران حرم مدفون باشند اگر طریق
اخبار شما وارد است که ایشان را بامر الهی یا وصیت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله دران حرم تشریف گذاشته اند بجای من و بگو در
کجای واقع شده و اگر گوئی ورثه رسول الله که اهل بیت علیهم السلام اند
ایشان را اذن داده دروغ گفته باشی چرا که جمیع خلایق که در آن مجلس
حاضر اند ثابت است که درانروز عایشه و عمر خطاب میخواستند که
ابی بکر را در حرم رسول خدا دفن کنند اهل بیت و سایر بنی هاشم
جمع شدند و شمشیرها کشیدند و افراط در مجادله کردند تا آنکه
عباس رفت بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و گفت یا علی
اگر امروز بازنداری بنی هاشم را ازین معامله خونها ریخته میشود و فتنه
عظیم بیدار میشود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود بیرون آمد و
بانگ بر بنی هاشم زد و فرمود والله که من شمشیر از نیام بیرون نیاورده‌ام و
منازعه نکنم با این ظالمان و من مامورم از جانب خدا و رسول صبر کنم
و تحمل جفا و ایذای ایشان بکنم تا آنکه حق بر مرکز خود قرار گیرد و اگر
جنون شده من ایشان را دفع نکنم از شما اهل شک شما تا اکنون شود

بود و بر همه کس واجب است و در خلافت ایشان اجماع امت است و
خصوصاً ابی بکر و عمر که پدر زنان و صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله اند و از صحابه هیچ کس را این مرتبه حاصل نشد که در حرم پیغمبر
مدفون باشند چنانکه گفت ای ابراهیم خدا از تو بیزار باد ای بدبخت اعتقاد
لعنت بر تو باد ای ناپاک که در حق ایشان این مهملات بر زبان می آری دلیل
صریح ملعون که تو دلیل بر فضیلت ایشان میگذرانی که ازان کفر و زندقه
و ظلم و فساد و جهل و عناد خود ایشانرا حاصل میکنی و ثابت میسازی
وای جاهلترین خلائق ایشانرا در حرم حضرت سالها بی نسبت
بود و بحکم و اسطه دفن کردند ایشان را در ان حرم شریف حال آنکه
حضرت پروردگار منع کرده ایشانرا و دیگران خلائق را که داخل شوند
در حرم پیغمبر بی اذن آنحضرت صلی الله علیه و آله و این نص قرآن مجید
صریح است که فرموده یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت
النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای ابراهیم یا ای کسانی که
ایمان آورده اند باید داخل مشوید در خانهای حضرت محمد مصطفی صلعم
مگر که اذن حاصل کنید و رخصت دهند شما را از برای دخول الی

یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت
اجورهن و این جمله مخصوصات آنحضرت است که مامور بوده باینکه
قبل از دخول مهر زوجات را بدهد و بعد از آن دخول کند در این
صورت هیچ حقی بر پیغمبر صلعم نبوده و اگر بودی در اخبار و آثار مذکور
بودی شافعی منفعل شد ابو یوسف سر بزیر و گفت الحجة بما
رسیده این است که عایشه و حفصه از میراث خود گرفته بودند از
بابت ثمنیه حصه خود زمین حجره را گفتای پس مال [illegible] حضرت زهرا را برای حضرت
سیدة النساء العالمین علیها السلام که او ز دیده رسول خدا و انیس
و جلیس حضرت مولای متقیان بود میراث نبود و حضرت فاطمه ع
دعوت نبود که فدک ملک من است ابی بکر گفت که فدک در تصرف
تو نبود و بر سبیل طعمه واز رسول خدا را میراث نیست و پیغمبر صلی
الله علیه واله فرموده است که نحن معاشر الانبیاء لا
نورث ما ترکناه فهو صدقه یعنی ما گروه پیغمبرانیم که
از ما آنچه ماند صدقه است و هیچکس دیگر از زوجات حضرت رسول
این روایت نکرده مگر ابی بکر و عایشه و حفصه ای ابو یوسف

دیگر اربدکان نخواهند بکنند و حال آنکه نخواهند کذاشت ملائکه
انتقال اثر او درا این مقام شریف بنی هاشم چون از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام این حکایت استماع نمودند دست از [illegible] بر روا گشتند
و هر یک بجای رفتند ای ابراهیم این ظلمی که کفر محض است مخالف امر
الهی و غصب حرم رسالت پناهی صلی الله علیه واله و آنچه از فضایل
ابی بکر و عمر می شمری ای ابراهیم نداری که ابی بکر و عمر و حمزه و
دیگران را در آنجا بود در روی در مسجد رسول خدا که هر یک از در
خود باز شده کردند امر الهی شد که جمله درها مسدود کنند الا در
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و در این باب کسی را سخنی نیست
و این بر جمیع خلایق ثابت است که بیان فضیلت کنی این فضیلت
بیان کن که علی را ثابت است ابراهیم عوفی منفعل شده سر در
زیر افکند شافعی بنیاد نامعقول گفتن کرد و گفت ای حنیفه اینکه تو از
در اخبار نیست که عایشه و حفصه این موضع را به مهر خود گرفته بودند
و پدران خود را در آنجا دفن کردند حنیفه تبسم کرد و گفت ای
ابله نادان قرآن نشنیده و نخوانده که حضرت پروردگار عالمیان

مبلغ ما

که واقع شد و به ظلمهائی که از ابی بکر و عمر و عثمان صادر گشته و بر

امّه عایشه در حال حیات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

و منافق بود و بعد از وفات آنحضرت پدران خود را عایشه و حفصه بظلم و

تعدّی در حرم حضرت رسول الله مدفون کردند و بعد از آن عایشه خود

را از مستورخانه بیرون آمد و باتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان

دیگر لشکرها جمع کردند و متوجه بصره شدند و در آنجا با امام بحق خلیفه

مطلق بمحاربه و مخاصمه نمودند از رهگذر عداوتی که در حال حیات پیغمبر با او

و سید المرسلین داشتند و با اهل بیت اطهار او و حکم حضرت احکم الحاکمین

را معطّل و نادیده و ناشنیده انگاشتند چنانچه حق تعالی میفرماید که

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ

الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَ

أَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ تا آخر و نیز میفرماید که

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ

لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ

عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا و جمیع اهل اسلام در صحت حدیث متفق

باین سخن بسیار است عقلا و شرعا که فرانی بکر ثابت شد الحال بگو
که چون از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میراث نبود و از برای
عایشه و حفصه میراث بود ابو یوسف ازین سخن گفت شبهه بزرگ در دستم
و مسئله دارم حرف تو را که عایشه و حفصه حرم رسول الله صلی الله علیه و آله
را بمیراث خود که رفته بدران خود را در آنجا مدفون کردند و درین مسئله
تحمل سنگین مذهب تو حضرت مصطفوی رحلت نمود و از وی نه زن
در حباله نکاح آنحضرت بودند و یک دختر که فاطمه زهرا باشد و یک عمی که
عباس است هرگاه که آنخانه را قسمت کنیم بمذهب تو که مخالف مذهب
اهل بیت است نصف و ربع و نصف دیگر میرسد بحضرت فاطمه الباقی
لا بد میرسد شش یک ثمن از آن بعباس میرسد که عم پیغمبر صلی الله علیه و آله است
و یک ثمن دیگر باقی ماند چون ثمن از آنخانه را قسمت کنیم در میان نه
زن شاید که بهر دو زن که عایشه و حفصه باشند یک وجب نمی رسید یا
نرسید ابو یوسف سر در زیر افکند هارون تبسم کرد و بدرو بارکان دولت
خود کرده و گفت ای یاران من ندیدم مثل این کسی محققی و مدققی
حسنه گفت ای معاندان می شرم با آنکه شما را عالم بدسر رضا بامی

بزعم شما مخالف اند مثل سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عبد الله مسعود
و عبد الله عباس و خالد سعید العاص و ابی بن کعب و جابر انصاری
و محمد ابن ابیبکر و باقی دیگر که سخن الشان در دین سند است و ایجنین
ضعف امت که پیرو اهل بیت علیه السلام اند معتقد اند در آنکه ابی
و عمر و عثمان منافق بوده اند در حین حیات حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و بعد از وفات آنحضرت از دنیا بی ایمان رفتند لیس ای
ابو ابیسم حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام که باتفاق
موافق و مخالف خلیفه خدا و وصی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و امام خلایق بوده باشد زنی که بخلاف حکم خدا و رسول خود را
از خانه بیرون آید و لشکر کشیده با امام حق محاربه نمود باتفاق جمیع
اهل اسلام کافره و ملعونه است و در جهنم جا بی دخواهد بود
ابو ابیسم گفت ای حسنیه شرم بدار اگر کسی در خواب بیند که قدم
حضرت رسول خدا سبحانه او رسیده آن کس را امید مغفرت است
و دیگر آن سید مختار فرموده که من مس جلدی فلم یمسه النار
یعنی هر کس مس جلد من کرده باشد آتش دوزخ بروی حرام است

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی ابن ابی طالب

حربک حربی و سلمک سلمی آن کافران ملعون و آن منافق مطعون و

آن عدو خدا و رسول با علی ابن ابیطالب محاربه نمود و بسبب وی چند

هزار خلق بقتل رسید نه ای ابراهیم و ای شافعی و ای ابو یوسف ابی بکر

و عمر و عثمان منافق و مشرک بودند در حال حیات رسول خدا

و بعد از وفات آنحضرت کافر شدند و کافر از دنیا رفتند و غصب خلافت

کردند باتفاق جمیع فاسق از منافقان صحابه بودند و بزعم شما امام بود و

حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وصی رسول و خلیفه و برادر

آنحضرت بود و امام جمیع خلایق بود از جن و انس بحکم الهی و نص

حضرت رسالت پناهی و اجماع امت است در امامت و خلافت وی

غایة ما فی الباب شما که مخالفید آنحضرت را خلیفه چهارم میدانید و اعلم

و اشجع و اتقی و اورع و اقرب و ازکی و اسخی او اعتقاد دارید

و خدای تعالی در عصمت و طهارت وی گواهی داده در آیه تطهیر اما در

باب کفر و نفاق و بکران اجماع جمیع اهل البیت است و اتفاق

صحابه کرام که رسول خدا در قضایای ایشان مبالغات کرده

مِنْ عِبَادِنَا الصَّالِحِیْنَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ یُغْنِیَا عَنْهُمَا
مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا وَقِیْلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِیْنَ
مضمون این آیه کریمه آن است که زوجه حضرت نوح و زوجه حضرت
لوط علیهم السلام که در تحت زوجیت این دو بنده صالح بودند و
از ایشان خیانتی بظهور رسید خدا تعالی بطریق تمثیل میفرماید
که این دو پیغمبر بزرگوار در قیامت بعمر یا و ایشان هر چند و شفاعت
ایشان نکنند و گویند ایشان را یعنی دو زن را که در دوزخ شوید با آنکه
در دوزخ اند یعنی با کافران دیگر ای برادر مسلم من هر خرافات و جهالات
امر نبوت و امامت و خلافت را ضایع نتوان گذاشت این قصایح
و قبایح از زوجه حضرت نوح و زوجه حضرت لوط کجا واقع شد که
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را از شتر سوار شد
و لشکر یا جمع کرده با وصی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و برادر و ابن
عم او بی سبب محاربه و مخاصمه نماید و چندین هزار مؤمنین و منافق
کشته شوند و بعد از آن پدران خود را در حرم مطهر رسول الله
بظلم و تعدی مدفون نمایند و بعد از آن بر شتر سوار شده آمدند

عایشه و حفصه که سالهای دراز بهمخوابه و مدخوله جناب رسالت مآب
صلی الله علیه و آله بودند چگونه بجهنم روند جنیبه گفت ای ابراهیم در
صورتی منفعت دارد که مخالفت آنحضرت نکنند و اسرار او را
فاش ننمایند اما کسی که مخالفت حکم خدا و رسول کند و بدل ایمان
نیاورده باشد منافق و کافر است و سزا او جهنم است جنیبه گفت
ای ابراهیم حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام شیخ المرسلین بود و پیغمبر
اولو العزم بود و حضرت لوط علیه السلام پیغمبر مرسل بود و این هر
دو بزرگوار بودند و زنان ایشان منافقه بودند و این هر دو زن از
این دو پیغمبر فرزندان داشتند عایشه و حفصه از رسول خدا فرزند
نداشتند و زن حضرت نوح را واعله مینامیدند و زوجه حضرت
لوط را واله نام بود و واهله نیز میگفتند و از ایشان فسق و فجور واقع
نشده بود و گناه آن دو زوجه این بود که سر شوهران خود را فاش
کردند و قوم را مطلع می نمودند از اسرار ایشان حضرت پروردگار
عالمیان در قرآن مجید میفرماید که ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ
كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ

ای ابراهیم چون بر حقیقت احوال عایشه یا عیبه اطلاع یافتی و دانستی
که مدفون بودن ابی بکر و عمر در حرم حضرت سید کاینات محمد مصطفی
صلی الله علیه و اله محض ظلم و عناد و کفر است و فساد در دین و دنیا
خود است و ابکر بیار آنچه داری ابراهیم گفت ای حسبه حضرت خداوند
جلّ و علا ابی بکر را مصاحب آنحضرت خوانده در این غار و اورا
فواید و فضایل حاصل است حسبه گفت بخدا که ابی بکر را از این
غار هیچ فضیلتی و منزلتی حاصل نیست بلکه از ظاهر آن این فضیحت
و عدم ایمان وی بر رسول ثابت است بیان نما ای ابراهیم که
آن فضیلت کدام است ابراهیم گفت خداوند رحمن میفرماید
در کلام مجید که لاتنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین
کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
لصاحبه لاتحزن ان الله معنا انزل الله
سکینته علیه و ایده بجنود لم
تروها اول همراهی وی با رسول خدا صلی الله علیه
و اله بود و هشم از وی دوست داشتی انکس را هر وی با ایشن و

ورحالۀ مدینه را در میان بدحمه باتفاق بعضی از منافقان بنی امیه صید دی وحضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را بهر باران نمایند چنانچه حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق میفرماید که تجملت وتبغلت وان شئت تفیلت لکن الثمن من التسع نفی اکفل طمعت یعنی بر شتر سوار شدی وبا امام بحق وولی جناب حدیث محاربه ومخاصمه کردی و بر شتر سوار شدی و فرزند رسول خدا را تیر باران کردی واگر زنده می بودی بر فیل هم سواری شدی و نورا در میانه نه زن هشت یکی میرسد ودر حق جمیع ایشان طمع کردی و بناحق تصرف نمودی ای مردم هر که در کفر عائشه مضایقه کند بلاشک اقرار بخدا و بنبوت رسول ندارد و بقیامت وحشر اعتقادش نیست ودر حال حیات حضرت احمد مختار از ایشان راضی نبود وخداوند عالمیان میفرماید در این ایه کریمه صریح و شاهد است عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا منکن تا اخر یعنی تو این مارا طلاق دهی من نورا بدل ایشان بهتر از ایشان دهم

حضرت جبرئیل علیه السلام خدمت حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله آمد و عرض کرد یا نبی الله کفار امشب بقصد قتل تو خواهند
آمد باید که امر کنی امشب هیچ یک از صحابه تو از خانه بیرون نیایند
و امر الهی چنان است که علی ابن ابیطالب علیه السلام که برادر تو است
بر جای خود بخوابانی که کسی که جان خود را فدای تو میکند او است
و تو بر و بغلان غار چون شب نزدیک شد پیغمبر آخر الزمان صلعم
اصحاب خود را طلبید و امر کرد که حکم خدا است که امشب هیچ یک از
صحابه و احبای من از خانه بیرون نیایند که در این مصلحتی است
جمله متوجه خانه ها شدند و بعد از آن برادر و وصی و وزیر خود را
طلبید و فرمود یا علی از مصدر جلال و عظمت خداوندی حکم
شرف صدور یافته که تو بجای من بخوابی تا من از شر کفار محفوظ
بوده از شهر مکه فرار نمایم بغلان غار بروم و این کلام مبارک
آنحضرت اصلا بر حضرت مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام
گران نیامده از روی محبت و اخلاص گفت هزار جان من فدای
تو باد با وجود صغر سن خایف و هراسان نشد حضرت سید کائنات

وجلیس وی بودی و فضیلت دویم انکه خدای تعالی وی را صاحب
حضرت رسول صلی الله علیه واله خواند فضیلت سوم انکه حق سبحانه
وتعالی وی رسول ورا محزون خواند دید از برای دفع خوف
وحزن وی هم گفتند لا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم انکه
انّ الله معنا بلفظ جمع گفت یعنی خداوند عالم با ما است
پس معلوم شد این بود که خدای رحمن با محمد ابن عبد الله وابی بکر بودی
ای حسینیه این کمال و فضایل است که از برکت پیغمبر ابی بکر را حاصل است
حکایت در این فضایل حسینیه ملبس شد و گفت ای ابراهیم جواب
بشنو انکه مردم عوام این را فضایل میدانند و اگر نه انهایی را که
دیده بصیرت وعقل کامل بود میدانند که این ایه صریح مذمت
است و بدین فضایل کسی را افضل مت نگویند و بر خاندان
معصومین مقدم ندارند بدانکه فضیلت اول که بیان کردی که
جناب رسول خدا صلی الله علیه واله ابی بکر را با خود در برد گفته
انکه او را از همه کس بهتر دوست میداشت والله که غلط گفتی
وانهایی که این اعتقاد دارند غلط است بدانکه ای ابراهیم

دربارانش حضرت مصطفی بر اخیر داده بود و از انجه اعدا از انحضرت
از الیشان واقع خواهد شد نسبت باهل بیت علیهم السلام چون حضرت
رسول صلی الله علیه واله از او مطمعن نبود ضرور را او را همراه
برد و ایه یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و ایه دیگر درباب
نفاق ایشان نازل شد ای براهیم حضرت فخر العشر یعنی بود
از جلب جن وانس وانس انحضرت با پرورد گار رحمن بود و جبرئیل علیه
السلام جلیس وانس وی بود و جنود لم تروها شاهد اینجاست
بدان ای براهیم انکه گفتی که خدا و برا صاحب حضرت نبوی
خواند بجز صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود و دو
الثانی صحبت هیچ دفع ضرری از حضرت خیر البشر صلی الله علیه واله
نتوانست نماید و با اعدای دین محاربه و مقاتله نکرد و از هیچ
رهگذر اعانت انحضرت نتوانست بکند چنانچه از دیگران واقع
شده در قصص و تواریخ مذکور است و دیگر در قران مجید صریح
واقع شده که کافر را با مومن صحبت میباشد و کافر را صاحب
مومن میخوانند چنانچه میفرماید قال له صاحبه وهو

صلی الله علیه و آله او را در بغل گرفت و روی او را بوسید و گفت
ای علی تو را بخدا سپردم و او را بجای خود خوابانید و برفت
چون پاره راه برفت دید شخصی از عقب می آید حضرت توقف فرمود
چون نزدیک رسید دید که ابی بکر است حضرت فرمود ای ابی بکر حکم
خدا را بشما رسانیدم و گفتم که امشب از خانهای خود بیرون
نیائید چرا مخالفت حکم خدا کردی گفت یا رسول الله دلم از برای تو
خائف و هراسان بود نتوانستم در خانه خود قرار گیرم پیغمبر
صلی الله علیه و آله متحیر ماند در ساعت حضرت جبرئیل علیه السلام
نازل شد و گفت یا رسول الله بخدا قسم اگر ابی بکر را همراه نبری
و در اینجا بگذاری کفار او را گرفته در عقب تو خواهند آمد و تو را
بقتل خواهند رسانید حضرت رسول بالضرور او را همراه
خود برد و در غار داخل شد ای برادر ببین ابی بکر در این واقعه
مخالفت خدا و رسول نموده از خانه بیرون آمد بدین نوع که
اجماع است که حضرت رسول او را بالضرور همراه برد
که مبادا اراده تامی کفار کند ای برادر ببین حق تعالی از نفاق وی

حزن ابی بکر در انحال که با حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله
بود از غایت خوف و بد دلی بود یا طاعت بود یا معصیت
ابراهیم از خجالت هیچ جواب نمیگفت چنانچه گفت ای ابراهیم اگر
حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس حضرت مصطفوی صلی الله
علیه و اله او را از طاعت منع کرده باشد و از حزن منع فرموده
نعوذ بالله که پیغمبر خدا کسی را از طاعت منع کند و اگر حزن او از
معصیت بود و خوف و بیم از سستی اعتقاد و عدم ایمان
بخدا و رسول بود پس در اینصورت از این هم اهی چه فضیلت
حاصل میشود و لا تحزن او را چه نتیجه و مدد بد انکه پیغمبر صلی الله
علیه و اله طالب طاعت است نه معصیت ای ابراهیم
ابو بکر را نسبت بر قلب صبر و عدم رضای و قضا و قدر
خدا و عدم رضای او صحبت رسول و ثابت است که او را
اعتقاد بر قول حضرت رسول صلی الله علیه و اله نبود چرا که
محل رفتن بجانب غار او را اعلام کرد که من بحکم الهی مخصوص
این غار شده ام و محفوظ خواهیم بود از شر کفار و الهی و حضرتی

یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم
من نطفة ثم سویک رجلا وهمچنین در سوره
سبا مذکور است ثم تتفکروا ما بصاحبکم من
جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب الیم
و در جای دیگر فرموده است اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة
وازین قبیل در قرآن مجید بسیار است عجب است از شما ای ابراهیم
ازبرای مشرکان اقامت حجت و دلیل میکنی و ابوبکر یکی از مشرکان
بود باطنا دیگر آنکه زن نوح علیه السلام کافر بود و صاحبهٔ حضرت نوح بود
وهمچنین زوجه حضرت لوط علیه السلام کافره بود و او را با حضرت
لوط علیه السلام صحبت بود و حمار را نیز صاحب خوانده اند چنانچه
در میان اعراب ضرب المثل است که بئس الصاحب الحمار یعنی بد
مصاحبی و سگ اصحاب کهف نیز صاحب الشبان بود و در
غار بسی ابوبکر را ازین چه حاصل شده باشد ای ابراهیم فضیلت
لا تحزن او را اشمردی یعنی پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
از رعایت مهربانی و شفقت فرمود غمگین مباش ای ابراهیم

من است و بر تقدیر که شامل حال ابی بکر نبوده باشد او را
چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن مجید تصریح فرموده

مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ
وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ
مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ

بدان ای ابراهیم که حضرت حق جل شانه میفرماید که نباشد
از راز گوینده سه کس مگر آنکه خدا و ند عالم چهارم ایشان است
و نیست هیچ پنج کس مگر آنکه پروردگار غفار ششم ایشان است
و نه کمتر و نه بیش تر که حضرت صمدیت با ایشان است و این
آیه مبارکه شامل حال جمیع کفار و یهود و ترسا و مؤمن و
منافق و غیرهم هست پس ابی بکر را ازین چه حاصل و محبان
و برادر حسن گفت ای ابراهیم مسجد نبی امینه بر فات بسیار
مرتبه از غار جمع می شدند با حضرت ختمی مآب صلی الله علیه
و آله در مسجد مؤمن و منافق و کفار و همچنین جمع می شدند
در سفینه یا بنی شیطان و بهیمه ای ابراهیم مثلا شخص حیلی

بهمین نخواهد رسید و دیگر بقول شما میگویند که ابی بکر انیس و جلیس
حضرت محمد مختار بود و آنحضرت او را از غایت محبت با خود بغار برد
پس چون ندانست که پیغمبر بواسطه استخلاص بحکم الهی بغار
رفت که اینهمه جزع و فزع مینمود و نزدیک بود که پیغمبر صلی الله
علیه و آله را رسوا کند و کفار را مطلع گرداند بلکه غرضش از جزع
و فریاد کردن این بود که حبیب خداوند ستار را رسوا نماید نهایتش
آنکه امر الهی بود و حافظ و ناصر حقیقی پیغمبر خود را محفوظ و منصور
داشت ای ابراهیم کر ابی بکر را به پیغمبر صلی الله علیه و آله یاری بودی
خدا نگذاشتی که مار بر پای او زند و او را نگاه داشتی از رحم حیا
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را نگاه داشت از شر کفار
با آنکه آمدند جمع کثیر و بر گرد غار گردیدند و علامت قدم مبارک
آنحضرت را بر در غار رسانیدند با وجود این خدای تعالی ا
نگاهداشت از شر اعادی و منافقین ای ابراهیم فضیلت
دیگر گفتی که رسول با ابی بکر گفت إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا یعنی خدا با ماست
یعنی حافظ و ناصر ماست غرض آنحضرت آن بود که حافظ و ناصر

فانزل الله سکینته علیهما بسبب تو سجای ضمیر واحد مذکر مجرور ضمیر
تثنیه مذکر مجرور متصل بانسبی واله که این وال است امر لعقد و ایمان
بی بکر جهت آنکه حق سبحانه وتعالی در وضع اخبار فرموده
در قرآن مجید که بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله انزال
سکینه نمود اول در اینکه گذشت در مقدمه غار دوم بکر در غزای
حنین چون لشکر اسلام شکسته شدند ابی بکر و عمر و عثمان و سایر
از صحابه گریختند و حضرت ختمی مآب برادر میان کفار گذاشتند الا
حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و هفتاد و نه
کس دیگر از اخیار آنحضرت و مؤمنان محاربه قرار نمودند در
ملازمت حیدر کرار و امیر اوصیا علیه السلام پای ثبات
در میدان قتال و جدال محکم کرده بودند و از سر جان گذشتند
و غزوات بتقدیم رسانیدند حضرت حکیم علی الاطلاق در حق
ایشان فرموده لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَةٍ
وَیَوْمَ حُنَیْنٍ اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ
شَیْئًا وَضَاقَتْ عَلَیْکُمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ

باشند مثل اسب و غنم و ابل و حماری و از خوف دزدان و ضرر بیا
بیابانه پناه بآن وادی برد و گوید که خداوند عالم با ما است و مارا نگاه
خواهد داشت در این منزل ما و در این وادی آیا آن حیوان را هیچ
فضیلت حاصل خواهد شد چون حضرت کلام را بدین جا رسانید
هارون الرشید با اهل مجلس متبسم گردیدند با وجود آنکه هارون را
تعصب بسیار بود و با اهل بیت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
در مقام عداوت و نفاق بود و خداوند عالمیان او را حضرت
رئوف و مهربان کرده بود آنقدر که شرح ندارد و دیگر مرتبه باز
حضرت گفت ای ابراهیم خالد متوجه باش که هنوز مطاعن ابی بکر
در آیه غار بسیار است و از همه رسواتر و بی بهره از ایمان بودن
ابی بکر را این آیه است که حضرت باری تعالی در کلام مجید می فرماید
فانزل الله سکینته علیه این ضمیر راجع است بحضرت رسول
مختار صلی الله علیه و آله ضمیر واحد مذکر مجرور در این دال است
آنکه نزول سکینه برای ابی بکر نشد و او از بی نصیبان است که اگر
برای ابی بکر نزول سکینه شده بودی بایستی که باین قسم باشد

فانزل الله

بود و بجای حضرت رسول صلی الله علیه و اله خوابیده بود تا کفار
او را بجای انحضرت بقتل رسانند و حضرت پروردگار عالمیان
مباهات کرده باشد بجمیع ملائکه اسمان و زمین که ای ملائکه
من اخوت داده ام در میان شما همه ملائکه هیچ یک از شما هست
که جان خود را فدای دیگری کند هیچ یک از ملائکه جواب نگفتند
امر الهی شد که سر بر زمین و ملاحظه نمائید علی ابن ابیطالب را
که جان خود را فدای حبیب من کرده بامر رب العزت فوج فوج
ملائکه فرود می امدند و زیارت حضرت فضل و صفا علی ابن ابیطالب
علیه السلام میکردند و مرتبه صلوات میفرستادند و دعا میکردند
و از مصدر جلال الهی امر شد به حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل
که یکی بالای سر و دیگری پائین پای ساکن شوید و محافظت نمائید
از شر کفار ای برادر اسم از عبد الله عباس مرویست که گفت
همچنانکه حضرت اسمعیل ذبیح خلیل الرحمن شد با وجود مرتبه
نبوت اسماعیل علیه السلام معین است که از وجهی داوطلب شد
که تسلیم قتل کرد و حضرت علی ابیطالب علیه السلام ذبیح

ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی الرسول

خروج ابی بکر از سکینه خروج وی است از ایمان و شما از این غافل
شده اید ابی ابراهیم چون دررو حنین دیگران با حضرت خاتم الانبیا
محمد ابن عبد الله صلی الله علیه واله مومنان همراه بودند نزول سکینه
بر آنحضرت و مومنان شد لیس در غار چون غیر از ابی بکر دیگری
نبود و از مومنان بالست که بجای ضمیر واحد ضمیر تثنیه بودی و
علیهما گفتی ابی ابراهیم چون حزن و تزلزل وی در غار خطا و
معصیت بوده باشد و عدم سکینه معقول آن است که او را از
آنجا غار هیچ نصیبی نباشد بلکه عدم ایمان وی ثابت است حسنیه
گفت ای ابراهیم این نوع فضیلتی و منقبتی که از و کفر ثابت
می شود و دیگر مزخرفات در لباس فضایل در نظر اهل عالم
جلوه میدهید و احادیث موضوعه را در زبان خلایق انداخته
اید و افضلیت جمیع فساق و فجار را بلکه اشد کفار را بر ائمه پاک معصوم
خاندان نبوت ثابت میکنید و حضرت مرتضی علی علیه السلام
را که جان نفس ابی حضرت خیر البشر صلی الله علیه واله کرده

جمع کثیر را از اهل حرم و اسباب لبنان از شهر و کوه سفید
تنها بیرون آورده بمدینه طیبه برد و بجناب رسول الله صلی الله علیه
واله رسانید و گروه گروه بقصد قتل و غارت بر سر راه
آنحضرت می آمدند و هیچ کس را یارای آن نبود که بنزدیک آنحضرت
تواند آید اگر کسی را مهاجر گویند بدین فضایل و فضایل مهاجر تواند
گفت و در رسانیدن سوره مبارکه برات بکفار بحکم حکیم علی
الاطلاق قایم مقام آنحضرت بود و پس حج العبد از دو ثابت شد فخر
موجودات صلی الله علیه واله خلیفه و وصی و قایم مقام نباشد
و دیگر اینکه ابی بکر با حضرت رسول الله صلی الله
علیه واله در غار بود و از غار با آنحضرت متوجه مدینه شد صحیح
نیست که او مهاجر باشد جهت آنکه الله تعالی میفرماید که
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
تا آخر بدانکه هجرت حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه واله بخدا و بدعا لمیان بود و هجرت مومنان بحضرت

حضرت مصطفی صلی الله علیه و اله مقبول شد و جان خود را فدای
آنحضرت کرد و دشمنان دین همیشه در خیال قتل محمد و علی
بودند و عداوت ایشان با حیدر صفدر زیاده بود و فرصت
نمی یافتند تا آن شب که کفار قریش اجتماع نمودند و قصد قتل
سید کاینات محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و اله کردند و حضرت
علی ابن ابیطالب علیه السلام جان فشانی نموده و بجان خود جان
حضرت حبیب اله رب العالمین را صلوات علیه را اجابت کرد و
این ایه شریفه دران شب در حق اسد الله الغالب علی بن
ابیطالب علیه السلام نازل شده مِنَ النَّاسِ مَنْ
يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ الی اخر ایه
الی آخر ایه و این در جمیع کتب و تفاسیر شما مذکور و مسطور است
چرا اظهار این نمیکنید و این فضایل را بیان نمی سازید و حتی
در شب غار حضرت حیدر کرار علیه السلام بر جای پیغمبر خدا
صلی الله علیه و اله بود و بعد از رفتن ختم رسل آنحضرت در مکه
معظمه خلیفه و قایم مقام بر سر اهل و عیال آنحضرت بود و

هر آینه و هر او ز نکاح خود دمیا و ردم یحیی ابن برمکی در جواب گفت
ای میرا و به طریقی که باشد در حق او انعام و اکرام از فرایض است
بعد از ان هارون الرشید بانگ بر ابراهیم زد که حقیقت مسئله
قضا و قدر و مدلول آیه غار بر من ظاهر کرد و بدیچگونه در باب کلام الله
که قدیم یا حادث است میخواهم که این مسئله بر من روشن کرد و ابراهیم
از شرمندگی قدرت حرف زدن نداشت یحیی گفت چرا نمیگوئی که
کلام خداوند کریم قدیم است یا حادث ابراهیم در جواب چنین گفت که
اعتقاد ما چنین است که کلام خداوند حکیم قدیم است چرا که کلام مرکب
حروف و اصوات است و کلام صفت خداست و قایم است به ذات
و ذات و صفات هر دو قدیم اند و این حروف مکتوب که در مصاحف
است دال بر کلام خدای ذو الجلال است و اعتقاد ما چنان است که
حضرت واجب تعالی بود و قبل از خلقت مخلوقات آمر بود و ناهی چون
سخن بدانجا رسانید هارون روی خود را از و بگردانید بواسطه
آنکه مذهب معتزله داشت و را خوش نیامد و گفت ای خشنده
این باب چگونه گفت حاشا که کلام پروردگار عالمیان

رسول صلی الله علیه واله باید که هجرت او بعد از هجرت پیغمبر
بود و هر کس که هجرت کند با رسول خدا باید که بعد از وفات
آنحضرت بود و چون ابی بکر با جناب رسالت مآب صلی الله
علیه واله از مکه معظمه بیرون رفته جابر نیست که شریک بود
با حبیب الله العالمین در هجرت وحق سبحانه وتعالی از برای
آنکه ابی بکر نوکر و ملازم او بود و متعبد بود به حضرت مصطفی
صلی الله علیه واله و واسطه بود میان او و میان رب العزت
و حضرت اشرف مخلوقات متعبد بود به خالق ارض و سما
بی واسطه چون ابی بکر متعبد به رسول خدا بود و جایز نیست که شریک
حضرت ختمی مآب بوده باشد در هجرت و هجرت به احمد مختار
متحقق نمی شود الا بعد از هجرت به محمد ابن عبد الله صلی الله علیه
واله و اگر کسی قبل از و هجرت نموده باشد با وصادق نباشد
که گویند او مهاجر است چون حسنیه سخن بدانجا رسانید هارون
الرشید در زمر خود یحیی ابن برمکی را طلبید و فرمود که ای یحیی ا
حسنیه هیچ قصوری نکرد در دلیل گفتن اگر او برطریق ما بودی

چنانچه فرموده است پروردگار رحمن قیوم لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا

إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ تا آخر آیه

و ازین سه قدیم اقنوم الاب دویم اقنوم الابن و سیوم اقنوم روح ا

لقدس بود از اول خدای لم یزل را خواستند و از دویم حضرت

عیسی ابن مریم علیه السلام و از سیوم حضرت جبرئیل علیه السلام را و

لفظ اگر قدیم نباشد نقصان خدائی بود و کسانی که اشاعره اند

این جمله را قدیم میدانند و سه مرتبه کفر شما ثابت شد سخن صریح قرآن

ای ابراهیم حاشا که کلام حضرت رب العالمین قدیم بود زیرا که آن

ارحم الراحمین میفرماید مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ

و مراد از ذکر قرآن است بدلیل إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ

وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ محدث در هر امر نه قدیم است و اگر

قرآن قدیم باشد پس انبیا و اولیا و صلحا و فساق و فجار و جمیع کفا

ر که ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند حتی ابلیس

دلیل می شود و ابراهیم سر در زیر افکند و جوابی نگفت ای ابراهیم

آنکه گفتی که خدا تعالی قبل از خلق مخلوقات امر بود یا ناهی کی میگفت

قدیم باشد چرا که کلام حضرت رب الارباب در نزد حضرات اهل
البیت علیهم السلام و جمیع عقلا این حروف منظوم است که بعضی
از اجسام و ذوات فی ما بین خالق السموات و الارضین را با این اجسام
متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف بود و هر آینه بعضی
مرتب و بعضی مقدم و بعضی مؤخر و هر چه ورا تقدم و تأخر باشد او
محال است و دیگر آنکه قرآن مجید معجزه سرور کائنات محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله است چگونه تواند بود که معجزه آنحضرت قدیم باشد
و اگر گویند که قدیم ما بین الدفتین است هم غلط است زیرا که ما بین
الدفتین کتابت است و مدتی است که کتابت محدث است اگر گویند که
حرف و صوت است هم محال است زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و مؤخر
است و بعضی سابق و بعضی لاحق است و هر چه چنین باشد قدیم نباشد
اگر گویند قدیم از راه معانی است آن نیز محال است زیرا که معدوم
را بچیزی وعده کردن و وعید نمودن از چیزی بچیزی فرمودن
است ای برادر همین ترسایان سه قدم را اثبات کردند حق سبحانه
و تعالی سرزنش ایشان کرده و شما نیز با ایشان شریک میباشید

چنانکه

همی تماشای اظهار اعتقاد و طریق خود نموده استشهاد نمود و جمله حسینیرا
دعا میکردند و ابراهیم بر بالای کرسی زرین خجل و منفعل بنشسته
و نشسته بود حضینه گفت ای ابراهیم تو امروز اعلم و افضل این
عصر و زمانی و من کنیزکی میباشم بیکس و بی اعتبار که مرا از میان
کفار باسیری گرفته آوردند و این خانه من که درین مجلس حاضر است
بخشیده درهم ناصره تحریده و شعار فرخنده آثار اهل اسلام مرا تعلیم
نموده بشرف ایمان مشرف شده و معرفت حضرت واجب الوجود
را حاصل کردم و دیده بصیرت را گشودم و پیغمبر آخر الزمان صلی
الله علیه و آله و امام علیه السلام خود را شناختم ای ابراهیم مرا
شبهه چند در خاطر است که بر سبیل تحقیق و ایقان نه بر سبیل تفهیم
و امتحان از تو سؤال میکنم که این مشکلات را از نفس من
زایل کن تا واجب شود که مدح تو را گویم بآنچه معتقد در باشم
و بعد الیوم در ملازمت تو عمر بگذرانم ای ابراهیم چون فرزند
از مادر متولد می شود نه جهود است و نه ترسا و نه مسلمان
است و نه مشرک و نه شیعه و نه سنی پدران و مادران و معلمان

یا ایها الذین امنوا یا ایها الناس ا
تتقوا یا ایها النبی اتق الله یا ایها الذین
امنوا لا تدخلوا بیوت النبی قبل ان یؤذن لکم

ای ابراهیم اگر شخصی تنها بنشیند و بگوید که ای سالم بیا و غانم و برو
و ای قابل برخیز و ای مقبول بنشین شخصی از وی پرسد که کدام کس
را میگویی با سخن بگه میگویی گوید او که من در خاطر دارم که بعد از
سی سال دیگر غلامی چند بخرم و اسامی شان را سالم و غانم و قابل نام
خواهم گذاشت اسامی شان را میطلبم و به ایشان سخن میگویم هر کس عاقل
باشد چنین کسی را که با معدوم خطاب کند و مکالمه نماید سفیه
و مجنون منسوب خواهد کرد و ای ابراهیم چگونه جایز بود که از خدای ازلی
سفها و مجانین را سخن دانست کنید بواسطه مدعای چند که شما
را باشد چون حیثیت سخن بد اسجا رسانید تا روز لعرصه وطبعی
زر بیاورند و در حشمه نثار کردند و جمیع ارکان دولت
تحسینها نمودند و اگر ذرا داغ محبت اهل البیت در چنین بود و حقیقت
مذهب اهل سر ایشان در دل ثابت بود غاشیش از خوف

نمودند در لعنت خدای ارض و سما باشند یا نه لعنت کردن
بر ایشان واجب است یا نه ابراهیم سر در زیر افکند و جمیع خلایق
بر هارون نگاه میکردند و هارون متغیر الاحوال شده سر در
زیر افکند حنیفه گفت ای ابراهیم بگو هیچ یک از آدمیان بتحقیق جناب
احدیت رسیده یا نه و اگر رسانیده از راه هدایت و عطای خدا
وند متعال یا از راه کسب و خواص کردن یا از هر دو جائز است
ابراهیم از ترس جواب نمیگفت حنیفه گفت ای ابراهیم بگو که اگر
مرا مشکلی باشد در دین یکبار دوم و از که تحقیق کنم امروز درین مجلس
که اکثر علمای عراق و شام و مصر و مکه و یثرب حضور دارند هیچ
یک جواب مرا نمیگویند ابو یوسف که از تلامذه ابو حنیفه بود و قاضی
بغداد هم بود در نزدیک ابراهیم نشسته بود سر برآورد و گفت ای
حنیفه سؤال تو بر سبیل تحقیق نیست بلکه از روی تعرض و تشنیع است
اگر بر سبیل تحقیق است از هر چه خواهی سؤال کن حنیفه گفت بدانکه
بسیاری از احادیث شنیده ام و تفاسیر مطالعه کرده ام که
منقول است از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام

واستادان او را مسلمان یا کافر یا جهود یا ترسا یا مؤمن یا
منافق یا غیر از این مذاهب مختلفه کنند و آنها بعد از اینهمه سعی که به
خلاف کردند و عناد ورزیدند بجد و بمقیاس و خون چندین هزار
مؤمنان و مسلمانان از برای نفس شوم خود ریختند و با اهل بیت
پیغمبر خود صلی الله علیه واله وسلم یا دجفاها کردند و ایذا ها رسانیدند
که خلایق عالم ظاهر است و مخالفت جناب حدیث و حضرت رسالت
صلی الله علیه واله نموده کافر شدند و همه کلمه شهادت بر زبان جاری
می ساختند و نماز و روزه و حج بجا می آوردند الحال شما آنها را امام
و پیشوا و خلیفه الله و خلیفه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم
میگوئید من این اختلافات را ندانم و نشناسم بدانکه خدا و ند حکیم
اول مرد دانا یان کبر و که چرا نیاموزید نادانا یان را امروز
نو که پیشوای اهل زمانی و اعلم جمیع مردمانی ای علماء اهل سنت
و جماعت با من بگوئید آنانکه از برای جاه و اعتبار دنیا از راه
تعصب و عناد و بغض و عداوت راه حق نپوشانیدند و
مخالفت حضرت رب الارباب و جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله

بر جمیع

بخدا و رسول اگر مسلمانان دانند که او منافق است و بعد از وی
میگویند پیغمبر خدا ازو قبول نکنند و سخن او را باور نمایند
و لیکن مردمان میگویند که او در صحبت حضرت محمد مصطفی ا
پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه بوده و آنحضرت را دیده و
از آنحضرت شنیده پس آن حدیث را ازوی قبول کنند و اعتبار
نمایند و حال او را ندانند و بر نفاق او مطلع نشوند چنانچه
حضرت پروردگار عالمیان در قرآن میفرماید وَاِذا رَاَیْتَهُم
تُعْجِبُكَ اَجْسامُهُم وَاِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِم
یعنی ای محمد چون به بینی منافقان را عجب بدنور از غلظ جسمهای
ایشان و اگر سخنی گویند گوش کنند سخنهای ایشان را پس چون
حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله شناخت ایشان را دیگران
چون شناسند پس ای برادرم چون ایشان را نشناختند و قبول
کردند سخنهای ایشان را و ایشان را بر مسلمانان حاکم کردند
و دنیا را به ایشان گذاشتند بدرستی که مردم تابع پادشا
هان دنیا اند الا کسی که خداوند حفظ او را و محافظت نگاه

وحضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سلمان فارسی و ابا ذر
غفاری و مقداد اسود رضی الله عنهما و در بسیاری بعضی مردمان
خلاف آن میگویند و آنها را باطل میدانند و شما مخالف ایشانید
و هر که بدان عمل نماید تکفیر وی میکنید و اکثر فقهای شما از معاویه
و عمرو عاص و انس ابن مالک و عایشه و حفصه روایت میکنید
بدانکه در دست مردم حق هست و باطل هست راست هست و دروغ است
ناسخ و منسوخ است محکم و متشابه هست نگویند که از چه روایت کدام
روایت غلط است و از چه دروایت کننده آن کدام یک بر
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله افترا و تهمت بسته اند و احادیث
موضوعه در زبان خلق انداختند و قرآن مجید را موافق حدیث
موضوعه تاویل نمودند و حال آنکه صاحب شریعت میفرماید حدیثی که
از من بشما میرسد از چهار کس است که ایشان را پنجم نیست گفتند یا
رسول الله صلی الله علیه و آله آنها چه کسانند حضرت فرمود اول مردی
است منافق که کلمه اظهار میکند و تن را بمسلمانی داده از خدا و
عالم خوف ندارد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت بخدا

حدیث ناسخ است روایت نکردی و اگر مسلمانان ندانستی
از وی قبول نکردی ای ابراهیم بدانکه حدیث روایت
کننده دو باشد که دروغ نگوید بر رسول خدا صلی الله علیه
واله و دیگر از ترس خدا و تعظیم حضرت رسول صلی الله علیه
واله سهو و غلط نکرده باشد و آنچه شنیده باشد بلکه هر
چه بی زیاده و نقصان همچنان روایت کند که از حضرت شنیده
و عالم هم بناسخ و منسوخ باشد پس بناسخ عمل کرده باشد و منسوخ
را نداند بدرستیکه در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و خواص و عوام
و محکم و متشابه هست و حضرت ذوالجلال میفرماید ما اتیکم
الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا
پس آنکه متشابه بود که ندانست که مراد خداوند رحمن و حضرت
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه واله آنچیست و در مضرت چکنند
پس نکو ای ابراهیم که بنابر این کدام طایفه باید نهاد و سخن
کدام طایفه عمل باید کرد و آنهائی که خدا و رسول و دو ده مر ایشان
ایشان گواهی داده و میفرماید که ان ما یوید الله

پس بین بود و یک قسم از چهار قسم که گذشت قسم ثانی از آنها
که حدیث کرده‌اند همه سامعان مروی باشد که سخن از حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشد و یاد گرفته پس از آن غلط
کرده باشد چرا که سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم ممکن
است پس آن شخص عمداً دروغ بر حضرت رسالت‌مآب صلوات
الله علیه نگفت و اما از حدیث غلط که در دست او است میگوید
و بدان عمل میکند و بدان روایت میکند و میگوید که چنین شنیده
ام از جناب نبوی صلی الله علیه و آله بدان عمل میکند پس اگر مسلمانان
بشنیدندی که آن غلط است هر آینه آنرا روایت نکردندی
بدان او هر آینه که از وی قبول نکردند و از راوی نیز
نشنیدند که آن غلط است و ثالث از آنها که حدیثی روایت
کرده‌اند مروی باشد از ایشان که سخن از حضرت احمد مجتبی صلی ال
له علیه و آله شنیده باشد و از چیزی نهی کرده و بعد از آن
امر کرده بآن و او حاضر نبود پس نشنیده و یاد گرفته که آنرا
را شنیده و نمیدانند ناسخ را پس اگر آن شخص بداند که آنرا

من حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد ان الصادق علیه السلام روایت
فرموده و من از زبان مبارک آنحضرت شنیدم که او از جد بزرگوار
خود حضرت سید السجاد امام زین العابدین علیه السلام روایت
کرده و آنحضرت از پدر بزرگوار خود حضرت امام حسین علیه السلام
و او از پدر عالیمقدار خود حضرت مولای متقیان امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام فرموده سلمان فارسی رضی الله عنه
که ای سلمان من هر شب یکبار نزد حضرت محمد مصطفی رسول خدا
صلی الله علیه و آله می آمدم و با آنحضرت راز میگفتم و هر روز یکبار
با او خلوت داشتی و در جواب و سؤال می بودیم و از من
هر چه پرسیدی جواب گفتمی و همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلع
میباشند که غیر از من احدی را محرم اسرار خود نداشتی و
هیچ کس نتوانستی بغیر از من که در خلوت نزد او رفتی و بیشتر
آن خلوت در خانه من بودی و هر گاه که نزد پیغمبر صلی الله علیه
و آله مشرف می شدم و در بعضی از منازل آنحضرت خلوت کردی
از برای من و از زوجات خود و غیر ایشان را بیرون فرستادی تا

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

با وجود طهارت و عصمت از اول عمر تا آخر عمر بعدم و محرم حضرت
رسول خدا و صاحب خیر البشر بودند تا بر روایت ایشان عمل کردن
اولی است تا غیر از ایشان ای برادر بدانکه همه اصحاب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را یارای سؤال کردن از آنحضرت نبوده
و تحقیق و تفحص و تجسس هر چیزی و هر کلمه یا آیه نمی‌توانستند
نمود و لهذا بسطه آنکه اکثر صحابه را هیچ قوت سؤال نبود چرا که
خداوند عالمیان ایشان را منع کرده بود سؤال از حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله چنانچه حق سبحانه و تعالی
فرموده یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا اشیاء ان تبد لکم تسؤکم
یعنی ای آنها نکه ایمان آورده‌اید سؤال مکنید از چیزها که اگر سؤال کنید
چیزی ظاهر شود و شما را اگر بد آید کنید بد بایشد چون آیه شریفه
نازل شد اصحاب ترک سؤال کردند و همیشه در این آرزو بو
دند که اعرابی از صحرا بیاید و از حضرت مصطفوی صلی الله علیه
و آله سؤال کند و ایشان بشنوند ای برادر مولانا و مقتدای

من

و املا کردی و من بخط خود نوشتمی و هرچه او گفت یاد گرفتمی
و هیچکس را این دولت نصیب و میسر نبود چون حسنیه سخن با سخا
رسانید هارون الرشید و جمیع حضار مجلس از موافق و
منافق بیتا گریستند و همه تصدیق حسنیه و کلام وی کردند
ابراهیم سر در زیر افکنده بود حسنیه گفت ای ابراهیم چون کیفیت
احوال و اقوال را و یاران اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی
این زمان معتقدان این دو فرقه را برای تو بیان کنم که کدام
طایفه حق و موافق و کدام طایفه مخالف و باطل باشند بدانکه
اعتقاد اهل البیت علیهم السلام و انها که بر طریق ایشانند
آن است که خداوند احکم الحاکمین را حکیم و پاک و منزه میدانند
و همه غرضها را بدو حواله میکنند و او را عالم و قادر بر همه کس
میدانند و اعتقاد دارند که خداوند جل و علا خالق آسمان
ها و زمینها و ما فیها و بینهماست و آفریدن شده کان از
خاک بر وردن ایشان از نطفه و حیات و روح و اعضا
و جوارح و مشتبهات از ماکول و مشروب و ملبوس و

در آنخانه بیامدی و در خانه غیر من هیچ کس نبودی و هر گاه که آن
حضرت بخانه من بیامدی فاطمة الزهرا و فرزندان من حوانان
اهل بهشت را بیرون کردانیدی و چندان سؤال کردمی که هیچ
کس را طاقت و قدرت جواب آن نبود مگر آن حضرت را و او
از روی شفقت و مهربانی جواب من میگفت و جبرئیل علیه السلام
در برابر من با وی سخن گفتی و جبرئیل هیچ سخن را از من نهفته
نگفتی با حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و من جمله را شنیدمی و
و هیچ کس دیگر را اینمیسر نبودی بغیر از من و هر گاه که سؤالات
من تمام شدی خود ابتدا میکردی و اسرار و رازها با من
فرمودی و هیچ آیتی از قرآن مجید فرود نیامدی بوی که مرا
مطلع و معلوم نکردی و بر من نخواندی و مرا تاویل آن خبر
نکردی و ظاهر و باطن آن برابر من عیان نساختی و املاء
فرمودی و من بخط خود نوشتمی از حلال و حرام یا از امر و
نهی و از عبادت و معصیت یا آنچه بوده و خواهد بود و جمیع
آن چیز که او را معلوم بود من تعلیم کردی و بر من خواندی

و یک ذرّه ظلم نکنند و اگر کسی بندگی کند زیاده ازان مزد دهد
و گویند که هیچ چشم او را در نیابد و دیدن وی را محال است
بچشم سر و گویند که انبیا از جمیع صغایر و کبایر معصومند و سهو
و نسیان بر ایشان روا ندارند و گویند جمیع انبیا از حضرت
رب العالمین تعین و صیا فرمود و هر گز هیچ پیغمبری بی حکم الهی
وصی تعین نه نمود و هیچ پیغمبری بی تعین وصی از دنیا نرفته
است و گویند انبیا و اوصیا علیهم السلام مطهر بوده اند و گویند
که حضرت خلاصه موجودات پیغمبر ما صلی الله علیه و اله افضل و بهتر
حضرات انبیاء علیهم السلام بوده است و وصی و بحکم حضرت
صمدیت سید اوصیا است و حق سبحانه و تعالی او را تعین
نمود و آیات قرآنی شاهد حال اوست و پیغمبر صلی الله علیه
و اله باجماع امت از متقدمین است و در غدیر خم امت را
بوصایت و خلافت و امامت حضرت مشکل کشا امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام وصیت فرمود بحکم الهی و گویند
که خلفای حضرت سید ابرار بعد از آنحضرت دوازده نفر بوده اند

و ممنوح که سبب قوام حیوه و معاش و راحت در دنیا است
و اسباب عبادت و عبودیت و دیگر نعمتهای دنیا است
چون آفریدن عقل و قوت و معرفت و بعثت رسل و عصمت
انبیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام بعالم شریعت و بیان
احکام از حلال و حرام و طاعت و عبادت و توفیق الطاف
بهشت و دوزخ و ثواب نعیم و باقی حیات ابدی در این الفاظ
که فعل حضرت باری تعالی جلت عظمته است و میگویند که
خدایتعالی فاعل قبایح نیست و هر فعلی که از او صادر میشود
مشتمل است بر غرض و حکمتی ظالم و عبث کار نیست و تکلیف
ما لا یطاق نکند و بنده خود را تکلیف نکند باجبار بلکه تکلیف
کند باختیار ثواب و هدایت ما را به نیک کرداری و عقاب
نماید ایشان را به بدکرداری امر و نهی و حادث است از برای
آنکه امر معدوم محال است و او قادر است بر آنچه بندگان
بران قادر هستند و گویند خدا و ند عالمیان هرگز بفسق
و کفر بندگان رضا نباشد و کفر و فسق و ظلم بنده بوی نسبت

کرد و گفت که به آب بی نیت وضو نکنند و بهر دو دست روی
نشویند و گویند که جناب نبوی صلی الله علیه و اله فرمود
الیمین للوجه والیسار للفروج و مسح گوش و گردن نکنند و
آنرا بدعت دانند بخلاف حکم خداوند و المنی پای غسل
نکنند و نماز را بی نیت درست ندانند و بسم الله از سوره
نیندازند و معنی فاتحه بفارسی تجویز نکنند و بجای سوره
کلمات دیگر نخوانند و سجود و رکوع و قیام و قنوت و قعود
را طریقی که حضرت خیر البشر و خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و سلم
و اهل البیت علیهم السلام و اصحاب کبار رضی الله عنهم فرموده
اند بجای آرند و هر جائی سلام کنند بر ملائکه و انبیا علیهم
السلام چون حنیفه سخن به انجا رسانید هارون الرشید
و حلالی یکبار بخندیدند و با ابو یوسف تبسم نمودند دیگر
باره حنیفه گفت ای ابراهیم الجماعی که گوشت خرگوش را
مستحاضه حلال ندانند و گوشت سمک بچه را حلال ندانند
و جلد پاک و هیچ نجس العین را بدباغت پاک ندانند و

وحمایۀ معصوم ومطهر اند بحکم نص قرآنی وصاحب معجزه وولایت
اند وصاحب علم لدنی وجامع جمیع علوم از موافق ومنافق
ومخالف هیچکس انکار عصمت وطهارت وعلم وسخاوت
وشجاعت وزهادت وکرامت وقرابت ایشان با حضرت
خواجه کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وارند ومشاهد
ایشان قبله حاجات عالمیان است ومطیعان بحکم خدا
وند رحمن وحضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله ناجی ورستگار
اند ومنکر ومخالف ایشان ملعون ومردود وخاسر واشر
الفجار است وگویند عالم از لطف ومرحمت پروردگار خالی
نباشد وباید که امام معصوم ومنصوص بود وهر دلایل که
مخالف نص بود باطل وبی اعتبار دانند ودرین از دلایل
عقلی ونقلی کتاب ساخته اند وگویند هر اجماع که مخالف
نص بود باطل وبی اعتبار است واجماع فساق وفجار را ا
عتبار نکنند وهرگز بی طهارت نباشند وبی نیت وضو وغسل
نکنند حنیفه روی با بو یوسف که از شاگردان ابوحنیفه بود

وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

اعمال کرد ابلیس بر ملعون بود گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و قوم دوم کشتی که بعباس عمل کرد ابو حنیفه بود و نوای ابو یوسف و منکوحه که نجاست با و امان مادر نقشبند حق است و جزم دارند که فرقه ناجیه مائیم و یقین دانند که ائمه علیهم السلام ایشان پاک و مطهر اند و شفعاء اند احبای خود را و مخالفان خود را هالک و خاسر و کافر و ظالم و ملعون دانند بحکم خدا و ندو و الحلال و نص حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم تعصب و عناد نکنند و از برای تشفی نفس خود خون و مال هیچ کس را حلال ندانند و بنابر سنت حضرت اشرف انبیا علیهم الصلوات و السلام انگشتری در دست راست کنند و از برای عناد دیگران ترک سنت نکنند و صلوات و سلام بر سید کاینات و فخر موجودات و آل آنحضرت فرستند بابن طریق که صلی الله علیه و اله بگویند و نگویند صلوات الله و اهل البیت رسول الله علیهم جمایز نیست و بر و ایتی بیرو وی سنت معاویه و یزید نکنند و گویند که حضرت ملک علام ننموده است

شراب جوشیده را حلال ندانند و شطرنج و نرد و جمیع
مشغول قمار را حلال ندانند بحکم نص الهی و حدیث حضرت
پناهی صلی الله علیه و آله لواطه را حرام دانند و قتل فاعل و
مفعول را واجب دانند و جمیع سازها را حرام دانند
از نی و طنبور و غیره و در نمازها اقتدا به فاسق نکنند و فاسق
را لایق امامت ندانند و اقتدا به عادل کنند و متعه و حج
نسا را سنجی فاسق که دختر خود را از زنا حاصل کرده
عقد و نکاح را باطل ندانند و نگویند که فرزند چهار سال در
شکم مادر بماند حنفیه چون سخن مداین چار سالیند در شافعی
نکاح مکروه بخندید و شافعی را مجال نفس زدن نماند
و دیگران نیز همچنین و نگویند که خداوند عالم ساقط می‌شود
اگر کسی عقد کند با مادر خود یا خواهر خود و اگر دانسته بود
نگوید خداوند جهان ساقط می‌شود و اگر کسی ذکر در
حریری به پیچد و با مادر خود دخول کند و نگویند حدیث
است و بقیاس عمل نکنند و گویند اول کسی بقیاس

گویند که اکثر در زمان شیخین فاجرین فاسقین ظالمین
طاغیین کافرین ملعونین مردودین اشتهار یافت و
گویند که اجماع امت است در پاکی و طهارت و عصمت ایشان
تا هیچکس از اعدا مخالفین منقبت ایشان را انکار دی نقل و
اجماع خواص امت است در کفر مخالفان ایشان و انها فی
که غصب حقوق ایشان کرده اند و گویند که پیروی سنت حضرت
پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت طاهرین علیهم الصلوات و السلام
میباشیم ای ابو یوسف ترا انه رتبه این است که در میان علما
بنشینی تو را اهمال فضیحت تو را کافی است که چهار سال در شکم
مادر بودی برعم خود و بعد از پدر یتیم حال از مادر متولد
شدی و الحال این مسئله فتوی میدهی و واقعه تو باین صحت
تو است چرا که مخالفت اهل بیت علیهم السلام را کنی ای شافعی
حضرت نوح علیه السلام با طول عمر و کثرت عبادت و حضرت
ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام با خلت و حضرت موسی بن
عمران علیه السلام با درجه مکالمت و ذو القرنین و حضرت

هو الذی یصلی علیکم و الملائکة وحضرت حلال مشکلات
علی ابن ابیطالب علیه السلام را امیر المؤمنین خوانند و این اسم
مبارک را بحکم حضرت واهب العطایا و حبابت سالت
مآب صلی الله علیه و اله مخصوص او دانند و گویند که در زمان
حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله بجلیس از الغرا را بحضرت
امیر المؤمنین نخوانندی مگر او و فرزندان انجناب را که امامان
معصوم اند که از صلب وی اند بحکم آیه والی هدایه انما
ولیکم الله اکثر مردم در زمان حضرت حبیب العالمین
صلی الله علیه و اله وی را بولی الله خطاب کردندی و ولی الله
و ولی المؤمنین گفتندی و سلام و صلوات بر ایشان
فرستادندی و اعدای ایشان را به لعن حقی و جلی نوازش
کردندی و در کفر مخالفان ایشان و انهائی که غصب حقوق
ایشان کرده اند در اسخ بوده اند و سنتها و بدعتها
که مخالفان بدان عمل مینمایند و از سنت حضرت پیغمبر
خیر الزمان گویند و آن را دروغ و بهتان شمارند بلکه

گویند

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امیر المؤمنین خواندندی
و در زمان حضرت رسول (ص)

و ما ان نخشیان و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما
و اسیرا الشانند و راس و رئیس اهل البیت علیهم
السلام الصاحب و ولی است که حضرت ابو القاسم افضل
انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و اله در حق ان بزرگوار در روایت
شما فرموده است که من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه
و الی نوح فی التقوی و الی ابراهیم فی حلمه و الی
موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی
علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه که پیغمبر ما صلی الله علیه و اله
با علو شان و کمال رفعت چنین ابن عمی و برادری و وصی
بوده باشد که شافع روز حشر اشرف موجودات پیغمبر
اخر الزمان ان او را بجمیع پیغمبران اولو العزم برابر کرده باشد
بر شما و جمیع اهل اسلام ای شافعی تو را چه بر ان داشت
که شاهراه محبت و مودت او را گذاشتی و قدم در طریقی
نهادی که ظالمان حق اهل بیت علیهم السلام و گمراهان بوا
الفضول و غولان ما و یه ضلالت و معصیت اند نهادی و

سلیمان با سلطنت و مملکت و حضرت داود علیه السلام

با شوکت و قوت و حضرت عیسی ابن مریم علی نبینا و علیه السلام

با رفعت و منزلت خود سبحانه و دولت و غلبه ارادت حضرت

خلاصه موجودات پیغمبر محترم ماه مکه و حرم محمد مصطفی صلی الله

نهاده اند اللهم اجعلنی من امة محمد و عترته و اهل بیت

او علیهم السلام که کمال دین و برهان الیقین و حفاظ شریعت

و معتقدان ملت و امنان رحمت و مفسران قرآن مجید و

حجج خداوندگار سزاوار و اوصیای حضرت رسول مختار صلی

الله علیه و آله و معصومان انما یرید الله لیذهب عنکم

الرجس و اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

و منصوبان و مخصوصان بحکم آیه یا ایها الذین

امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

و سروران یا ایها الذین امنوا اتقوا الله

و کونوا مع الصادقین و جان بخشان ان الله اشتری من

دیقل

المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة

دنان

کل طالب علی ابن ابیطالب علیه السلام مرا قلیسر بنده است
همه خطارسرما در زیر افکنده از افعال و کردار خود و مقیدبان
خود نشر بنده بود ندای ابراهیم بگو که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
صورتی است که او را بچشم توان دید با انکه معنی است در صورت
انسانی که جز اهل کشف و عیان ایمان او را مشاهده نتوانند
کرد ای ابراهیم بگو که پیغمبر خدای عزوجل فرستادن واجب
است و هر گاه که پیغمبر از دنیا برود و معنی نبوت که پیغمبری باشد
هم چنان از وجود او برود و غایب نشود و با پیغمبری قطع نشود
تا وصی که پیغمبر و نکرده باشد و ایا در میانه حاجتی باشد است که
اخبار دین پیغمبر ده بانه ای ابراهیم تحقیق دانای کل قصیده هم
او را که جواب بگو که هیچ شنیدی که از بین صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر اولوا العزم علیهم السلام فی انکه وصی تعین کرده
باشد از دنیا رفته اند ابراهیم گفت فی تعین وصی نرفته
اند حسینه گفت بحکم حکیم واقع بوده باشد تعین وصی با خود تعین
وصی و خلیفه می نمود ابراهیم گفت به حکم خلاق عالم بوده

و دست ارادت در دامن پیشوایان و امامان وَهُمْ اَئِمَّةٌ
یَهْدُوْنَ اِلَی النّار زده و کمر عداوت بر میان جان بسته بعضی
از غایت خجالت سر در زیر افکنده بودند نه قوت جواب داشتند
و نه یارای خطاب دیگر مرتبه خجسته متوجه ابراهیم شدند و گفتند ای
ابراهیم از روزی که ابی بکر متصدی امر خلافت شد تا الغایة
بعد از علی ابن ابیطالب علیه السلام و اصحاب کبار از آن بزرگوار
رضی الله عنهم بحجت و دلیل بکرات و مرات الزام داده و دیگر
بی ایمان بنمودند و او و متابعین او در میانه خلایق شرمنده
و بی اعتباری ساختند و ایشان از خجالت سرها در زیر افکنده
مجال جواب و زهره خطاب نداشتند از آنروز تا امروز از
کثرت اعدا و منافقان بی دین و ظالمان بیرحم هیچکس را
از اهل ایمان زهره و یارای نبوده که اظهار مذهب حق و طریق
مستقیم اهل بیت علیهم السلام نماید و الزام اعدای آل محمد
مصطفی صلوات الله علیهما کند که امروز بدولت خلیفه
زمان و ابن عم او حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب و مطلوب

همه افسانه است بگو تا ما غیر این بار ما از دوش جان خود
بیندازیم و اسایش کنیم و زحمت خود دهیم تا مردم هر که را
خواهند بیعت نمایند و هر کس را که دل ایشان خواهد امام کنند
ای ابراهیم بگو که امامت چه چیز است و کدام است جز عان
منادی زدند تا مردم جمع شوند و طعام خورند پس خورده و
پس مانده بایشان دهند و در ایام خلافت غیر خیاطی کرده و
مردم انکار وی و مذهب وی کردند ای ابراهیم کی روا
بود امامت را که اینچنین کسی را بر معصومان خاندان عصمت
رسالت پناهی صلی الله علیه و اله وسلم مقدم و بعد از حضرت
سرور انبیا علیه التحیة و الثنا غیر چند فاسق فاجر و سر خلیفه
و قایم مقام حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله دانند و
اکثر ثواب من عند الله خواهند با وجود عدم استحقاق که ان
عدم سبب فضیلت باشد ای ابراهیم بگو که این دو امام را
که تعریف کردم از روی انصاف کدام یک بامامت و
سزاوارتر اند ابراهیم گفت ای حسنیه تمکن و جاه الیت

حنیفه گفت چون تو اند که پیغمبر ما محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و اله که ا
فضل انبیا و رسل بوده باشد خدا برای وی وحفظ دین وصی
تعین نکرده باشد و امر کرده باشد امت را بوصیت وخود بی
وصیت از عالم فنا بعالم بقا رحلت کرده باشد و از برای
حفظ دین امت خود وصی وخلیفه تعین نکرده باشد زهی گمراهی
وجاهلی شما ای برادر پیغمبر خدا وند کریم باید کسی باشد
که متحمل شود امانتی را که همه آسمانها و زمین نامتحمل ان شوند
شد چنانچه حضرت وحدانیت میفرماید با انکه پیغمبر باید که خطا کرد
وسهو وغلط کند و زوال وسفیه وعاشق پیشه و دروغگو
باشد و دروالیو دکه بدعای نفس خود سر مردم تکلیف دهد تا
انکه چند هی بروی جمع شوند و براو گواهی دهند و لعد از ان
هرچه خواهند کنند با انکه پیغمبر را حجتی و دلیلی از خدای باید و
وعهد و میثاقی که خدا از پیغمبر خود گرفته است چه حجت است و بیچه
حجت ایشان سرافراز بوده و چگونه باشد عهد میان خدا و ند کریم
وحضرات پیغمبران و این معانی که در قران مذکور است با انها

مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلیٌ مَولاهُ اَللّٰهُمَّ والِ مَن والاهُ

وَعادِ مَن عاداهُ وانصُر مَن نَصَرَهُ واخذُل

مَن خَذَلَهُ والعَن عَلیٰ مَن ظَلَمَهُ

وبعد از آن این آیه شریفه نازل شد

اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم واَتمَمتُ عَلَیکُم

نِعمَتی ورَضیتُ لَکُمُ الاِسلامَ دیناً

بگو ای ابراهیم نور الخدا او نذو الجلال قسم داده ام ترا بذهنه

ومکابره نا کرده آنچه واقع است بگو ابراهیم متوجه شافعی و

علمای دیگر شد و سر در زیر افکنده هیچ نگفت حنیفه متوجه

علما شد وگفت شما را قسم میدهم بحق قادر مطلق و بفهم

بحق محمد ابن عبد الله صلوات الله وسلامه علیه و بتاج و تخت

خلیفه که صدق در است بگوئید که آنچه واقع است و یا هر چه

شنیده اید بیان کنید ابو یوسف گفت ای حنیفه اکثر از صحابی

ومفسرین تصریح نموده اند که این آیه در وافی هدایه در حق حضرت

علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شده است و ان

تسنیم و آنچه بود در فضایل علی ابن ابیطالب علیه السلام مکتوب
سرا ثابت است و زیاده از آنچه عقول بشر درک آن توانند
نمود و لیکن خلافت ابی بکر اجماع امت است و حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة
یعنی در هر امری که امت اجماع نمایند صواب خواهد بود گفت
ای ابراهیم بدان خدائی که آفریدگار عالم است که راست
نکو در تعارف شما واقع است که در حجة الوداع آن رحمة للعالمین
پیغمبر خداوند ارحم الراحمین در غدیر خم نزول اجلال فرمود
بحکم خلاق عالم و این آیه مبارکه بدو نازل شد که یا
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فان لم تفعل فما
بلغت رسالته بمردمان رسانید و بعد از آنکه حضرت
خاتم النبیین خایف بود از رسانیدم والله یعصمک من الناس
نازل شد و بعد از آن دست ید الله حضرت امیر المؤمنین علی
ابن ابیطالب صلوات الله علیه را گرفت و منبری که از
جهاز شتران ساخته بود بر آمد و بزبان معجز بیان فرمود

من

با حضرت سید آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
نبود ابو یوسف گفت ای حسنیه ملی گواهی میدهیم که کلام
تو صدق وصحیح است واحدی انکار این معنی نتواند کرد و
حسنیه متوجه هارون شد وگفت ای خلیفه زمان قسم میدهم
ترا بحق محمد رسول الله صلی الله علیه و آله گواه باش از زبان
علمای خود بگیر نمیشد مگر حسنیه متوجه علما شد وگفت یک سوال
دیگر میکنم از شما یعنی بیگانگی معبود بی زوال که راست
بگوئید در وقتی که حضرت احمد مختار در حالت نزع بود واشاره
کرد بجانب اصحاب که ائتونی بقرطاس اکتب لکم
شیئاً لن تضلوا بعدی حاضر کنند کاغذ را تا که بنویسم از برای شما چیزی
که گمراه نشوید بعد از من آیا که بود از صحابه که مانع شد حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله را از وصیت کردن ونگذاشت که
کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت که این قضایا مشهور است
که از عمر ابن خطاب بود وحسنیه گفت که این سخن را که گفت
ان قد غلب علیه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا

حدیث مَن کُنتُ مَولاهُ فعلیٌ مَولاهُ نیز در شان او مشهور
است حنیفه گفت ای ابو یوسف چگونی در باب ایه مباره که ا
اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ اٰمَنُوا یُقِیمُونَ
الصَّلٰوۃَ وَیُؤتُونَ الزَّکٰوۃَ وَهُم رَاکِعُونَ
بگو این ایه شریفه در حق که نازل شد ابو یوسف گفت در حق امیر
المؤمنین حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شده
باجماع امت حنیفه گفت چه میگوئی در ایه مباهله که حضرت
واهب العطایا فرموده است قُل تَعَالَوا نَدعُ اَبنَائَنَا وَاَبنَائَکُم
وَنِسَائَنَا وَنِسَائَکُم وَاَنفُسَنَا وَاَنفُسَکُم ثُمَّ
نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَةَ اللّٰهِ عَلَی الکَاذِبِینَ
لعنت خدای بر حق مر لو با و اگر بخواهی اخفای حق نمائی ای
ابو یوسف روز مباهله از مردان بغیر از حضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب و حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین
علیهم السلام و از زنان غیر از شفیعه روز جزا السیده النساء
العالمین فاطمة الزهراء صلوات الله علیها احدی دیگر

نا امید و بی بهره خواهد بود ای ابراهیم ازین فضیحت کی اندیشه
و میگوئی که امامت و خلافت ابی بکر را اجماع کردند ای
ابراهیم با من بگو که هر اجماعی که مخالف نص بود معتقد میشوید
یا نه ابراهیم گفت معتقد نیستیم حنیفه گفت چون هستند میشوید
باجماع هارون ملتفت شد و گفت ای ابراهیم چرا سر در زیر
افکنده و جواب نمیدهی حنیفه گفت ای ابراهیم در کدام حکم
حکم الهی و فرمان حضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله یک
جانب نهادم بگو که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد
یا اجماع خواص امت ابراهیم متفکر شد اگر میگفت اجماع جمیع
امت شده دروغ او ثابت می شد چرا که چند فاسق هم
بودند که بعداوت اهل بیت طاهرین علیهم السلام مشهور بودند
و در حال حیات آن سید ابرار صلی الله علیه و آله وسلم
طریق نفاق می پیمودند ابراهیم گفت ای حنیفه خواص
اهل امت اتفاق کردند که ابی بکر اولا داشته است بخلافت
و منکران حنیفه گفت ای ابراهیم و ای ابویوسف وای ؛

حسبنا ابو یوسف گفت که سخن عمر خطا است
حنیفا ای ابراهیم و ای ابو یوسف احکام نصوص الهی را
معطل گذاشتند و بیعت روز غدیر را مهمل انگاریدند و مانع
وصیت حضرت رسالت مآب می شوند و بهذیان گفتن حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله معتقد اند و نسبت میدهند و ایمان به
کلام ملک علام ندارند که فرموده است وَمَا يَنْطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
و باز میگویند که امت اجماع کردند در خلافت ابی بکر ای براهم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است اِنَا اَشْفَقُ
مِنَ الْوَالِدِ عَلَىٰ وَلَدِهٖ یعنی من مهربان تر میباشم
بشما از پدر بر فرزند خود چون شفقت آنحضرت نسبت بامت
به حیثیتی بود که آداب مستحبات را نگذاشت که بامت ننمایند
امامت و وصایت و خلافت که از اهم مهمات دین و
اعظم امور نبوت و رسالت بود معطل گذاشت و بحول اجمال
نمود هر که مدار این اعتقاد بود تقدیر را از شفاعت آنحضرت

از علمای زمان که آنجا حاضر بودند که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
علیه السلام و عباس و جمیع آنهائی که از اکابر بنی هاشم و از
اصحاب بودند بابی بکر بیعت کردند یا نه هارون متوجه علما شد
و گفت که بگوئید آنچه واقع است همه یکبار سر در زیر افکنده
منفعل و شرمنده شدند شافعی گفت چرا سر در زیر افکنده
اید بگوئید آنچه بثبوت رسیده است از اخبار و آثار از احوال صحابه
و اهل بیت علیهم السلام و وقایعی که روی نموده است تا گاه ابو
یوسف گفت ظاهر این است که در میانه صحابه و اهل بیت علیهم
السلام مخالفت و منازعت واقع شده حنیفه گفت من آنچه
واقع شده بگویم اگر تصدیق قول من کنید و سر من است که از ا
حادیث و اخبار و تفاسیر آنچه ثابت کنم هارون گفت بگو حنیفه
گفت بدانید که در حالتی که حضرت اسد الله الغالب و مظهر العجائب
و مطلوب کل طالب مولای متقیان و امیر مؤمنان علی ابن
ابی طالب علیه الصلوات والسلام با فضل ابن عباس و جمعی
از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب کبار به تجهیز و تکفین و تغسیل

شافعی و رای علمائی که حاضر بودند شما را سؤال میکنم در حضور
علمای زمان راست بگوئید که بعد از پیغمبر که منازع فیه است
افضل و اعظم و اقدم و اعلم از جمیع اصحاب کبار بودند از
خواص اصحاب حضرت اشرف انبیا پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله و سلم و در فضائل ایشان حدیث تفسیر موده است
چه کسان بودند که افضلیت ایشان بر جمیع اصحاب
بلکه بر جمیع عالمیان ثابت است گفتند حضرت علی ابن ابیطالب
علیه السلام و عباس عم آنحضرت و دو سید جوانان
اهل بهشت حسن و حسین علیه السلام و طلحه و زبیر و عبد الله
عباس و عبد الله مسعود و سلمان فارسی و مقداد ا
سود و اباذر غفاری و عمار یاسر و جابر انصاری و
عثمان عفان و ابو ایوب انصاری و ابو دجانه انصاری
و حذیفه الیمانی و ابی بن کعب و سعد ابن عباده و قیس ابن
سعد رضی الله عنهم خنده برد امام بارد بن کرد و گفت ای
علمای زمان سخن آن کسی که هر جائی نشسته که سؤال کرد

با مر خلافت برخواست و شمشیر برهنه کرده بر سر پدر آمد
و گفت تو را چه تحجب است بر حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام از آنچه واقع شده در غدیر خم که حضرت رسول خدا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و برا گرفته بحکم خلاق
عالم و برا بر شما امام و حاکم ساخته و همه راضی شده بد
و با وی بیعت کردید و تهنیت گفتید و این زمان مخالفت
امر خداوندگار عالم و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
میکنید و بعضی شما امروز از میان شما بارقته است
و الله ای پدر بزرگوار این معامله مکن و الا سر مرا از بدن
جدا سازم چون سعد عباده این سخنان از پسر خویش شنید
نادم و پشیمان شده استغفار نمود و انصاریان دیگر
را تکلیف نمودند عمر برخواست و گفت لا یجتمع ضیفان
فی الواحد این هرگز نشود که دو کس مرتکب خلافت شوند
و این امر میسر نشود فی الحال شمشیر کشیده بر سر ابی بکر رفت
و گفت که سخن بسیار مگو دست دراز کن که با تو بیعت

و بدفن حضرت سید کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم
مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده
رفتند و بعضیه خود را که اشتغال بدفن و کفن آنحضرت حاضر نشدند
و از برای خلافت منازعه کردند چون خبر بانصار رسید که جمعی
از صحابه در سقیفه بنی ساعده جمع شده اند لعین خلیفه مینمایند
جمعی کثیر از انصار نیز متوجه سقیفه بنی ساعده شدند سخن در
میان ایشان بطول انجامید گاهی ابی بکر میگفت بعمر که دست
دراز کن که با تو بیعت کنم و گاهی عمر باو می گفت که تو از ما
اقدم و اسبقی دست دراز کن که با تو بیعت کنم و گاهی سالم
مولای ابو حذیفه را تکلیف کردندی و گاهی ابو عبیده را گفتندی
و بعد از منازعه بسیار انصاریان گفتند که منا امیر و منکم امیر
و سعد عباده را که بزرگ انصاریان بود گفتند دست دراز
کن که با تو بیعت کنیم سعد مضایقه کرد و هرگز قبول و تجویز
خلافت نکرد و بعد از مبالغه بسیار که انصاریان نمودند
سعد راضی شد فضل بن سعد چون دید که پدرش راضی شد

امیر

بامر

باشد اگر از مشرق تا مغرب تسلیح از السنه باشند و همه یکبار
بحکم حضرت فاو ر منعال القتل رسانند و اگر حمله کنند برا و غالب
نشونا حمله ترک اینمعنی نموده باید ند و در مسجد حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و اله قرار گرفتند و حضرت افضل و صیا علی ابن ابی
طالب علیه السلام با اصحاب کبار رضوان الله علیهم و شنونا
و شیعیان و غلامان و محبان و دوستان و مخلصان
و جمع دیگر از بنی هاشم با انحضرت از یکجانب قرار گرفتند و گفتگوی
ایشان بطول انجامید و حضرت علی مرتضی صلوات الله علیه
بر القوم حجت تا گرفت و ملامت تا کرد که پیغمبر خود را انکه اشنید
و به تکفین و تدفین و تجهیز وی حاضر نشد بد و سر انحضرت نماز نکردند
و منوجه سقیفه بنی ساعده کردید و در امری که بحکم الهی و فرمان
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله بمن متعلق بوده
منازعت کردید و بمشورت چند فاسق بی دین و دباب خلیفه
از برای خود تعین نمودید و در این حال عمر خطاب و عثمان ابن
عفان با بنی امیه و عبد الرحمن عوفی با بنی زهره و جمعی کثیر بیامد

امیکنم فی الحال با بی بکر بیعت کرد و بعد از او ابو عبیده بیعت
کرد و بعد از ان اصحاب ضلالت یک یک امده بیعت کردند
تا انکه قریب بیست نا کس با وی بیعت کردند و بعد از ان عمر ابن
خطاب شمشیر کشیده بر سر یکیک اصحاب میرفت و ایشانرا
جبرا و قهرا میاورد و تکلیف بیعت مینمود تا سه روز بدین
منوال بود و بعد از سه روز متوجه مسجد حضرت رسول الله
صلی الله علیه و اله شدند و خواستند که پیغمبر را از قبر بیرون
اورند و براو نماز کنند حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام چوبی که هر دو سر او اهن بود بر دست گرفته بر سر
ایستاده قسم یاد کرد که شما را نگذارم که پیغمبر اخر الزمان را
از قبر بیرون ارید تا انکه کشته شوم یا همه شما را بقتل رسانم
معاویه ملعون با ابی بکر باز کرده و گفتند که ترک معامله کنید
که ما از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله شنیدیم که پیغمبر میفرمود که
روزی باشد که برادر و وصیم علی مرتضی علیه السلام بر شتر
سرخی نشسته باشد و چوبی بدین صفت در دست داشته

باشد

شان موجود است دست بر قبضه دان کرد که شمشیر فرود آورد
بر سر عمر که عمر فریاد برآورد که علیکم الکلب فالحقون
سلمه بن سلام سالم از عقب بدر آمد و شمشیر از دست بدر
گرفت و بشکست ناگاه بنی هاشم دست بر قبضهای شمشیر
بردند و بر منافقین حمله آوردند جناب حیدر کرار منع کرد
و اهتمام ایشان نفرمود که حکم الهی نیست که شما شمشیر از
غلاف بیرون آرید و بار الغم از صبر علاج نیست پس چون
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام ملاحظه فرمود که
منافقان امت بعضی باختیار و بعضی جبرا و قهرا بیعت کرده
بودند و بیعت باقی بکر و عمر کردند و لعنتهای یاران مخالفت
حضرت پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را کرده
و حکم الهی را معطل گذاشتند و من بر این کار سزاوارترم
که وصی و ابن عم و داماد و وزیر و جانشین و برادر و فرزندان
او هم و عالمترم از جمیع خلایق و اشجع و افصح و اعلم و اتقی
را اینکار حق من است از پروردگار عالمیان بر سید و

وعمر ابن خطاب و ابو عبیده بر خواستند و گفتند ای بنی امیه
وای بنی زهره بیائید و بیعت کنید با بی بکر ایشان بیامدند
و بیعت کردند و اینها اشخاصی بودند که عداوت با امیر با
علی ابن ابیطالب علیه السلام در حیات پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله شهرت تمام داشتند عمر ابن خطاب با جمعی
کثیر بیامد و در برابر حضرت سید اوصیا امیر المؤمنین علی ایستاد
و گفت بیائید و بیعت کنید با بی بکر که اکثر مردمان بیعت کردند
زبیر بر خواست و دست بقبضهٔ شمشیر برد و گفت و یحک
یا ابن الخطاب علی ابن ابیطالب را که برادر و وصی و وزیر و
داماد و ابن عم حضرت رسول خدا است و عبد الله عباس
که از رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله اند بیرون فاعم که با نکار که ارزل مردم
خیاط و لاس کر با ابن قدر و شرمرده است دلالت بیعت
میکنی بود را با این امر چه نسبت است با آنکه خویشان حضرت
رسول خدا حاضر اند و جمیع شرایط خلافت و امامت در

صلی الله علیه و آله و یکی از منکرات ولایت خود را اینچنین گ
میکنم غم و اندوه خود را بحضرت رب الارباب اگر این بودی
بانگ ارغانی پریشان می ساختم شما را و عزم میکردم گردنهای
شما را ابی بکر و ابو عبیده هر دو از جای برخواستند و گفتند
یا ابن عم رسول الله ما قرابت و فضایل تو را دفع نمیکنیم الآن است
که تو جوانی و سن مبارک تو سی سال شده است ابو عبیده گفت
ای ابو الحسن ابوبکر پیر است و از باقی قوم تو بهتر تحمل تواند کرد و اگر تو را
خداوند عالمیان عمر دهد این کار بتو گذاریم یا علی خاموش باش و فتنه
خفته بیدار مکن و تو میدانی که دلهای عربان و غیر ایشان با تو چگونه است
حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود که سخنهای
لا یزال من شنیده اشتم که هیچ کس این نکند که شما کردید و چه و اشنید
بدانم که در روز قیامت حضور حضرت رسول خدا صلی الله علیه و
آله چه جواب خواهید داد قسم میدهم کسی را که روز عید غدیر خم از حضرت
سید کاینات و اشرف موجودات پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله و سلم شنیده باشد که در حق من فرمود که

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد و حق برامین
باز گذارید شمر خطاب برما خواست فی گفت یا علی اگر ما همه را بکشیم
باشی که متابعت تو نکنیم و دست از تو باز نداریم تا بیعت با فی
بکنی خواه بطوع و رغبت یا بجبر و کراهت باشد و ربانی عطف
شبر مرورد کار خویش اید هو فرمود که خاموش باش [illegible]
ذو الجلال که از تو و اتباع تو که اصحاب ضلالتند باک
ندارم و تو را چون مگس مرده میشمارم لَوْلَا سَبَقَتْ وَ
صِیَّةُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَا تَرَکَ اَحَدٌ عَلٰی
ظَهْرِ الْاَرْضِ کَافِرٌ بِاللّٰهِ مُسْلِمًا فَقَا عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ جَاهَدَ
تَوَلَّاَیْتُ وَلٰکِنْ یعنی اگر نه آن بودی که سبقت کرده خطاب سید
کائنات رسول خدای بسبب آنکه امر حضرت سبحانی شده
که من شمشیر از نیام بیرون نیاورم مگر در سه موضع که آن
قاسطین و مارقین و ناکثین اند و الا اگر چنین بودی هرگز
بعضی از شمار او در روی زمین که کافر به خدای عزوجل
زنده نمیگذاشتم و احدی را از اعدای حضرت خاتم النبیین

وصیت [illegible]

عفاری چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم بریده اسلمی رضی

الله عنهم و از انصاری نیز شش کس بودند اول ابو الهیثم دوم

سهل ابن حنیف سیم عثمان ابن حنیف چهارم خزیمه بن کعب

پنجم ابو ایوب انصاری رضی الله عنهم و حضرت امیر المؤمنین

علی ابن ابیطالب فرمود که بخدا اگر چنین کنید همه شمشیرها کشیده

شود و جمله قصد قتل شما کنند و بنی هاشم با شما اتفاق

کنند و چون چنین شود همه ایشان دفع ایشان باید نمود و حضرت

رسالت پناهی صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که امت من

بعد از وفات من با تو غدر کنند و عهد تو را بشکنند ای

علی تو بمنزله هارونی بعد موسی چنانکه بنی اسرائیل هارون

را بگذاشتند و گوساله پرستی اختیار کردند همچنین تو را امت

و دیگری را اختیار کنند گفتم یا رسول الله چه میفرمائی در ان

حال و حکم فرمود که صبر کن و جهاد مکن با ایشان و اگر

نه شمشیرها کشند و منه یخرج الحی من المیت

هر طرف شود و اسلام ناپدید گردد و زنهار خود را نگاه

مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ اَللّهُمَّ والِ مَن

والاهُ وَعادِ مَن عاداهُ با اخبار

خبر و گواهی دهد بر بنده این رقم که یکی از مخالفان حضرت اسد الله الغا

لب علی ابن ابی طالب علیه السلام است روایت کند که دوازده مرد بودی

ند و استند و گواهی دادند از آنهائی که با ابی بکر بیعت کرده بودند که

عمر خطاب بترسید که مبادا امر دم با علی بیعت کنند مجلس را برهم

زد و خلائق را پراکنده گردانید روز دیگر دوازده کس از اصحاب

بیار با ابی بکر گفتند که این نشاید کرد تا با مولای متقیان حضرت

امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام مشورت نکنیم همه یکبار

نزد آنجناب رفتند و عرض کردند یا امیر المؤمنین حق خود را گذاشته

حضرت محمد مصطفی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که

علی مع الحق والحق مع العلی بدان که ما قصد آن کرده ایم تا برویم

ابی بکر را از منبر جناب رسالت مآب بزیر آوریم محمد منت الله

تا چه جواب میدهی و چه میفرمائی و ایشان دوازده تن بودند

اول سلمان فارسی دوم خالد ابن سعید العاص سیوم ابا ذر

غفاری

ولست بخیرکم یعنی اقیلونی مرا و الی شما گردانید بدو من
از شما بهتر نیستم مرا واگذارید گفت عمر ابن خطاب چون این
حکایت از ابی بکر شنید گفت انت لها یا لکع یعنی فرود
ای خبیث لئیم چون جواب این بار اندادی ابابکر را سرگشته
بخانه برد و تا سه روز دیگر بیرون نیامد در روز چهارم خالد ابن
ولید با چهار هزار کس در رسید و سالم مولای حذیفه با سه
هزار کس و همچنین بیامدند از منافقان عرب انکه دلهای ایشان
از عداوت و نفاق حضرت امیر مومنان علی ابن ابیطالب
علیه السلام پر بود و جمله از خوف تیغ آنحضرت اظهار اسلام
نموده بودند تا انکه لشکر عظیمی جمع کردند و شمشیرها کشیده
و عمر ابن خطاب در پیش و لشکر شقاوت از عقب متوجه
مسجد جناب پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله شدند و حضرت
مرتضوی حیدر کرار با جمعی از خواص اصحاب در مسجد رسول
خدا صلی الله علیه و اله قرار و ارام گرفته بودند انگاه عمر خطاب
رو کرد با صحاب سعادت انتساب وصی حضرت رسالتمآب

اقیلونی

ای ای احمق خسره

داری و در خانه صبر و قرار گیری که امر الهی چنین است تا آن زمان
که بمن مظلوم برسی چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
رحلت فرمود بغسل و تدفین و تجهیز آنحضرت مشغول بودم و
بعد از فراغت از آن میانه این امت مخالفت دیدم و بر
جمیع ایشان حجت گرفتم هیچ کس اجابت نکرد و مکر اندک مردی
تا سه مرتبه بر مهاجر و انصار حجت گرفتم تا ایشان را امر بمن حجتی
نباشد شما نیز بروید و آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شنیده اید با بی بکر و اتباع او بگوئید ایشان برفتند و گرد
منبر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در آمدند و اینروز روز جمعه
بود چون ابو بکر بر بالای منبر رفت این دوازده کس از صحابه کبار
که بنی و روز ابلیس سید مختار و حیدر کرار بودند هر یکی فضیلتی
خواندند از فضایل حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه
السلام و ابی بکر را از این امر شنیع ملامت کردند و از خلافت
کار عالم برسانیدند ابی بکر چون حجتهای ایشان را شنید فرو
ماند و هیچ جواب نگفت بغیر از آنکه میگفت که و

مع نفر من اصحابه یکسبه جماعة من کلاب اهل النار
یعنی وقتی باشد که برادر و ابن عم من در مسجد نشسته باشد با جمعی
از یاران خود ناگاه جمعی از سگان مردی در آیند و قصد قتل وی و
یاران وی کنند من هیچ شک ندارم که سگان اهل جهنم شمائید عمر
ابن خطاب شمشیر کشیده از جا برخواست و قصد قتل وی کرد حضرت
امیر المؤمنین ع برخواسته و گریبان عمر را گرفته در پیش خود کشید و باز
در عقب دوانید چنانچه شمشیر از دستش افتاد و عمامه از سرش بیفتاد
و در میان مردم خجل گشت و آنگه با جمعی از اصحاب خود برخواسته
عمر را ابنشاند حضرت مولای متقیان فرمود یا ابن صحاک الحبشیه
لولا کتاب من الله سبق وعهد من رسول
الله تقدم لاریتک این الضعف ناصراً
واقل عدداً . وآنگه علی ابن ابیطالب برخواست و با یاران
خود فرمود رحمت خدا بر شما باد بعد از ان عمر خطاب با لشکر
بسیار در کوچها و محلهای مدینه میگشت و یک یک از ان مردمی
که خلافت ابی بکر را ابا میکردند مطلبید قهرا وجبرا بیعت میگرفت

صلی الله علیه واله وگفت والله اگر کسی از شما امروز سخن
گوید سر او را از تن بردارم و شمشیرها کشیده بشنود خالد
ابن سعید العاص برخواست وگفت یا پسر صحاک الحبشیه مارا
به شمشیرهای خود می ترسانید و با این لشکر مخالف که جمع کرده
اید مغرور بید بخدا که شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیز
تر است اگرچه بعدد کمتریم ولی از شما تیز شمشیرتریم بجهت آنکه حجت خدا
علی ابن ابیطالب علیه السلام با ما است واگر نه آن بود که
اطاعت امام بر ما واجب است شمشیرها میکشیدیم و با شما جهاد
میکردیم در خدمت مولای خود امیر المؤمنین علی ابیطالب
فرمود بنشین یا خالد امر مقام تو معروف و سعی تو
مشکور است و بنشست سلمان فارسی رضی الله عنه بر
خواست وگفت والله اکبر بخدا که با این هر دو گوش خود
شنیدم که حضرت شرف ابا القاسم محمد مصطفی
صلی الله علیه واله فرمود واگر نه چنین باشد هر دو گوشم
من کر باد بینما اخی وابن عمی جالس فی مسجدی

بود و در خلافت ابو بکر اجماع منعقد شده باشد چرا یزید و باقی
بنی امیه که معاندان دین و کافران لعین اند امام نباشند چرا که اکثر
از مردمان که با ایشان بیعت کردند و با ایشان می بودند
صد برابر آنان بودند که با ابی بکر و عمر خطاب بیعت کردند پس
باین تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچ کس را
شک نبود در کفر ایشان که امام آنان باشند که سر فرزند رسول
خدا صلی الله علیه و آله را بریده باشند و حرم محترم آنجناب را بر
شترهای بی جهاز نشانیده باسیری برده باشند و مدت مدید
اهل بیت اطهار آن سید مختار را محبوس کرده باشند ای
ابراهیم بدانکه اجماع منعقد شد در میان اسلام مگر در قتل
عثمان که از خواص و عوام بنا از جمیع شهرهای اسلام خطوطها
نوشتند و مردم را بتحریص و ترغیب نمود بر قتل وی و از شهر
مصر قریب پنج هزار کس از ظلم او شکایت آمده بودند یکبار
جمله اتفاق نموده و بر القتل رسانیدند و مدت چند روز
ریسمانی بر پای او بسته چون سگ مرده در کوچهای مدینه

و هر کجا جمعی که در خانها بودند پنهان ایشان را بیرون می آوردند
بیعت میکرفتند و بعضی که راضی نبودند بقتل میرسانیدند
بیت المال و سایر غوغای خلافت و منازعت بوده تا احضر
بطلب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و قصه حضرت سیدة
النساء علیها السلام واقع شد و لکد بر دروازه خانه زدن عمر
خطاب و آزار و ایذای سیدة النساء و در دروازه در شکم حمل
دن حضرت خیر النساء بر همه کس ظاهر است و مخالفت سعد
عباده با ده هزار سوار از قبیله خود بنی خزرج با ایشان و قیس
ابن سعد بر هیچکس پوشیده نیست و مالک بن نویره با ده هزار
سوار از قبیله خود بیعت نکرد و تا آنکه خالد ابن ولید را فرستادو
وان مؤمنان را در میان نماز با ده هزار کس مؤمن بقتل
رسانیدند اموال ایشان را غارت کردند و زنان و فرزندان
ایشان را اسیری بردند ای برادر پس چگونه خواص امت
است رضا به سید و بار کردند از این اعتقاد فاسد خود با خدا
و رسول این دلیری میکنید ای برادر اگر اجماع را اعتباری

نفس خود گاهی سعد بن عباده را خلیفه و والی گردانید و باز
معزول کنند و گاهی ابابکر و عثمان را خلیفه نمایند و باز بمکان نیز
بقتل رسانند و آنچه موافق اغراض ایشان باشد چنان کنند ای
ابراهیم آنکه این دو گروه اندکه مخالفت و مجادلت و محاربت
و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع امت ثابت است طایفه
اول علی ابن ابیطالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و حضرت
سیده النساء علیها السلام و سلمان فارسی و عباس و
عبدالله مسعود و اباذر غفاری و مقداد اسود و باقی دیگر رضی الله
عنهم که اسم ایشان قبل ازین مذکور شده است آنکسانند که از اول
اسلام تا آخر عمر حضرت اشرف انبیا صلی الله علیه و آله در خدمت
و ملازمت آنحضرت بوده اند در خلا و ملا با آنحضرت بسر می بردند
و بر طریق رسول و عبادت آنحضرت و اقوال و افعال و
احوال او بهتر از دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر صلی الله علیه
و آله در حق هر یک از ایشان احادیث فرموده و بعضی را اهل
بیت خود خوانده و انهائی که اهل بیت رسول خدا اند بهر

میکشیدند و اگر دستنگ به سر و روی او میزدند و هر کجا میرفت
بود در پیش وی ندا میکردند و از ظلم وی شکایت میکردند ای
ابراهیم آنکس که بجای الهی خلیفه بوده و نصوص الهی و حضرت رسالت
پناهی در حق او بی شمار رسیده او را خلیفة الله و خلیفه رسول الله صلی الله
علیه و آله میگویند و باز خود در کتب اعتقادیه خود مینویسند که خدا
و رسول خدا خلیفه تعیین نکرده و خلیفه کرده عمر ابن خطاب ابوبکر را
بزعم شما و از کمال بی شرمی ابابکر را خلیفة الله و خلیفه حضرت رسول
مینویسند و میگویند بایستی که او را خلیفه عمر بگویند و بنویسند
ای ابراهیم آنکه عمر خطاب و خالد ابن ولید و جمعی از منافقان
بنی امیه را با حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام عداوت و شنآن
کرده باشند و چندین هزار مؤمن را از ظلم و تعدی بقتل رسانیده
باشند و چندین هزار خلق را از طریق مستقیم دور افکنده
باسفل السافلین فرستاده و خود نیز رفته باشند ای ابراهیم
هیچ سنی در دین پیغمبر خود این نوع فساد نکرده و با اهل بیت
پیغمبر خود این ظلم روا داشته اند آیا روا بود که برای شخصی

لعین

و مخالفت این دو طایفه ثابت است این زمان بگو که ازین
دو طایفه کدام بر حق بوده اند و کدام باطل و عاطل ابراهیم
متفکر و حیران شده طاقت سکوت و نه قدرت جواب
داشت هارون کر شد برآشفت و گفت ای ابراهیم چرا
جواب نمیگویی گفت تو را الزام داده با چندین از علما و فضلا
که با تو متفق اند ابراهیم مضطرب شد که چه جواب گوید چرا
که اگر بگفت طریقه اهل بیت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و معصومان خاندان و اصحاب کبار رحمة الله علیهم
باطل است کفر وی ثابت میشد و مخالفت کلام الهی و حدیث
رسالت پناهی لازم است گفتن همان بود که خلایق وی را
و هارون را در آن مجلس بلگد هلاک میکردند اگر میگفت که طریقه
ابابکر و عمر خطاب و عثمان و اتباع ایشان باطل است تضییع
اعتقاد و ابطال مذهب خود میکرد و هم کشته شدن نیز
بود هارون چون ابراهیم را به این حال مشاهده کرد رو
بجانب کرد و گفت ای شیخ این علم از کجا حاصل کردی

طهارت و عصمت ایشان گواهی داده و همچنین محبت ایشان را
خدا بر مردمان فرض کرده قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ تا آخر بحکم الهی قول
ایشان صادق و کلام ایشان نص قاطع است ای ابراهیم
انچه گو شده از طریق حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله
و عبادت آنحضرت از فرایض و نوافل و اخبار و احکام بقول
ایشان نمودن اولی و انسب است و اعتبار نزد خدای تعالی
و رسول و بشانست باانکه تصدیق نمودند و اعتبار کردند قول
ابابکر و عثمان و عمر و عایشه و حفصه و انس بن مالک و اکثر
منافقین بنی امیه که اما مان شما اند ابا بیرون نمودن این
طایفه اولی است با ان گروه که اول ذکر کرده شد اعتماد
بر قول این طایفه بیشتر است با ان طایفه ای ابراهیم چون
مخالفت این دو طایفه بر جمیع عالم ظاهر است و از زور وفات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله این طایفه قصد قتل و قمع
انها مکر کردند و در اعمال و افعال و عبادات و اعتقادات

کرد که نماز میگذاری عرض کردم بلی فرمود طریق وضو و طهارت
میدانی نیز عرض کردم بلی حضرت هرچه سؤال نمود جواب گفتم
آنجناب را شگفتگی تمام رو داد و تعجب نمودند و کیفیت حال مرا از
ملازمان عتبه علیه تحقیق نمود و کیفیت را بعرض اقدس آنحضرت رسانید
در ساعت کس فرستاد و خواجه مرا که آنجا حاضر است طلبید
و فرمود که این کمتر پسر تو بسیار عاقل و زیرک است درین صغر سن
خواجه من گفت یا ابن رسول الله هزار جان من فدای تو باد و کمتر در
ملازمت تو باشد و من نیز یکی از بندگان و خدمتکاران توام
از امروز تا خدمت خواص آنحضرت بر من میسر شد و چون آثار
رشادت از من ظاهر شد همواره آنحضرت مرا تعلیم میفرمود
گاهی که نسبت با آنحضرت و گرامی بهی توانستم کرد بخدمت اولاد
اطهار و اصحاب کبار که هر یک انجمن فصاحت و بلاغت را شایسته
و آسمان علوم و فضایل را ماهی بودند مطالعه می نمودم
چندانکه ببرکت توجه آنحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد
و اکثر از کتب و تفاسیر و احادیث را مطالعه کردم و اکثر از

لغت حاصل کردم موفق خدا و سعی و جهد نفس شود دار و
لغت اسعادت در علم که بود و خسته گفت بر خلیفه زمان گوشه
و پنهان نماید که چون لسن پنج سالگی رسید به خواهش من مرا
در حرم محترم حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق
علیه السلام فرستاد که در خدمت ملازمان و بنده کان آن
عتبه علیه باشم شرائط طهارت و قواعد عبادت بیاموزم
چون مدت مدید دران حرم محترم بخدمت کاری قیام نمودم
و بر طریق طهارت و تقوی اطلاع یافتم تا انکه مدت هفت سال
از عمر من بگذشت یکروز حضرت امام علیه السلام بحرم محترم
در امد و آب وضو طلب نمود اتفاقاً آن شخصی که آن خدمت بدو
رجوع بود حاضر نبود من دلیری نموده فی الحال دویدم و آن
ظرف بر آورده گرفته بخدمت آن امام معصوم بردم چون
چشم مبارک آنحضرت بر من افتاد از من سؤال کرد که تو
کیستی عرض کردم من ملازم فلانم و مدتی شده که در حرم محترم
بطریقه خدمت کاری مقدم میسازم باز از من سؤال

باطل است واختار موسى قومه سبعين رجلا
لميقاتنا یعنی آنکه حضرت موسی علیه السلام چون این جماعت را
با خود برد بایشان گفتند ما از تو استدعا میکنیم که دعا کن از
حضرت حق سبحانه و تعالی و مسئلت نمائی که سخن خود را بگوش
ما رساند در محلی که تو با خدای خود مناجات کنی حضرت موسی
نا بر تکلیف التماس ایشان مسئلت نمود حضرت
واهب العطایا اجابت فرمود و چون حضرت موسی علیه
السلام از مناجات فارغ شد با قوم گفت که هل سمعتم
کلام الله بیکم یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را
ایشان گفتند ما شنیدیم کلامی را اما ندانیم کلام الله تعالی بود
یا کلام شیطان ما باور نداریم تا آنکه ببینیم الله تعالی را
که در قرآن مجید خبر داده قالوا لن نؤمن لك حتى
نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم
یعنی گفتند قوم حضرت موسی علیه السلام که ایمان نمی آوریم
ما بتو تا نبینیم خدا را آشکارا پس صاعقه گرفت و ایشان را

یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد بود تا وقتیکه بخدا رسند
باتفاق جمیع مذاهب منافقان را دیدار خدا تعالی نخواهد شد
پس معلوم شد که هر جا در قران مجید لقا بود مراد ازان دیدار نیست
اگر نسبت بمؤمنان است ثواب خداوند ذو الجلال و رحمت آن
کردگار است و اگر در حق کافران و منافقان است مراد ازان
خشم خدا و عذاب وی است چنانکه پیغمبر میفرماید که وَاِنَّ کَثِیرًا
مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَکَافِرُونَ و در این آیت یعنی
رحمت است و این آیت منافقان است که فَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا
وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَاُولٰئِكَ فِی الْعَذَابِ
مُحْضَرُونَ و مراد اینجا از لقاء آخرت عرض ثواب آخرت است
ای برادر بدانکه اگر رویت در دنیا ممکن نبودی در آخرت
ممکن بودی خداوند کریم در جواب حضرت کلیم و قوم وی گفتی
لَنْ تَرَانِی فِی الدُّنْیَا یعنی مرا نه بینی در دنیا ولیکن در آخرت
بینی بدانکه این نفی مختلف است یعنی مرا نه بینی و نتوانی دیدن
چون چشم سخن بدانجا رسانید بار رون او را منقطع کرده

چنین باشد در مکان وجهت باشد و واجب الوجود در مکان

وجهت نیست پس دیدن وی محال است ابراهیم گفت ای حسن

چگونه ای در آیه مبارکه وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ

حسن گفت ای ابراهیم بدانکه این آیه از متشابهات است إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ

یعنی إِلَىٰ نِعْمَةِ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی بنعمت خدا و رحمت وی نگرنده باشند

بدانکه مضاف محذوف است و مثل این در قرآن بسیار است بدانکه

نظر گردانیدن حدقه باشد بجهة مرئی و این بر خدا تعالی روا نیست

زیرا که جسم وجهت نیست و دیگر بدانکه هر کجا نظر باشد رویت که دیدن است

هست لازم نباشد چنانکه عرب گوید نظرت الی الهلال ولم اره

یعنی باه نظر کردم ندیدم و اگر نظر بمعنی رویت بودی سخن متناقض

بودی ابراهیم گفت ای حسن چگونه معنی این آیت که تحیتهم

یوم یلقونه لقاء ربه حسن گفت بدانکه لقا [illegible] بودی در معا

[illegible]

[illegible]

نیست بدانکه لقا اگر بمعنی دیدار بودی خدا تعالی لقای منافقان

اثبات کرده است فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ

حضرت رسول خدا ازان منع نکرده عمر منع نکردی حسبه گفتای
ابراهیم دلیل روشن و برهان مبین است بر حلیت متعه و عدم
نسخ او و منع عمر است چرا که اگر متعه من عند الله و من عند الرسول
منسوخ و حرام می شود البته روزی که عمر ازان منع کردی متمسک
باین آیتها بدین حدیث می شد و از اسند بساخت و میگفت
که خدا در نسخ هم متعه چنین فرموده یا رسول آمد بدین حدیث منع کرده
ونگفتی که مُتعتانِ کانتا مُحللتین علی عهد رسول
الله انا احرمهما وعاقبة علیهما متعة الحج و
متعة النساء اللهم العن اول ظالم ظلم یعنی دو متعه که
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله حلال بود من حرام میکنم
و بدان عقوبت میکنم یکی متعه حج دوم متعة النساء این منع عمر بدین
عبارت شاهد است چرا که متعه از جانب خدا و رسول خدا ممنوع
نبوده بلکه مامور هم نکردن متعه چرا که از جانب خدا و رسول
مامور بوده هم نکردن آن و برنا کردنش حکمی واقع نشده و هیچ
کس نقل نکرده بلکه ذکر کردنش ثواب عظیم مرتب است و

ولفتای حسنه مولای ابوجعفر بن محمد الصادق علیه السلام نجیه ونیل
از شیعه خود بر غیب کرده متعه کردن وامر نمود بآن حسنه گفت
بنا بر کلام نص ملک علام که میفرماید فما استمتعتم به
منهن فاتوهن اجورهن فریضة یعنی اینچه
کسید شما چیزی بزنان بدسید بمهرهای ایشان از جلبه زمان؛
وصحیح باشد که جمیع مفسران و فقها متفق اند که مراد از نکاح متعه
است ابراهیم گفت که این ایت منسوخ است در میان اهل سنت
جماعت خلافست وبعضی گویند که در بدایت اسلام مدتی حلال
بود و بعد از آن حرام شد وبعضی گویند که در فتح مکه حرام شد حسنه
گفت ای ابراهیم اینکه میگوئی از کمال تعصب است چرا که علمای
شما در این باب اخبار مختلف مضطرب روایت کرده اند متفاوت
اللفظ والمعنی که بعضی بعضا مدانی ای ابراهیم که در قران
هر ایتی که منسوخ شده ناسخی وارد و اگر کسی از شما سؤال کند
که ایتی که ایه متعه است کدام است چه میگوئی ابراهیم عاجز شده
گفت که منع عمر بما رسیده است که اگر ایت منسوخ نبودی و

ناسخ

حضرت

قرأ عبد الله یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات
ما احل الله لکم یعنی عبد الله مسعود روایت کرد که غزا
میکردیم در خدمت جناب رسالتماب صلی الله علیه واله و زنان
با نبودند با ما پس عرض کردیم یا رسول الله ا یا خاص کنیم زنان خود را
آنحضرت نهی فرمود و مانع گردید از خاص کردن زنان پس خود رخصت
داد ما را که عقد نکاح متعه کنیم زنان را بجامه تا وقت معین پس عبد الله
مسعود این آیه را خواند که ای اهالی که ایمان آورده اید حرام مکردانید
طیبات را که بر شما حلال کرده شده اند و همچنین روایت است از
ابن عمر که رجل من اهل الشام عن متعة النساء وقال
هی حلال فقال ان اباک قد نهی عنها فقال ابن
عمر ارایت ان کان ابا قد نهی عنها
وضعها رسول الله فترک السنة
ونتبع قول ابی
یعنی مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید از عبد الله بن عمر از
متعه زنان که آیا حلال است یا حرام عبد الله عمر گفت حلال است

الخ احادیث در طریق اهل بیت علیهم السلام واقع شده و بهتان
از آنجمله آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
که لَوْلَا اَنَّ عُمَرَ نَهیٰ عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زَنیٰ اِلَّا شَقِیٌّ . و الّا
نیز خوانده اید ای براهیم که از احادیث و اخبار در طریق شما
واقع است و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان کنم روایت
کنند از عمران حصین که گفت اُنْزِلَتِ الْمُتْعَةُ فِیْ کِتَابِ
اللّٰهِ وَفَعَلْنَاهَا مَعَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ وَلَمْ یَنْزِلْ قُرْاٰنٌ یُحَرِّمُهَا وَلَمْ یَنْهَ عَنْهَا النَّبِیُّ
حَتّٰی مَاتَ یعنی آیت متعه نازل شد در کتاب خدا
و ما کردیم با پیغمبر آن کار را و هیچ چیز از قرآن نازل نشد در
حرمت آن و پیغمبر صلی الله علیه وآله منع نکرد ما را از آن تا
آنکه از دنیا رفت و همچنین روایت کنند عبد الله مسعود بدین
عبارت که قَالَ کُنَّا نَغْزُوْ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَلَیْسَ
مَعَنَا نِسَاءٌ فَقُلْنَا اَلَا نَسْتَخْصِیْ فَنَهَانَا عَنْ ذٰلِكَ
وَرَخَّصَ لَنَا اَنْ نَنْکِحَ الْمَرْاَةَ بِالثَّوْبِ اِلٰی اَجَلٍ

وقتیکه عمرو ابن حریث زنی را متعه کرد عمر از او پرسید که در حالتی که متعه
کردی که حاضر بود در حضور که کردی گفت مادر من و از قضا مادر
او خواهر عمر بود عمر گفت که انهی عنها اخشی ان یکون
ذالک فرغا الا فساطی یعنی من از متعه کردن منع میکنم که می ترسم
که آن فسادی باشد و همین سخن که مذکور شد مستند منع خود
ساخت و در زمان او منع کرد و روایت دیگر است که عمر خطاب
روزی بخانه خواهرش رفت دید که غسل میکند گفت شوهر نداری
و ایام حیض تو نیست غسل چرا میکنی گفت متعه کرده ام عمر اعراض
نموده امر کرد که دیگر نکاح متعه منسوخ باشد ای برادر عزیز و اگر کسی
ترسد که در عقدی از عقود شرعیه و احکام ملت دخل فساد و بی شود
اگر جایز باشد تحریم آن عقد و نهی نمودن از آن و جایز باشد تحریم آن
عقد و نهی نمودن از آن و جایز باشد تحریم و ابطال جمیع عقود شرعیه
آن از برای آنکه که ممکن است که در جمیع امور شرعیه و احکام ملیه
ادخال فساد و شود ای برادر اگر کسی بموجب قول خدا و رسول
خدا مخالفت عمر خطاب نماید او را مبتدع دانند و قتل او را [illegible]

آن شخص گفت که پدر تو نهی و منع کرده از آن عبد الله عمر گفت اگر
خدا و رسول خدا امر کرده بگردن آن حاشا که ما ترک کنیم امر او و متابعت
پدر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل در جمیع اشیا اباحت است تا
وارد شود منعی و بر او منع محتاج است بدلیل و هر جا که دلیل نیست
منع نیست اگر گوئی که مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگوئیم که از
دو حال بیرون نیست یا آنکه مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد
اگر دلیل باشد مسلّم اما این ظاهر است که هیچ دلیلی نیست نه سمعی
و نه عقلی که مستند منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لا نسلّم
از برای آنکه اجتهادی که در مقابل نصّ الهی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
نباشد باطل بود و دلیل دیگر قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و قول
او و فتوی در دین حجت است از جهت عصمتش و اجماع اهل البیت و قول
عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر و جابر بن عبد الله و دلیل
واضح است بر حلیت متعه دیگر بدان ای ابراهیم که روایت کنند
ابی رباح که از فقهای تابعین است از صفوان بن یعلی از پدرش که
او گفت که سبب بود که عمر از متعه زنان منع کرد و از آن نهی نمود

وفرا

مُتعَتانِ کانَتا عَلیٰ عَهدِ رَسُولِ اللّٰهِ مُحَلَّلَتَینِ وَ اَنَا اُحَرِّمُهُما وَ اُعاقِبُ
عَلَیهِما فَاَقبَلْنا شَهادَتَ وَلَم نَقبَل تَحرِیمَهُ یا عَبدَ اللّٰهِ
مضمون کلام عبد الله عباس الست که بخدا که نازل شد متعه در
کتاب خدا و عمل کرده شد بمتعه در زمان حضرت رسول خدا صلعم
و خدا از ان منع نکرد و بعد از محمد صلعم رسولی دیگر نیاید که حرام کند
متعه را و دلیل بر این قول عمر است که گفت دو متعه که در زمان
رسول حلال بود من حرام کردم بر شما و عقاب خواهم کرد
بر کردن ان پس ما گواهی عمر را قبول کردیم فاما تحریم او را قبول
نمیکنیم برای عبد الله زبیر بدان بتحقیق که تو از متعه حاصل شدی
پس برو بپرس از مادر خود کیفیت دو برد عوسجه را چون عبد الله
زبیر از عبد الله عباس این شنید بغایت متغیر شده مشتعل
گشته و چون ایام حکومت ان ملعون مطرود و من رحمة الله
بود از شرمندگی از مجلس خواست متوجه حرم خود شده شمشیر
برکشیده از روی غضب بر سر مادر خود امد و از مادر پرسید
که اخبرنی عن بُردَی عوسجه یعنی خبر ده مرا از دو برد عوسجه یا دو بس

وانه مغفق تاسلال الرجل عن ذی عوج

گویند و تکفیر وی کنند و لعنتش رسانند زهی عناد و تعصب و کم ابی
دیگر بدان ای ابراهیم که در نقل صحیح وارد شده که روزی عبد الله
عباس متوجه بود بجائی چون بدر مسجد الحرام رسید ملازمان
با وی گفتند که عبد الله زبیر با جمعی از اصحاب در مسجد حاضر است و در
آن وقت عبد الله زبیر دعوی خلافت کردی در مکه و عبد الله عباس
در آخر عمر مکفوف شده بود و در ساعت فرود آمد و متوجه مسجد
شد چون چشم زبیر بر وی افتاد در مقام تعرض شد و گفت که
جائنا اعمى الله قلبه يجعل المتعة وهي الزناء المحض
یعنی آمد کوری که کور کرده اند خدای دل او را که حلال میداند متعه را
و حال آنکه زنا محض است عبد الله بن [illegible] حکایت بشنید و بنشست
حمله تعظیم وی کردند گفت که ان الله سلب ابصارنا
وسلب قلوبكم یعنی خدای تعالی چشمهای ما بستد و عقلهای
شما را والله لقد انزلت المتعة في كتاب الله وعمل بها
على عهد رسول الله ولم ينه عنها ولم مات ابعد رسول
يحرمها والدليل على ذالك قول عمر متعتان كانتا على

عمل

که پیغمبر صلی الله علیه و اله و در حق سیدة النساء فرموده است که فاطمة
بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن
اذانی فقد اذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من
هر که برنجاند او را مرا رنجانیده باشد و هر که برنجاند مرا او رنجانیده خدا
را رنجانیده باشد ابراهیم گفت این صحیح است و جمیع امت متفق
اند و مجلس انکار او نتوانند کردن حسن گفت بدانکه حالق جمیع
اشیاء است که راست بگو که ابی بکر و عمر فدک را از حضرت سیدة النساء
صلواة الله علیها باز گرفتند ظلم یا نه ابراهیم گفت بلی فدک را از
وی گرفتند بحکم حدیث رسول صلعم که ابی بکر ناقل است که نحن
معاشر الانبیاء لانورث وما خلفناه فهو
صدقة یعنی ما معاشر انبیائیم مارا میراث نباشد هر چه
از ما بماند صدقه است حسن گفت ای ابراهیم بدانکه ابو سعید خدری
که از اصحاب حدیث ثقات است روایت میکند که چون این آیت وآت
ذا القربی نازل شد حضرت رسالت مآب صلعم فاطمه
علیها السلام را گفت خدا امید کند که پدر تو در زیر فلک بجز از فدک

فی الحال گفت که ان اباک کان مع رسول الله م

وقد اهدی له رجل یقال له عوسجه بردین

فاعطاه لبیک تمتع بها فعلقت بک وابیک یعنی پدر او زبیر

با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود مردی عوسجه نام دو برد

یمانی هدیه برای رسول خدا آورد و آنحضرت هر دو را به پدرت بخشید

و پدرت با آن هر دو برد مرا متعه کرد و چون من بشوا آبستن شدم

و تو از متعه چون حسنه حکایت بدینجا رسانید هارون را بسیار خوش

آمد چرا که عبدالله عباس جد وی بود و بانگ بر یحیی ابن برمکی زد و گفت

تا غایت تابع این امر بودیم رخصت ده مردم را الی الحال به نکاح متعه

بعد از آن تا آخر زمان هارون متعه شایع بود و تا مدتی منع آن نکرد

و در زمان مامون الرشید نیز معمول بود تا آنکه خلیفه ملعون معتصم

او را منع کرد پس حسنه گفت ای ابراهیم سخن ور آر شید و خلیفه

زمان و سلاطین و ارکان دولت را ازین مباحثه و مجادله

ملالت حاصل شد از تو یک سوال میکنم و خاتمت بحث

بر این سوال خواهد بود درست بگو که این حدیث نزد شما ثابت

حکایت

نمود و گواهی ام ایمن نشنیدند که حاکم نمیکند بگواهی زنی واحد از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مانده بود از بساتین و اراضی حضرت مرد
و فدک را انتزاع نمودند و نگفتند که فدک ملک حضرت ختمی مآب بود
و در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بر سبیل طعمه بود و ای اهم
بر تقدیری که بر سبیل طعمه بوده باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که
اسلام کند چگونه جایز بود که چیزی که جناب رسول خدا صلعم در حال
حیات بر سبیل طعمه بجگر گوشه خود داده باشد بعد از وفات آنحضرت
از و باز گیرند و اینکه ابی بکر نقل کرده که پیغمبران را میراث نباشد
هیچکس دیگر از اصحاب آنحضرت این حدیث نشنیده و روایت
نکرده الا ابا بکر و دختر او عایشه و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه
و آله هیچکس از عرب و با هیچ یک از اهل البیت و صحابه نگفته
بود که ورثه اهل البیت من از من میراث نبرند ای ابرهیم اگر ابا بکر
کاذب و غادر و ظالم نبودی بایستی که اهل البیت و جمیع صحابه
بر این اطلاع داشتند و حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
با ایشان اظهار فرمودی که هر چه از من بماند صدقه است

مالک ندارد و امروز فدک را بسید النساء بخشیده بوی تسلیم کرد
و مدت سه سال در زمان حضرت خلاصهٔ موجودات حضرت فاطمهٔ
در انجا بود و حاصل فدک بانحضرت میرسید و بعضی گویند بسه سال
و بعد از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ابی بکر فدک را از انحضر
ست چون انحضرت دعوی کرد که فدک حق منست ابابکر از و
گواه طلبید حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
و ام ایمن و قنبر گواهی دادند که پیغمبر خدا فدک را انحضرت فاطمه
بخشیده و حضرت مولای متقیان حسب التماس حضرت فاطمهٔ
رفت و گواهی داد گفتند هذا بعلک یجرّ الی نفسه
فلا نحکم یعنی این شوهر تو است جرّ منفعت از برای خود میکند
حال انکه این حدیث نزد شما نیز ثابت است که جناب پیغمبر صلعم
فرموده که علیٌ مع الحق والحقّ مع العلی با وجود این گواهی
وی نشنیدند که جرّ نفع از برای خود میکند حال انکه جرّ نفع
ان کافر زندیق از برای خود کرده که حدیث نحن معاشر الانبیا
را وضع کرده مثل این ظلم صریح باهل بیت رسول خدا صلعم

وارد این زندقه که شما خود در واداشته‌اید که از برای تصحیح
کلام ابابکر تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف کاینات است لازم
دارید و از برای اهل بیت اثبات معاصی و کفر می‌نمایید و حال
آنکه خدا تعالی بر عصمت ایشان گواهی داده که اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ
لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْراً
و باتفاق عالمیان از مخالف و موافق ایشان از اهل بهشت‌اند
بنص خدا و رسول بلکه قسمت کننده بهشت و دوزخ‌اند و ساقی
حوض کوثر بقول شما و بزعم شما و از احادیثی که شما روایت
میکنید پس چون شما را جواب منافی حیث لیس ثابت شد که
ابی بکر حدیث دروغ وضع کرده و کذب علی الله و علی الرسول
باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین ظلم او بفخر النساء
صلواة الله علیها و تکذیب شهادت حضرت امیر المؤمنین
و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام کفر است و ظلم قبیح است
و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که این افعال و اعمال
نسبت به پیغمبر خود کفر است و با اهل بیت او با بر اهیم و

با اهل البیت و بعد از او طلب چیزی که بر ایشان حرام کرده بودی
میان خلق بر حلال و حرام تمیز ننمودندی جهت آنکه اتفاق امت است
که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از این سخن یا آنکه لازم آید که اهل بیت
طلب حرام کردند و دیگر لازم می آید که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله تمام تبلیغ ادای رسالت نکرده باشند و آیه کریمه اَلْیَوْمَ
اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ غیر واقع بوده باشد حال آنکه مسلم است که آنحضرت
مبعوث بود بر مؤمنان و عالمیان عموما و بر اهل بیت و اقارب
و عشایر خود خصوصا بمقتضای آیه وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَکَ
الْاَقْرَبِیْنَ مامور بود که عشایر و اقارب خود را انذار نماید پس اگر
سخن ابو بکر راست بود و بلا شبهه حضرت رسول صلعم تقصیر کرده
باشد در ادای رسالت و ظلم کرده باشد بر اهل بیت اطهار خود
که ایشان را اعلام نکرده که شرعا جایز نیست که شما از من میراث
برید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است و بر این
سخن بعضی نشنیده و قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه دلیل
کفر ایشان است مثلی ای ابراهیم جواب بمنکلوی و خدا را

بنوا استند گفت روایت کنند که هارون الرشید را ابن عمی
بود بحسن صورت و لطف سیرت آراسته و بهنر پیراسته و بفضایل
صاحب کمال بود و نام وی خالد ابن عیسی و در محبت اهلبیت
شهرت تمام داشت و هم کرتقیه نکردی و بر هارون ظاهر بود
که او بر طریق اهل بیت علیهم السلام است از آن جهت که هارون را
بدو محبت تمام بود هرچه خواستی کردی و گفتی کسی را یارای آن نبود
که با وی متعرض شود و گویند که وی نزدیک حسنیه نشسته بود و
در هر مسئله که حسنیه الزام ابراهیم کردی وی یک کف از درهم
و دینار بر حسنیه نثار کردی و تحسین وی کردی و در سر ابراهیم
خالد و دیگران بر خندیدی و با ایشان تمسخر کردی و هیچ ملعونی
بهارون و منع او نشدی و دست به قبضه تیغ نزدی در حفظ
حسنیه کوشیدی که مبادا کسی در مقام ایذا و آزار او شود و
هر لحظه حسنیه را دلداری میدادی و تحریص مینمودی در بحث
کردن اینکه حسنیه رو به هارون و جمیع علما کرد و گفت بدانید
که در آن روزی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باب فدک

ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که حاضر بودند هیچکس را مجال
نطق نبود و هارون الرشید نیز از افعال قبیح خود شرمنده
بود و بکر یه حسنیه گفت ای ابرهیم در حالی که حضرت فاطمه
دعوی فدک نمود و گفت که در حالت حیات پیغمبر صلی الله علیه
و آله فدک را بمن داده و تملیک فرموده ابابکر از او گواه طلبید
ابابشرع پیغمبر عمل کرده یا خلاف شرع نموده ابرهیم از ترس آنکه
مبادا اسحقی گوید که موجب الزام و فضیحت او شود زیاده از
مراتجه شده هیچ نگفت حسنیه گفت ای ابرهیم حضرت
سیدة النساء علیها السلام صاحب ید بود و ابی بکر مدعی
نَحْنُ مَعَاشِرَ الْاَنْبِیَاءُ بموجب حکم صاحب شریعت که اَلْبَیِّنَةُ
عَلَی الْمُدَّعِیْ وَالْیَمِیْنُ عَلٰی مَنْ اَنْکَرَ پس بکر از حضرت فاطمه که صاحب ید
بودند گواه طلبید از روی جهل بود یا ظلم کرد ای ابرهیم بحق خدا
که جواب بگوی یا از کرسی زرین بزیر آی یا خود را امامت کن ا
برهیم و شافعی و ابو یوسف ترک خود راضی شده بودند
و جمیع خلایق مرایشان متحیر بودند و از ترس هارون هیچ

نداده باشد بحکم اسلام باید که در دست ورثه رسول الله صلعم بوده
باشد تا زمانی که مدعی حدیث اقامت بینه عادله نماید بر مطلب اثبات مدعای
خود و باید که گواه کسی باشد که صدقه بر وی حرام بوده و سهم ها از صدقه
حصه نبرده وان گروه بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است
و سوای بنی هاشم جمیع مسلمانان در صدقه شریک اند و از انها
حصه میبرند پس جمیع انهائی که در صدقه شریک باشند گواهی انها
را در باب فدک نتوانند شنید الا گروه بنی هاشم پس هر کس
که مدعی فدک باشد اگر از گواه حاضر باشد ثابت ما فی الباب
نمیکنندی نتیجه فاطمه شده و معتقد کسی که اعتقاد به عصمت
اهل بیت نداشته باشد ای ابوبکر فاطمه علیها السلام معصوم
است بحکم الهی چون تواند بود که معصومه مرتکب کبایر شود
و دعوی باطل نماید ای بکر خجل شده سر در زیر افکنده خجل که بو
ای مرا هیچ سر در زیر افکنده نه جوابی که صوابی بود گفت
و نه بکرامی وضلالت خود معترف توانی شد بکرامی عمر
سخن ابابکر باطل است و حدیث نحن معاشر الانبیا

گواهی داد و ابی بکر انتزاع نمود حضرت مولای متقیان فرمود
که ای ابی بکر اگر دو کس نزد تو آیند و یکی از ایشان گواهی دهد بر
بر دیگری که فلان ملک محدود و معین که در تصرف او است ملک
منست و او بغیر از حق متصرف است و غاصب است بگیر در خصوص
قبل از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که غاصب است
از روی بستانی و بمدعی تسلیم میکنی ابو بکر گفت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام پرسید که گواه از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه
ابی بکر گفت از مدعی طلب میکنم که حضرت رسول الله صلعم فرموده
که البینة علی المدعی علی من انکر امیر المؤمنین حضرت اسد الله الغالب فرمود
پس چرا با فرزند و نور دیده و بضعه رسول الله صلعم بخلاف قول خدا
و رسول صلعم عمل کردی ابی بکر گفت چگونه یا ابو الحسن حضرت امیر المؤمنین
فرمود بجهت آنکه فاطمه علیها السلام مدعی علیها و ذات الید است
و متصرف فدک است و آن کس که دعوی نحن معاشر الانبیا
کند او است که اقامت بینه نماید بر طبق مدعای خود و بر بعد برینکه
که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال حیات خود بسیده النساء

صدقت علی المؤمنین باری بهر تقدیر کذب و بطلان این معنی به
شهادت قرآن مجید معلوم میشد اما حق سبحانه و تعالی جهة
اهانت قاری قرآن دل این کافر معنی که واضع این حدیث است
کور کرده اند تا ظاهر شود بر اهل معرفت کذب و بطلان او بگو
الله تعالی یکی از علمای بغداد که از تلامذه ابوحنیفه بود دید که از هیچ
هیچ نیکو بگفتی ای حنیفه آنکه حضرت سلیمان علیه السلام
از حضرت داود علی نبینا و علیه السلام علم و نبوت بمیراث گرفت
نه مال و عقار و ضیاع حنیفه گفت این سخنی است که قبل از تو کرامان
و مکر گفته اند و این از قلت عقل و کثرت جهل و تعصب و عناد
ایشان است چرا که حضرت سلیمان در حال حیات حضرت داود
اعلم بود و پیغمبر شده بود و نص قرآن است که داود و
سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم
القوم وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان
وکلا آتینا حکما وعلما بدانکه میراث را اطلاق حقیقی
که لغوا از صوت میباشد در بیاد منقسم شود و نبوت قابل قسمت

موضوع است از انجهة که مخالف نص کلام الهی است که فرموده
یُوصِیکُمُ اللّٰهُ فِی اَوْلَادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ
فَاِنْ کُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ و اول کسی که مخاطب باین خطاب است
حضرت رسول الله صلی الله علیه واله است و این حکم عام است و
دیگر در قران بسیار است از اخبار که انبیا را میراث بوده است
چنانکه فرموده است که وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ علیه السلام وهمچنین در
قران است که حضرت ذکریا دعا کرده و از خدا و ند عالم طلب فرزند
کرد که از وی حضرت یعقوب میراث ود و این صریح است که
فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ
وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا پس بموجب نص قران معلوم شد که
انبیا را میراث بوده است وحدیث نَحْنُ مَعَاشِرَ الْاَنْبِیَاءِ کذیب
قران میکند و معلوم میشود که واضع این حدیث قران نمیدید
واگر دیده است چرا روایت کرده که قران را تکذیب و مخالف
ان بوده امی امر القسیم القرانی بکر حدیث را چنین می نسبت
کرد اَنَا مِنْ بَیْنِ الْاَنْبِیَاءِ لَا اُوْرِثُ وَمَا اَتْرُکُ یَکُونُ

ومرتبه نبوت نرسند پس مرا پسری ده که تا پسران عم من نبی نباشند
ومرتبه نبوت نرسند و این معنی دلالت کند که حضرت ذکریا بقضای
الهی راضی نبوده باشد و بر پسران عم حسد میبرده و این دلالت
که ذکریا ملکه بکفرا و نعوذ بالله من هذا الاعتقاد با وجود آنکه در آخر
دعا گفت که وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا پس اگر مراد ذکریا در این آیت مذکور
نبوت بودی واجعله رب نبیا گفتی و گفتن این بیفایده بودی
پس ثابت شد که اخبار امیراث بود بدلایل عقلی و نقلی و حدیث
نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ موضوع وافی بکر کاذب و غادر و ظالم بوده
باشد چرا که حدیث مخالف قرآن است و در محلی که آیت
اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ نازل شده و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بر منبر رفت و گفت ای یاران من بدانید که بعد از
من اصحاب از غرض من دروغ بسیار نقل خواهند کرد
و هر کس بمدعای خود حدیثی وضع خواهد نمود و بمن منسوب
خواهند کرد اگر آن حدیث موافق قرآن اعتبار کنید و
آنچه مخالف قرآن است اعتبار مکنید و حدیث این است

نیست و اگر چنین بودی بایستی که اولاد انبیا جمله بشرکت نبی بو
دندی و چون آدم علیه السلام نبی بود اولاد وی بشرکت انبیا
بودند تا انقراض عالم نبی باشند و حال آنکه در میان اولاد
آدم چندین شقیّ بت پرست بود پس نبوت بمیراث نباشد بلکه نبوت
وحی الهی باشد و عصمت و استحقاق و همچنین اگر گوئی که زکریا وارث
نبوت از الله تعالی مسئلت نمود وارث مال و اسباب
و نبودی ازینجهت تو قطع نبوت زکریا لازم آید نعوذ بالله بلکه
معصیت کفر او حاشا من ذالک مراسم گفت از جهت
حسن گفت ازین جهة که حضرت زکریا در دعا گفت که
وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي
عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ
آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا بدانکه اجماع اهل التفسیر است که مراد
از موالی اینجا پسران عم اند که اگر مطلوب وارث نبوت بودی
باشد از الله تعالی استدعا کرده باشد که وارث نبوت من ده
که تا پسران عم من نبی نباشند و من میترسم که پسران عم نبی شوند

و هم

نعوذ بالله نزدیک بود و اگر گویند که حضرت رسول خدا صلعم
در حین حیات این مخالفات را نمیکرد جناب امیر المؤمنین ع
کرده بود باطل و دروغ بود چرا که اگر چنین بودی حدیث مجمع فیه در
این باب وارد گشته بودی که حضرت خلاصه موجودات صلعم
در حین حیات مخالفات خود را نمیکرد حضرت امیر مؤمنان ع
کرده پس معلوم شد که بارث بدان حضرت منتقل شده و ابابکر
کاذب است چون حسنیه سخن بدین جا رسانید هارون گفت
ای ابراهیم و ای علما که حاضرید چون جواب حسنیه ندارید
و او تصحیح و ابطال مذهب شما نمود و شما ساکت شدید
و سکوت علامت رضا است پس چرا مذهب وی اختیار
نمیکنید و همه سرها در زیر افکنده اید بار دیگر حسنیه گفت ای ابراهیم
و ای علما که حاضرید بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکور است و
باتفاق امت است که ابابکر چون رد شهادت شهود کرد و
گواهان حضرت فاطمه را نشنید حضرت سیدة النساء العالمین
گفت ای ابابکر تو از پدر خود ابی قحافه میراث بردی که از زال قوم بود

فاذا جاء الحدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما
وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله
فاضربوه دیگر بدان ای ابراهیم که چون حضرت
رسالت پناه صلعم از دار فنا بدار بقا رحلت نمود اشتر وشمشیر
وناقه وعمامه ودیگر چیزها از انحضرت مانده امیر المؤمنین علیه السلام
انهارا متصرف شد وزره حضرت مرهون بود در حالیکه انحضرت
رحلت نمود وحضرت مولای متقیان انرا از رهن بیرون آورده
متصرف شد که از جمله مواریث مذکوره انحضرت رسالت پناهی
بود وهیچکس با وی منازعت نکرد وازین ورثه شما هم طوریست
وهیچکس نگفت که جناب خاتم النبیین را میراث نیست و چرا مخالفان
انحضرت را متصرف میشوی پس بایستی که انهارا از امیر مؤمنان
علیه السلام میگرفتند واگر گوئی که ایشان ظلم میدیدند و علی مرتضی ظلم
کرد مرایشان را تسلیم نکرد وایشان عاجز شدند حاشا که حضرت
علی ابن ابیطالب ظلم کرده باشد و چیزی که او را اشتر یا
ودران تصرف نکرده باشد تصرف نماید انچیز بروی حرام باشد

لعنو و ما به

از اصحاب چرا نکردی حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود
که بوصیت وی عمل کردم و نمیخواستم که مخالفت وصیت وی کنم
جهت آنکه مخالفت وصیت وی نوعی از اذیت شما است مکرّرات مرات
از حضرت سیّد کائنات صلعم شنیده اید که فرموده است که فاطمة
بضعة منّی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد
آذی الله پس چگونه جایز بود که ایذاء او و ایذای خدا و رسول خدا
نمایم عمر خطاب مضطرب شد و گفت برویم و او را از قبر بیرون
آوریم و بر وی نماز گذاریم رفتند و هرچه تفحّص کردند قبر آنحضرت را نیافتند
ای ابراهیم این حکایت را که بدین طریق بیان کردم جماعت اهل سنت
و جماعت را درین خلافی نیست پس رنجیدن حضرت فاطمه زهراء
علیها السلام و غضبناکی وی و محروم شدن مهاجر و انصار از
نماز وی دلالت بر کمال قهر و غضب حضرت سیدة النساء از
جهت ظلمی که بر او کرده بودند و بر شوهر بزرگوار آنحضرت او و غصب
امامت و با فرزندان نامدار وی از ناشنیدن شهادت
ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار و در روایات صحیحه متفق اند

میراث کبری و من از پدر بزرگوار خود میراث بهرم که سید کاینات
و اشرف موجودات است و بر ایشان حجت بسیار گرفت و
الزام ایشان نمود و بر ایشان لعنت کرد و سوگند یاد کرد که در
روز قیامت نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله شکایت
نمایم و رنجیده مهاجرت نمود و در حلتی که از دار فنا بدار بقا
عقبا رحلت می نمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت کرد
که یا علی مرا در شب دفن کن و مگذار که ابی بکر و عمر بجنازه من نماز
کنند پس حضرت علی مرتضی ع وصیت آنحضرت را بجا آورده
آن معصومه را بشب مدفون ساخت و در میانه قبر و منبر جناب
رسالتمآب بحکم حدیث ما بین قبری و منبری روضة
من ریاض الجنة و موضع قبر آنحضرت را ساختند و هموار نمودند
که پنهان شد روز دیگر ابابکر و عمر با جمیع اعوان و انصار خود
بدرخانه حضرت امیر مؤمنان ع رفتند و تعزیت آنحضرت گفتند و
از حال آنحضرت و دفن وی سؤال کردند حضرت ولی خدا
فرمود که او را بشب دفن کردیم ابی بکر و عمر گفتند چرا بجلس ما را

خبر

میکرد و چون یحیی ابن خالد برمکی هجوم ایشان را دید بنزد هارون آمد
و گفت تو امیر و بر جای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته کنیزی
که جمیع علمای زمان تو را الزام نموده و جمله را موافق نص قرآن و حدیث
حضرت پیغمبر آخر الزمان صلعم عاجز کرده و ایشان بظلم و تعدی در مجلس
تو قصد قتل و ایذای وی کرده اند و هر یک از امرا و ارکان دولت
حکایتی از جانب حسنیه بقدر هم رسانیدند تا هارون متعرض علما
شد و ابن عم هارون که از نیکخواهان و نیکزادگان و محبان اهل بیت
بود و شمشیر کشیده متوجه ابراهیم و علما شد همه بیکبار دست از
حسنیه کوتاه کردند و بر جای خود نشستند هارون بانگ بر ابراهیم
زد و گفت هیچ از خدا شرم ندارید که جمیع شما که حاضرید و خود را
اعلم و افضل اهل زمان میدانید از جواب کنیزی عاجز و مضطر
شده اید و مردمان از خواص و عوام بر شما میخندند و تمسخر میکنند
با وجود این شرمنده نیستید و قصد قتل و آزار و ایذای وی بیجا
میکنید چون خلایق از هارون این سخن شنیدند از سلاطین
و امرا همه یکبار ملامت آغاز کردند ابراهیم و جمیع علما را عیب

آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله فرمود که انّ
الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک یعنی ای
فاطمه خدا غضب پیغمبر باید از برای غضب تو خشنود میشود
برای خشنودی تو پس موجب این حدیث اول که فاطمة
بضعة منی من اذاها هر که فاطمه صلوات علیها را رنجا
نیده باشد خدا تعالی را رنجانید . و غضب فاطمه غضب
خدا است و خدا تعالی پیغمبر باید که انّ الذین یؤذون
الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة
پس ملاشیه ابوبکر و عمر و اتباع ایشان فاجر و ظالم باشند
ولعنت خدا و رسول و ملائکه متوجه ایشان باشد چون
حنفیه سخن بدینجا رسانید ابراهیم و ابو یوسف و
شافعی برخواستند یکبار قصد قتل حنفیه کردند و در
مقام جفا و آزار او شدند و او نیز بقدر قوت خود سعی
نمودی و رستل ابراهیم بدست خود گرفته نمیگذاشت
و محاولت نمود که مبادا قصد قتل وی کنند و تا روی شاهد

وروایت واحادیث موضوعه شما نقل از ظالمان اهل البیت و
فاسقان وزنان وکودکان گنجشک وباز است که از قبیل افسانه
وخواب وخیال است وافسون وبدان ماند که شخصی افسانه
میگوید وجمعی از زنان وکودکان استماع مینمایند وبعضی
خواب میکنند چون افسانه باتمام رسد نامهای کودکان گنجشک
بازوزنان فاسقان را در سلک روایت واحادیث واخبار
نویسید که فال فلان وروی فلان ودر افواه می اندازد که فلان
حدیث را بر فلان شیخ خواندم وفلان شیخ حجام مفسر قران
است وفلان جاهل فی البصیرت در فلان زاویه صاحب
اربعین است واز اولیاء کبار ومقتدای روزگار است و
فلان شیخ در خواب چنین دیده واز پیغمبر خدا در خواب چنین
چنان شنیده وپیغمبر چنان فرموده وعلی هذا القیاس
جاهلان فی البصیرت وابلهان فی معرفت وکوران زاویه
جهالت وغولان بادیه ضلالت از اطراف وجوانب وبلاد
وامصار ودیهات بسیار جمع گردیده وبزرگ جوید ونقل

شنیع نمودند چنانکه وجود آن هجوم از ایشان خایف بود
و ساکن نشد و دیگر باره آغاز سخن نمود و گفت ای معاندان گمراه
و ای دشمنان رسول خدا ص از خداوند عالم نترسید و از روز
باز خواست یاد نکنید و برای جاه دنیا و حیات مختصر دنیا که
عداوت محمد مصطفی ص و علی مرتضی و اهل البیت علیهم السلام در
میان جان استوار کنید و بر خرافات و مهملات که از قبیل
فسانه و افسون است چشم گونه نظران رای نهند و میگویند
که فلان با اتفاق قدیم خلیفه و فلان از وی فلان بهتر است افضل
باشد و امثال این حکایت واهیه و روایت لاطایل را در علم رسالت
و نبوت و امامت و عصمت و طهارت و اسرار ملایکه و تحقیق
حقایق و بحث ساخته اید و در زبان خلایق انداخته اید ابا چرا از روز
قیامت و حشر و نشر و عذاب بعد یا دنیا و دید و از عذاب و غضب
الهی نترسید و صد هزار فتنه در میان خلایق پیدا کردید و صد
صد هزار فرسنگ از شناختن خدا و رسول ص و امام دور افتادید
و در ظلمات بعضها فوق بعض گم گشتید و اکثر از حکایت و

باتفاق عالمیان معصوم و مطهر اند و قول ایشان را اعتبار نه
نماید و حدیث و روایت از عایشه و حفصه و انس بن مالک
و ابو هریره و عمر عاص و معاویه و یزید اعتبار کنید که هر یک از
اینها بدترین اهل روزگار و خس و ادون جمیع کفار اند و باعتقاد
جمیع اهل ایمان لعن این گروه از واجب عبادات و احسن سعا
دات است ای ابرهیم مقتدایان تو و اینها که متابعت ایشان
کردند در کفر و ضلالت برغم جناب علی ابن ابیطالب اند
زرها دادند و حکایت های بی اصل وضع کردند و غزوات در
حق رستم و اسفندیار و بختنصر و کیکاوس و زال و غیر
ایشان ترتیب دادند و در آفاق و اسواق میخوانند و شهرت
میدادند و هر یک را بعنوان شجاعت و دلاوری می ستودند
تا رد باشد بر شجاعت ضرغام دین و مردمان ذکر شجاعت
آن مولای متقین را انکر و اند تا فراموش کنند محاربات
آن امام مبین را چرا که تاب استماع معجزات و غزوات
پیشوای مومنین نداشتند و دلیری کفار و مشرکین را

تمامی کنند و بنای معرفت و شریعت و طریقت و حقیقت
بر خواب و خیال و وهم و گمان بر نقل و روایت بنا نهند
و ذوق این جهلات چنان در خیالات عوام و ابلهان بنام
مستحکم شده و چنان ساخته اند که بسیار قضا و قدر شیطان را
از اهل بیت نتوان کرد و از این جهت جرح و تعدیل و طعن و تکفیر در
میانه عوام پیدا آورده اند و زمانها بدین نگذشت و اولاد و احفاد
ایشان بدین شیوه در وجود آمدند و خواهند آمد و بغض و عداوت
اهل البیت و اولاد و شیعیان و پیروان ایشان میراث گرفتند
و مخالفت ایشان و طریق ایشان نمودند و می نمایند و ظالمان
و فاسقان و اعدای خاندان حضرت رسالت مآب را از
بیکدیگر [illegible] نسبت می کنند و حال بدان رسیده و کار بدان
انجا رسیده که عمر بیت پرستی و شرب خمر و لحم خنزیر گذرانیده
برده اند انها را امر معصومان خاندان مقدم میدارند و نقل
و حدیث و روایت از امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت
امام حسن و امام حسین و باقی اهل البیت علیهم السلام که

تعصب و عناد و ظلم و تعدی بوده است و کم هیچیک از سادات
و علمای طریق حق و شیعیان و مؤمنان که پیروان حضرت
رسول الله صلعم و اهل بیت او بوده‌اند و هیچ زمانی مجال بحث و جدال
نداده‌اند و نگذاشته‌اند که اظهار مذهب اهل البیت ع نمایند و فتوی
بر قتل ایشان داده‌اند و عوام را بقتل ایشان ترغیب و تحریص
نموده گفته‌اند که ایشان کفار اند و صد خواری بقتل رسانیده
از خوف آنکه شمارا فضیحت نکنند و ابطال مذهب شما ننمایند
و کفر و فسق و ظلم امامان و پیشوایان شما که اعدای حضرت
رسول ص و اهل بیت او بودند بر شما ثابت نکنند چنانکه من ثابت
کردم بر شما بدولت خلیفه زمان ای امیر اسیر بر جمیع عقلا ثابت
است که شما اعدای اهل البیت رسول ص اید و امامان شما قاتل اهل
البیت و اعدای ایشان اند و عداوتی که با رسول خدا ص داشتند
و نفاقی که با آنحضرت می‌ورزیدند و اظهار نمی‌توانستند کرد
و خدای با رسول خدا ص از آن خبر داده بود و ایشان با رسول
خدا ص در مقام نفاق بودند و باطناً طریق کفر را می‌پیمودند تا آنکه

منوسند و منحرانید باوجود این میگویند که عداوت اهل البیت
علیهم السلام را نداریم و اظهار محبت مینمائید ای ابراهیم آخر
صدیق اکبرت و فاروق اعظمت چه فضیلت داری بیار
تا بشنوم کدام صدق و راستی بر تمام عالمیان ثابت است
که این محض مسخر است و کدام علم و فضیلت و کدام تقوای او و
عبادت او و کدام سخاوت و مروت و کدام دلیری و شجاعت
شان ثابت است این ها بوده اند و کدام جنگ های سپاه کرده اند که لشکر
دلیران شکسته اند و کدام دوست که براو محکم کرده اند و کدام مشکل
که حل کرده اند و کدام معجزه و کرامت نموده اند ای ابراهیم فضیلت
را بگو که بچه چیز حاصل میشود و بگوی که اکثر ثواب من عند الله چه
معنی دارد و آن ثواب از چه راه بدر حاصل شده و بچه چیز حاصل
که هیچ کس از عالمیان ثابت نیست و نشنیده اند و در قرآن
و احادیث و اخبار واقع نشده ای ابراهیم و ای علمای جاهل
شرم از خدا ندارید و ترک این کار و جهالت کنید و بدانید که از
اول زمان خلافت تا غایت بنای مذهب و ملت شما بر

معنی

تعصب

که ابراهیم کارد بر گرفت و قصد کشتن حضرت اسمعیل کرد
فریاد می کشید و چون کارد بحلق او نزدیک شد و بسیار با از غم
می نالید و اشکهای مبارک که فرو می ریزید چشم با سرخی با سید
و حال آنکه هیچ جراحت باسمعیل نرسیده و در وی نمانده
و عاقبت گوسفندی کشتند که هر روز از آن گوسفند صد هزار
هزار در اطراف و اکناف عالم می کشند و باک ندارند و چون
عاقبت الامر چرا چندین گریه و فریاد برای گوسفندی بوده که چندین
هزار سال از آن گذشته است و در هر شهر و دیاری که شیعه
مشوشی و درد و سوگواری می بینند که از برای نور دیده رسول الله صلی الله علیه
و جگر گوشه امیر المؤمنین و فرزند ارجمند سیدة النساء العالمین
و برادر با جان برابر حسن مجتبی و سید شباب اهل الجنة امام
حسین مظلوم بود و در روز عاشورا با و بیخبران گریه کنند که چندین
چون جد وی و نه پدری چون پدر وی و نه مادری چون مادر
وی و نه برادری چون برادر وی و نه فرزندی چون فرزند وی
است جمعی از کافران و ظالمان است و منافقان بی حمیت

بعد از حضرت رسول خدا ص اظاهر نمودند و انتقام از اهل البیت او
کشیدند و شما پیروی آنهای نمائید و از آل و اهلبیت رسول الله
و شیعیان و پیروان ایشان را در عالم نگذاشتند و نسلهای
ایشان را منقطع کردند و باز دعوی اسلام و مسلمانی میکنید
و میگوئید که ما پیرو دین محمد صلعم ایم و الله که محمد از شما بیزار است علما
بیکبار گفتند که ما بیزاریم از اعدای اهل البیت علیهم السلام
و آنکسی که با ایشان در مقام عداوت است حشیشیه گفت که
بخدای دروغ میگوئید و دلهای شما مملو است از عداوت
اهل البیت علیهم السلام و پیروان ایشان و من در حضور
خلیفه زمان بر شما ثابت کنم چنانچه میگوئی اول آنکه در
روز عید قربان که علما و مشایخ و ارباب ناموس از
دانایان و خواجگان و سایر عوام شما بر منبرهای حاضر می
شوید چون خطیب منافق بر منبر میرود و قصه حضرت ابراهیم
و اسمعیل و قربان کردن او بنیاد میکند شما گریه و زاری
میکنید و بهای های میگوئید و هر وقت که میشنوید

بدان افتخار می‌نمود و میگفت که نیکو سواری و نیکو مرکب است
شما را و خلق مبارک او نیز بوسه‌گاه سید کاینات و سید
موجودات بود به تیغ بیداد تیغ بریدند و اسب بر سینه مبارک وی
دوانیدند و جمله امامان و پیشوایان شما اند حسنیه دست بر سر زد و
فریاد میکرد چنانکه هارون و جمیع خلایق گریه و شیون بعیوق
رسانیدند هارون ترسید که مبادا فتنه بالا گیرد و در ساعت
امر نمود که خلعتهای فاخر از برای حسنیه بیاورند و بحث حسنیه را
منقطع کرد حسنیه گفت ای خلیفه زمان مرا چندان مهلت ده
که یک سؤال دیگر بکنم و سخن را بدان ختم نمایم هارون گفت سؤال
کن حسنیه گفت ای ابراهیم و ای علمائی که حاضرید بحق آن خدائی که
جمله عالمیان آفریده است راست بگوئید که در هیچ جا یافته‌اید که پیغمبر
مجلس را امر علی علیه السلام مقدم داشته باشد و بر او امیر
کرده باشد جمیع علما گفتند نه حسنیه گفت پس چون بعد از
رسول خدا کسی را امیر وی امیر نکرده بود چون روا داشتید بعضی از
جاهلان امت کسی را امیر وی امیر کردند ای امیر المؤمنین

که با او غدر کردند و او را بظلم شهید نمودند و در اسب مطهر
منور مبارک او را بر سر نیزه کردند و حرم محترم او را غارت
نمودند و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و برادرزا
دگان و اصحاب و احباب آنحضرت را کشتند و در خاک و خون
انداختند اگر مؤمنی از برای ایشان دلتنگی نماید و ماتم دارد
و گریه کند گویند که این رافضی است و اهل بدعت است چه معنی
دارد چرا که قبل از دویست یا سیصد سال گذشته باشد یاد
آورند و گریه کنند ای ابراهیم چگونه نشاید که از برای گوسفندی
که بعد از چهار هزار سال توان گریست و دستار بر زمین زد
و فراموش نتوان کرد و نشاید که از برای جگر گوشه رسول
و قرة العین بتول بعد از دویست یا سیصد سال بگریند و ماتم
بدارند چون حسین سخن بدانجا رسانید دست بر سر زد و نعره
از سر بکشید و نوحه و زاری آغاز کرد و دست بر سر میزد و میگفت
حسینی که بر گردن رسول خدا صلعم سواری شدی و پاهای خود را بر
آنحضرت میزد که زودتر راه برو و حضرت رسول خدا صلعم

که ابدا فضلان نباشد که ایتی از قران حکم کرده و او را باصر الهی مر
کرده شد از مراد او حکم بر صلاحیت امت و صیانت بهترین
که نام ... وخلاصه موجودات داشته و این نکته لیست لیس فی شیء
که چون جبرئیل آیات مراتب ورود حضرت رسول خدا و تکلف آیات
را که کرده بلکه هر کفار نخواند خداوند جل و علا را و در این امر مصلحتی
عظیم بوده که مراد اول حکم تقریر بود برای آنکه رسول خدا آن را روانه کند
ای حکم را برای این امر جلیل و بعد از آن حکم و فرمان نازل شده
که علی ابن ابیطالب و باز گردان تلبسی را که فرستاده که او
را ... وصلاحیت این کار ندارد و خداوند و ... کمال تحویت
الا کشف حال ای مرد محبت و این منزلت و خواری
که با وی تکبر رسید حجتی است عظیم و از نیشتر ... بدی روی ... حجت
نداشت ... خطاب رسالت مآب ای ابراهیم ...
شما مسطور است ما نه ابراهیم گفت ما انکار این نتوانا کرد
... گفت ای ابراهیم ... حضرت رسول در ...
... داشتا منه من ... ابراهیم ... گرد ... و گفت

تجلی که حضرت رسالت مآب سوره براءت را با بی بکر داده و او را
با خلقی عظیم فرستاد که سوره براءت را بمکه برد و بر کفار بخواند
حکم الهی شد که او نبرد و علی ابن ابی طالب علیه السلام برد و حکم
الهی را به کفار بخواند چنانکه می فرماید لا یؤدی عنک الا
انت او رجل منک و حضرت پیغمبر بن عالم جناب امیر را
تنها فرستاد که سوره براءت را از ابی بکر بگرفت و او را باز
گردانید با لشکری که با او بودند و ابوبکر از شرمندگی نتوانست
متوجه مدینه طیبه شود و از امیر المؤمنین التماس نمود که کس
از حضرت بخدمت رسول خدا ص و از برای رخصت حج حاصل
کن که من مراجعت نکنم و در خدمت تو باشم و حضرت امیر ع
بنا بر امتثال امر الهی تنها رفت و سوره براءت بکفار مکه معظمه
بخواند که فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم
[illegible] بسته می شد که مقرر شده بود از احکام الهی بد الشان رسالت
و هیچ کس از امت در این خلاف نکرده ای ابی بکر [illegible]

کرد

رحلت نما نفس آخر باجماع امت مر ایشان لعنت می کرد و این در جمیع
کتب شما مسطور است و انکار این نتواند کرد و چون ابی بکر و عمر
ابوبکر اسامه بودند و با وی نرفتند و مخالف رسول شدند ایشان [illegible]
آنست کرده باشد طالبان لعنت خدا گرفتار خواهند بود و
هر دو تا ابد ایشان از آنچنان ملعنت خدا [illegible] خواهند شد و عذاب
ابد مخصوص ایشان خواهد شد انتهی [illegible] شیعه [illegible]
سر را در زیر افکنده بود بعد از آن شیعه گفت که الحمد لله و المنه که
بدولت خلیفه زمان این شکسته ضعیفه ناتوان از فضایل و
مناقب اهل البیت رسول الله علیهم السلام و کفر و زندقه و ظلم و
مخالفت اعدای ایشان آنچه در خاطر داشتم بعلانیه فی حضور
و حشمتی ظاهر کرده‌ام و الزام اعدای دین محمدی و ذلیل
نمودم و هیچکس از محبان و مجاهدان یاری دولت موفق نشده
بود که این امر خیر رسید و الحمد لله [illegible] لنشو [illegible]
[illegible] اقامت دلیل نمایم [illegible]
[illegible] از فضایل ایشان [illegible] بگویم که

لعن الله من تخلف عن جیش اسامة الا علی

ابن ابی طالب علیه السلام یعنی لعنت خدای بر کسی که از

جیش اسامه باز ایستند و باوجود و دور بحث را این

او نباشند الا علی ابن ابی طالب و فضل ابن عباس و جعفر حضرت

صلی الله علیه و آله این سخن را مکرر می کرد و ابوبکر و عمر با شنیده

می انگاشتند از خوف آنکه اگر ایشان بروند حضرت رسول صلعم

علی ابن ابی طالب را قائم مقام خود کرده اند و بنا بر حکم حضرت رسالت

پناهی اسامه متعاقب کس طلب ایشان فرستاد و رسول الله

لعنت بر ایشان میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا کردید و ایشان بعضی

را ایجا خود کرده سقیفه بنی ساعده رفتند و منازع خلافت شد

تا آنکه خبر با اسامه رسید کس با ایشان فرستاد که شما ابوبکر و عمر

شما را با خلافت چه کار و باتفاق جمیع امت بعد از مفارقت

حضرت رسالت ایشان ابوبکر و تابع اسامه بن زید بودند اگر

ایشان را لیاقت خلافت و صحابیت می بود با ... که

در تحت ... ایشان بود ... جناب رسول خدا امیر در وقت

نمودند اینها بسم شهر شده از کرسی زرین بر خواستند با ابو یوسف
و شافعی و روستایان دیگر که افسار تقلید بر سر و گردن کرده
راه عداوت اهل البیت علیهم السلام را پیمودند از ان مجلس
بیرون امدند خلایق بر ایشان می نگریستند و می خندیدند و لیکن
هارون بر ایشان تمسخر نمودی حسنیه با خواجه خود بنهانی با جمعیت
بسیار از شهر بغداد بیرون امده متوجه مدینه طیبه حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله شدند و خود را بخدمت عالیحضرت امام رضا
علیه السلام و باقی سادات اهل البیت رسانیدند الحمد لله علی
ولایت اهل البیت الذینهم شموس الهدایة و بدور
الدجی و علی البراءة اعدائهم اللئام الملعونین فی الاول و الآخر
یا مولای از الطاف عمیمه و اعطاف جسیمه شیعیان با صدق و یقین
و محبان و موالیان خاندان طیبین و طاهرین انکه این عزیز کمترین
عیوب و این حقیر پر از معاصی و ذنوب بی سیاه کار تباه روزگار راوی این کتاب
را بدعای خیر یاد فرمایند و ختم بالخیر بسعادت اجتناب فی
اذکرونی فی دعائکم اخص المسائل دعائکم

مستمعان را قوت حصباي آن نماسند یحیی ابن خالد برمکی روی را
با هر جسیم و علما کرد و گفت که هیچ تقصیر نکرد بد حقیقت مذهب
ثابت کرد بدانکه یحیی و جمیع علما و سلاطین و امرا و اعیان دولت
از موافق و مخالف که از ممالک عالم آمده بودند دران مجلس
حسنیه را دعا کردند و تحسین نمودند و آفرین گفتند و در آن روز چهار
صد کس بغیر مذهب طریقه اهل البیت علیهم السلام را اختیار کردند
هارون از آن روز دیگر قصد سادات اهل بیت نکرد و متعرض
شیعیان اهل بیت نشد و امر نمود که حسنیه و خواجه وی را خلعتها
فاخره دادند و صد هزار مثقال زر طلا از زر خلیفتی اشرفی که مقرر
شده بود بحسنیه و خواجه او دادند و نوازش بسیار فرمودند
و حسنیه را طلبید و آهسته با وی گفت که ازین شهر بیرون رو هر
جا که میخواهی مبادا که نور ضایع کنند حسنیه و خواجه وی پای
هارون را بوسیده از مجلس وی شگفته و خوشحال بیرون آمدند
و پسر عم هارون که از محبان خاندان بود و جمیع نهانی محبان
اهل البیت علیهم السلام را دوست بود حسنیه را تحفها داد و نوازشها

برگزیده کان حق سبحانه وتعالی وتقدس ندای ابراهیم
درمیان من وتو بحث رویت بود من مستدل بودم بر عدم
رویت بنا الیک در مبحث رویت دلیل من است وشاهد
بر مدعای من ای ابراهیم بدانکه خداوند تبارک خطاب فرمود
با موسی ابن عمران علیه السلام لن ترانی یعنی مرا هرگز نبینی در دنیا
ونه در آخرت چرا که لن از برای نفی ابد است در وقتی که حضرت موسی
با وجود نبوت وتقرب اولو العزمی ومکالمت متواترت وبدین لیس
غیر نبی وکلیم چگونه تواند دید ای ابراهیم بدانکه صحت رویت مرئی
مشروط بسه چیز است اول سلامتی حاسه وبصر دوم صحت رویت
مرئی سیم عدم حجاب وامروز این همه شرط حاصل است
اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا مرئی شدی وچون مرئی نمیشود
دلیل است که رویت او محال است که او جسم وجوهر وعرض
باشد جهت آنکه این اشیا حادث اند واو قدیم است ای ابراهیم آنکه
لا بد است هر چیزی که مرئی شود اورا کیفیتی باید وبدو واثبات الکیف
محدث باشد وهر چه اورا ببیند باید که در برابر بیننده باشد وهر چیز

بسوختند ظالمی که کردند که آن طلب رویت بود پس حضرت
موسی علیه السلام گفت چنانچه قرآن مجید ناطق است که أ
أَهْلَكْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ یعنی هلاک میکنی بانچه سفها کردند
از طلب رویت ای ابراهیم گر قوم حضرت موسی از طلب رویت
مضطرب بودندی و رویت ممکن بودی الله تعالی ایشانرا از صاعقه
هلاک نکردی و اگر موسی ابن عمران در طلب رویت با ایشان شریک
بودی و اعتقاد بر رویت داشتی با زعم خود رویت طلب کرده
بودی پس بایستی که آنحضرت بصاعقه هلاک شود ابراهیم
گفت ای خسته بعد از آنکه موسی علیه السلام طلب رویت
قوم خود کرد بعد از سوختن و هلاک شدن قوم چرا گفت
تُبْتُ إِلَيْكَ خسته گفت ای ابراهیم از موسی سؤال کن که
پیشتر از دستوری کردن اولی آن بود که دستوری خواستی
و بعد از آن سؤال کردی و آن عدم دستوری نه صغیره
و نه کبیره بست از آنجا که رفعت و منزلت رسالت بیشتر
جهة ترک اولی را استغفار کنند چرا که ایشان معصومان و